ویرایش جدید

ناگفته هایی از حقایق

عاشورا

آیت الله سید علی حسینی میلانی


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه اصفهان
السلام علیک یا صاحب الزمان

ناگفته هایی از حقایق عاشورا

مشخصات کتاب

سرشناسه : حسینی میلانی، علی ۱۳۲۶ -
عنوان و نام پدیدآور : ناگفته‌هایی از حقایق عاشورا/علی حسینی میلانی
مشخصات نشر : قم: مرکز حقایق اسلامی، ۱۳۸۸
مشخصات ظاهری : ۳۲۸ ص
شابک : 978-600-5348-01-9
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : چاپ سوم
یادداشت : کتابنامه : ص. ۳۰۴؛ همچنین به‌صورت زیرنویس
موضوع : حسین‌بن علی (ع)، امام سوم ۴ - ۶۱ق.
موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق.
موضوع : عاشورا
رده بندی کنگره : BP۴۱/۵/ح۵۵ن۲ ۱۳۸۸
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۴
شماره کتابشناسی ملی : ۱۷۹۴۷۷۱

پیش گفتار

ناگفته هایی از حقایق عاشورا آیت اللّه سید علی حسینی میلانی بسم اللّه الرحمن الرحیم
الحمد للّه رب العالمین والصلاة والسلام علی خیر خلقه وأشرف بریّته محمّد وآله الطاهرین ولعنة اللّه علی أعدائهم أجمعین. پیش گفتار
حادثه کربلا و شهادت حضرت سیّدالشهداء علیه السلام از مهم ترین قضایای تاریخی است. گستردگی ابعاد این قضیه همواره برای دانشمندان و اندیشمندان شگرف بوده است. به طور کلی این حادثه را از سه جهت می توان بررسی کرد:
1 . ریشه ها و علّت های رخ داد این حادثه;
2 . وقایع پیش آمده در حادثه کربلا;
3 . پی آمدها و آثار و توابع این حادثه در تاریخ اسلام و در جوامع بشری.
هر کدام از این جهات، ابعاد و زوایای مختلفی دارد که این نوشتار، بعضی از آنها را بررسی خواهد کرد و در ضمن، به پاره ای از شبهات و سؤالات درباره حادثه کربلا پاسخ خواهد داد.
گفتنی است این نوشته، نه نقد بر گفتار کسی است و نه ردّ بر فرد دیگر; بلکه تحقیقاتی است که درباره ابعاد این واقعه انجام شده و از آن نتایجی به دست آمده که می توان گفت تا به حال بدان نپرداخته اند. از این رو، این اثر «ناگفته هایی از حقایق عاشورا»1 نام دارد.
این بحث به همان روش بزرگان و علمای مذهب ما ارائه خواهد شد; راهی که از گذشته دور تا کنون در رویارویی با مسائلِ مربوط به اهل بیت علیهم السلام پیموده اند; یعنی همان روش دفاعی و رفع شبهه.
روشن است که همواره علمای ما مبانی تشیع را بیان کرده و قضایای تاریخی را توضیح داده اند و در این ضمن جواب گوی تهاجمات دیگران نیز بوده اند. آنان در گفتار و نوشتار خود بیشتر مدافع بوده اند و هستند و دشمنان مذهب ما همواره با طرح گفتارهایی به مبانی اصیل ما حمله می کرده اند و در عوض علمای ما پاسخ گوی آنها بوده اند.
علاوه بر این، دانشمندان مذهب تشیّع در مباحث خود با فرقه های دیگر همیشه با حسن معاشرت و رعایت ادب و احترام برخورد نموده و این روش را به شیعیان نیز تعلیم داده اند که با پیروان مذاهب دیگر بلکه ادیان دیگر، کمال ادب و زیبایی در کردار و گفتار را در مقام بحث مراعات نمایند.
از طرفی، طبق بیان تاریخ، مخالفان به گونه های متفاوت در مقالات، کتاب ها و سخنرانی هایشان، به مذهب و اهل مذهب ما تهاجم کرده اند. آنان به

هر گونه و وسیله ای، با این مذهب و پیروان آن جنگیده اند و حتی در بعضی موارد کار به کشتار انجامیده و هم اکنون نیز در برخی کشورها این قضایا رخ می دهد.
از این رو، آنان همواره در افزایش اختلافات و جدایی ها در بین فرقه های اسلامی پیش قدم بوده اند و غالباً روش علمای ما دفع این هجمه ها بوده است.
بر این اساس، آن چه در پی می آید با رعایت ادب و متانت خواهد بود و در حدّ امکان هرگز به تندی سخنی نخواهد آمد ـ ان شاء اللّه تعالی.
گفتنی است که این پژوهش از مدارک و منابع دست اوّل زیر بهره گرفته است:
انساب الاشراف و فتوح البلدان بلاذری;
الطبقات الکبری ابن سعد;
تاریخ طبری;
تاریخ مدینة دمشق ابن عساکر;
تاریخ حلب ابن عدیم حلبی از علمای قرن هفتم;
المعجم الکبیر ابوالقاسم طبرانی;
کتاب های ابوالفرج ابن جوزی حنبلی بغدادی;
تاریخ الاسلام و سیر اعلام النبلاء شمس الدین ذهبی;
الکامل فی التاریخ ابن اثیر;
البدایة والنهایه ابن کثیر دمشقی;
الفتوح ابن الاعثم کوفی;
الاخبار الطّوال دِیْنَوَری;
مُروج الذهب مسعودی;
مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی;
المستدرک علی الصحیحین حاکم نیشابوری;
مسند احمد بن حنبل;
الاستیعاب ابن عبدالبرّ مالکی قرطبی;
اُسد الغابه ابن اثیر.
هم چنین کتاب های ابن حجر عسقلانی و برخی از کتاب های تفسیری، تاریخی و حدیثی اهل تسنّن که از مدارک کهن و قدیمی آنان به شمار می روند و در زمان ما چاپ و نشر شده و غالباً در دست رس علمای گذشته ما نبوده، از منابع این تحقیق به شمار می روند.
البته این تحقیق از کتاب های علمای شیعه که در زیر می آید نیز بهره مند شده است:
الارشاد شیخ مفید;
اللهوف سیّد ابن طاووس;

بحار الأنوار علامه مجلسی.
با وجود این، درباره مطالب اساسی و مهم، جز از کتاب های اهل تسنّن نقل نشده است. امید آن که این تحقیق پذیرفته پژوهش گران و حقیقت جویان قرار بگیرد!
محرم الحرام 1428
سید علی حسینی میلانی 1 . گفتنی است که در اواخر محرم الحرام سال 1428 درس هایی تحت عنوان «ناگفته هایی از حقایق عاشورا» توسط حضرت آیة اللّه میلانی دامت برکاته در مرکز حقایق اسلامی برای طلاب حوزه علمیه قم ارائه شد که پس از تدوین، نگارش و دیگر مراحل فنی به صورت کتاب حاضر در اختیار پژوهش گران و دوستان اهل بیت علیهم السلام قرار می گیرد.

حادثه عاشورا در گذر تاریخ

حادثه عاشورا در گذر تاریخ
ائمّه و اهتمام در بزرگ داشت حادثه عاشورا
چنان که پیش تر اشاره شد، شیعه امامیه همیشه مورد حمله و تهاجم بوده است و علمای ما در مسائل مختلف اعتقادی، فقهی و... مدافع حریم و مکتب تشیّع بوده اند. از مواردی که همواره بهانه جویان به آن بهانه به مذهب ما تهاجم نموده اند، واقعه کربلا و عاشورای سیّدالشهداء علیه السلام است.
از همان محرم سال 61 هجری که این ماجرا پیش آمد، ائمّه اطهار سلام اللّه علیهم و شیعیان اهل بیت به پیروی از رهبران خود همواره این روز بزرگ را زنده نگه داشته اند. البته بنیان گذار مراسم عزاداری سیّدالشهداء علیه السلام خود رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله بوده اند که احادیث شیعی و سنّی در این مسئله بیش از حد تواتر است.1
از طرفی، دشمنان و مخالفان ما همواره سعی کرده اند که این روز فراموش شود و آثار و تبعات آن از بین برود. در واقع، به همان میزان که ائمّه علیهم السلام و دیگر افراد خاندان رسالت کوشش کرده اند تا این روز باقی بماند و به بقای آن اهتمام ورزیده اند، دشمنان به گونه های مختلف کوشیده اند تا آثار این حادثه از میان برود و این روز فراموش شود.
بنابراین، روز عاشورا روز تعامل و تقابل دو جبهه شده است; جبهه ای که می خواهد این روز باقی بماند و جبهه دیگری که هدفش از بین بردن این روز مهم و تاریخی است.
بدیهی است که در تاریخ اسلام کمتر روزی است که این ویژگی را داشته باشد. می توان روز غدیر را نمونه ای از همین روزها به شمار آورد که از روز نخست حادثه غدیر خم کسانی سعی کرده اند آن را انکار کنند و برخی در کم رنگ جلوه دادن و بی اهمیت نمودن آن روز تلاش کرده اند و در مقابل، اهل ولایت تمام سعی و کوشش خود را به جهت احیا و زنده ماندن آن روز جاودانی به کار بسته اند.
این ویژگی بر عظمت و حساسیت روزهای غدیر و عاشورا دلالت دارد.
به راستی آن روزی که حادثه عاشورا واقع شد، نه معاویه، نه یزید، نه بنی امیّه و هیچ کس دیگر فکر نمی کردند که این حادثه و نتایج آن به ضرر بنی امیّه و پیروانشان و به پیروزی مکتب اهل بیت علیهم السلام بینجامد.
از این رو، اقامه عزاداری و برپایی مراسم عزای سیّدالشهداء علیه السلام و اصحابشان وظیفه همه شیعیان است. ما مأمور هستیم که احترام این

روز را نگه داریم و این امر از واجبات ماست. هر کس در هر مقام و شأن و جایگاهی، آن اندازه که می تواند، باید در این راه و بنا بر وظیفه اش سعی و کوشش کند.
روشن است که عزاداری احکام و آدابی دارد که مردم باید از دیدگاه مراجع خود پیروی کنند و همانند دیگر برنامه های دینی، بایستی در محدوده شرع و جهات شرعی گام بردارند.
البته به لطف پروردگار و حضرت ولی عصر عجل اللّه تعالی فرجه الشریف این مراسم در کشور ما به خوبی برگزار می شود. افزون بر این، پیروان ادیان دیگر نیز در این برنامه باشکوه شرکت می کنند و برکات آن مجالس برای آنها نیز محسوس بوده است.
این مراسم، برنامه مذهبی است و جلوگیری از آن شایسته نیست، ولی در برخی از کشورهای اسلامی همواره درباره عزاداری سیّد و سالار شهیدان علیه السلام سخنان و حرکات فتنه انگیز صورت می پذیرد که به حوادثی تلخ و تأسّف بار می انجامد. 1 . برای آگاهی بیشتر از روایات عامه در این زمینه می توانید به کتاب سیرتنا وسنّتنا علامه امینی و مقدمه کتاب المجالس الفاخره علامه سیّد شرف الدین، مراجعه کنید.

تلاش های نافرجام برای فراموشی این حادثه عظیم

پیش تر اشاره شد که برخی از دشمنان همواره برای فراموشی این حادثه عظیم تاریخی کوشیده اند. علمای عامه در کتاب ها و نوشته هایشان، شیوه های گوناگونی به کار می برند تا مانع حیات و جاودانی واقعه عاشورا و عزاداری سیّدالشهداء علیه السلام شوند.

نمونه هایی از این شیوه ها به اشاره در پی می آید:

1 . شیوه عرفان و تصوّف
شیخ عبدالقادر گیلانی، از علمای اهل سنّت و بزرگان صوفیّه است که قبر او در بغداد به عنوان زیارتگاه معروف است. او اشکالی را که به اهل سنّت می شود، مطرح می کند و می گوید:
قد طعن قوم علی من صام هذا الیوم العظیم وما ورد فیه من التعظیم وزعموا أنّه لا یجوز صیامه لأجل قتل الحسین بن علی رضی اللّه عنهما فیه. وقالوا: ینبغی أن تکون المصیبة فیه عامّةً لجمیع الناس لفقده فیه، وأنتم تتّخذونه یوم فرح وسرور وتأمرون فیه بالتوسعة علی العیال والنفقة الکثیرة والصدقة علی الفقراء والضعفاء والمساکین ولیس هذا من حق الحسین رضی اللّه عنه علی جماعة المسلمین;
بعضی به اهل سنّت اشکال کرده اند که چرا روز عاشورا را روزه می گیرید; این کار صحیح نیست; چرا که در این روز حسین بن علی علیهما السلام به شهادت رسیده و سزاوار است در روز مصیبت (فرزند رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله)1جمیع مردم اقامه عزا کنند و شما که اهل سنّت هستید، چرا این روز را روز سرور و فرح قرار داده اید و مردم را به برپایی مجالس سرور و پوشیدن لباس نو و خوردن غذاهایی که متناسب عید است دعوت می کنید...؟ و این کار صحیح نیست.
آن گاه چنین پاسخ می دهد:
وهذا القائل خاطئ ومذهبه قبیح فاسد، لأنّ اللّه تعالی اختار لسبط نبیّه صلی اللّه علیه وآله الشهادة... یوم عاشوراء لا یتّخذ یوم مصیبة، لأنّ یوم عاشوراء أن یتّخذ یوم مصیبة لیس بأولی من أن یتّخذ یوم موته فرح و سرور...;
اشکال کننده به اشتباه رفته و اعتقادش فاسد است; چرا که خداوند متعال شهادت را برای سبط پیامبر صلی اللّه علیه وآله برگزیده است... و روز عاشورا را نباید روز مصیبت قرار داد; چرا که عاشق به معشوق رسیده است. از این رو، این روز باید روز سرور باشد... .
عبدالقادر گیلانی در ادامه می افزاید:
ولو جاز أن نتّخذ یوم موته یوم مصیبة لکان یوم الاثنین أولی بذلک، إذ قبض اللّه تعالی نبیّه محمّداً صلی اللّه علیه وآله فیه وکذلک أبوبکر الصدّیق قبض فیه;2
اگر بنا شد روز عاشورا را روز عزا و ماتم قرار دهیم، بهتر آن است که روز دوشنبه را که پیامبر و ابوبکر از دنیا رفته اند، روز عزا و غم معرفی کنیم.
1 . به رغم این که در منابع اهل سنّت درود و صلوات پس از نام مبارک

پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله به صورت ناقص (ابتر) آمده است، ما طبق فرمایش حضرتش، درود و صلوات را به صورت کامل آورده ایم. از طرفی، بعد از نام های مبارک اهل بیت علیهم السلام عبارت های علیه السلام و... آورده ایم.

2 . غنیة الطالبیین: 684 ـ 687، به نقل از نفحات الازهار: 4 / 247.

2 . شیوه تقدّس و پرهیزکاری

در شیوه دیگر با ایجاد تردید درباره قاتل امام حسین علیه السلام با این راه به مبارزه برمی خیزند.

غزالی در کتاب احیاء علوم الدین، از راه تقدّس و پرهیزکاری کوشیده تا عزاداری بر سیّدالشهداء علیه السلام را کم اهمیت نشان دهد. او می نویسد:

نخست این که قتل سیّدالشهداء علیه السلام منسوب به یزید باشد و یزید قاتل حسین بن علی باشد، ثابت نیست.

دوم این که قاتل حسین بن علی علیهما السلام هر که بوده، شاید قبل از مرگش توبه کرده است.

بنابراین، لعن قاتل سیّدالشهداء علیه السلام جایز نیست(!)

وی در ادامه می گوید:

به راستی که ذکر خداوند متعال از این سخنان سزاوارتر است.1

یعنی میان ذکر «لا إله إلاّ اللّه» و یا لعن بر قاتل امام حسین علیه السلام، «لا إله إلاّ اللّه» گفتن، ثوابش بیشتر است.

می توان کلام غزالی را این گونه خلاصه کرد:

نخست این که معلوم نیست قاتل سیّدالشهداء علیه السلام یزید باشد و قاتل هر که بوده، شاید توبه کرده است.

دوم این که ذکر گفتن به جای لعن قاتل حسین بن علی علیهما السلام، بهتر است.

1 . احیاء علوم الدین: 3 / 125.

3 . شیوه تکذیب

سومین شیوه، تکذیب حادثه عاشوراست. ابن تیمیّه مبارزه خود را با این شیوه سر گرفته که یزید هرگز قاتل امام حسین علیه السلام نبوده و او هیچ گاه همسران و وابستگان امام را اسیر نکرده و این حرف ها دروغ است.

وی این گونه می نویسد:

إنّ یزید لم یأمر بقتل الحسین باتّفاق أهل النقل ولکن کتب إلی ابن زیاد أن یمنعه عن ولایة العراق والحسین رضی اللّه عنه کان یظنّ أنّ أهل العراق ینصرونه... فقاتلوه حتّی قتل شهیداً مظلوماً رضی اللّه عنه.

ولمّا بلغ ذلک یزید أظهر التوجّع علی ذلک وظهر البکاء فی داره ولم یسب له حریماً أصلاً، بل أکرم أهل بیته وأجازهم حتّی ردّهم إلی بلدهم...;1

همانا یزید به کشتن سیّدالشهداء علیه السلام امر نکرده و همه علما (که شامل راویان و تاریخ نگاران می شود) بر این مطلب اتّفاق نظر دارند. فقط یزید به ابن زیاد نامه ای نوشت که تو از برپایی حکومت حسین رضی اللّه عنه در عراق جلوگیری کن... .

آنها با حسین بن علی رضی اللّه عنه به جنگ برخاستند تا او را مظلومانه به شهادت رساندند و چون خبر به یزید رسید، او اظهار ناراحتی کرد و گریست. او هرگز خاندان سیّدالشهداء را به اسارت نبرد; بلکه آنان را اکرام و احترام کرد تا به شهر و دیارشان برگشتند(!)

پس سیّدالشهداء شهید است و مظلومانه نیز شهید شده و عبارت «رضی اللّه عنه» نیز برای ایشان باید به کار برد، لکن یزید، قاتل امام حسین علیه السلام نیست. او خانواده سیّدالشهداء را اسیر نکرده و... .

وی در ادامه می افزاید:

لیس ما وقع من ذلک بأعظم من قتل الأنبیاء... وقتل النبی أعظم ذنباً ومصیبةً;2

مصیبت و گناه این قتل و کشته شدن حسین بن علی از قتل انبیای الهی بالاتر نیست، پس بیایید بر کشته شدن انبیا اقامه عزا کنید.

چنان که گذشت، عبدالقادر معتقد است که اقامه عزا و عزاداری به جای روز عاشورا در روز وفات رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله و وفات ابوبکر سزاوارتر است.

ابن تیمیّه نیز گفته است:

قتل و کشتن امام حسین در برابر کشتن انبیای الهی چیزی نیست و حال آن که روز قتل آنان را روز مصیبت قرار نمی دهید(!)

از این رو، بنا بر باور بعضی از اهل سنّت، قتل سیّدالشهداء علیه السلام به توسّط و تأیید یزید بن معاویه نبوده، بلکه حتی یزید را نمی توان قاتل شمرد، یا این که در این باره تردید وجود دارد، امّا این که آیا ماجرای شهادت حسین بن علی علیهما السلام کار خوبی بوده و بنا بر موازین شرعی بوده یا نه...، از این کلمات چیزی به دست نمی آید.
آری، آنان معتقدند که چون امام حسین علیه السلام به درجه بالایی رسیده، پس باید روز عروج روح او به ملکوت، روز سرور، وسعت و خوش حالی باشد و مجالس متناسب به اعیاد گرفته شود، امّا به چه غرض و هدفی؟... .
1 . منهاج السنّه: 4 / 472.
2 . منهاج السنّه: 4 / 550 .

جلوه ای از حقایق
همان گونه که گذشت، عرفان و تصوف گرایان به گونه ای به مبارزه با حادثه عاشورا پرداخته اند. عبدالقادر گیلانی مبتکر این شیوه، نزد اهل تسنّن بسیار گرامی به شمار می رود. با وجود این هیچ گاه حقیقت مخفی نمانده و حقایق بر قلم و گفتار برخی از علمای اهل سنّت جاری شده و این شیوه ها را رد کرده اند.
ابوالفرج ابن جوزی حنبلی که از دانشمندان بزرگ عامه است، در این باره می نویسد:
قد ذهب قوم من الجهّال بمذهب أهل السنّة، فقصدوا غیظ الرافضة، فوضعوا أحادیث فی فضل عاشوراء، ونحن برآء من الفریقین;1
این کارها را (یعنی برگزاری جشن و مجالس سرور و شادی در ایّام عاشورا) نواصبی از اهل شام انجام می دهند تا به واسطه این اعمال شیعیان را آزار دهند. حتّی آنها برای این کارها احادیثی را جعل می کنند. ما از هر دو گروه (یعنی هم گروه اوّل که عزاداران باشند و هم گروه دوم کسانی که مجالس سرور در روز عاشورا برپا می کنند) اعلام بی زاری می کنیم.
عینی حنفی که یکی دیگر از دانشمندان سنّی است، در ردّ این دیدگاه می گوید:
اختلق أعداء أهل البیت أحادیث فی استحباب التوسعة علی العیال یوم عاشوراء والاغتسال والخضاب والاکتحال;2
دشمنان اهل بیت احادیثی را در فضیلت، ارزش و استحباب عیدی دادن به خانواده و افزودن بر خرج و مخارج در روز عاشورا، جعل کرده اند.
اینان کسانی را که معتقدند روز عاشورا عید است و در باره آزردن اهل بیت و شیعیانشان حدیث جعل کرده اند، به عنوان «نواصب» خوانده اند. 1 . الموضوعات: 2 / 199.
2 . عمدة القاری: 5 / 347.

موضع گیری دیگر

چنان كه گذشت، گروهی به شهادت و قتل سيّدالشهداء عليه السلام توسط يزيد اقرار نمی كنند، بلكه منكر هستند. در مقابل آنها گروهی ديگر موضع گيری ديگری كرده اند. اينان كه از دانشمندان بزرگ اهل سنّت نيز هستند و نزد آنان بسيار بلندمرتبه اند، بر قاتل بودن يزيد اقرار دارند، امّا درباره واقعه كربلا نظر خاصّی ندارند و به اين حادثه عظيم تاريخی بی توجهی می كنند.

ابن قيّم جوزيّه از برجسته ترين شاگردان ابن تيميّه می گويد:

ونعتقد حبّ آل محمّد وأزواجه وسائر أصحابه رضوان اللّه تعالى عليهم، ونذكر محاسنهم وننشر فضائلهم ونجلّ ألسنتنا وقلوبنا عن التطلّع فيما شجر بينهم، ونستغفر اللّه لهم ونتوسّل إلى اللّه تعالى باتّباعهم ونرى الجهاد والجماعة ماضياً إلى يوم القيامة والسمع والطاعة لولاة الأمر من المسلمين واجباً فی طاعة اللّه تعالى دون معصيته، لا يجوز الخروج عليهم ولا المفارقة لهم. ولا نكفّر أحداً من المسلمين بذنب عمله ولو كبر، ولا ندع الصلاة عليهم، بل نحكم فيهم بحكم النبی، ونترحّم على معاوية، ونكل سريرة يزيد إلى اللّه تعالى;1

ما به خاندان رسول اللّه صلى اللّه عليه وآله و همسران پيامبر و ديگر اصحاب او محبّت و اعتقاد داريم و فضايل و مناقب ايشان را نقل می كنيم و زبان و قلب هايمان را از نقل كارهای ناشايستی كه از آنها سر زده، باز می داريم و برای آنها طلب مغفرت می كنيم و پيروی از ايشان را وسيله توسّل به خدا قرار می دهيم2... و كسی حق قيام بر ولیّ امر را ندارد، گرچه از او گناه كبيره ای سر بزند(!) تكفير او بر كسی جايز نيست... و برای معاويه طلب رحمت می كنيم و يزيد را به خداوند متعال واگذار می كنيم تا هر چه مقتضی ببيند در موردش عمل كند.

شمس الدين ذهبی از بزرگان اهل تسنّن، بی توجهی خود را به رغم اعتراف به قاتل بودن يزيد و شهيد بودن سيّدالشهداء عليه السلام اين گونه ابراز می كند:

افتتح دولته بمقتل الشهيد الحسين عليه السلام واختتمها بواقعة الحرّة، فمقته الناس;3

او (يزيد) حكومتش را با به شهادت رساندن حسين عليه السلام آغاز كرد و سال آخر حكومتش به واقعه حرّه پايان يافت.

او در ادامه می گويد:

يزيد ممّن لا نَسُبّه ولا نحبّه;4

یزید از کسانی است که ما نه او را دشنام می دهیم و نه دوست می داریم.
بی توجهی به قضیّه سیّدالشهداء علیه السلام روشی دیگر برای مبارزه و کم رنگ جلوه دادن ماجرای کربلاست که برخی از علمای عامه آن را برگزیده اند.
اکنون این پرسش ها مطرح است:
به راستی آیا آنان با وجود آن همه تألیفات در تاریخ و علوم مذهبی، حقیقت را نمی دانند؟ اگر حقیقت را می دانند، چرا سکوت می کنند؟ نه انکار می کنند، نه تأیید، از طرفی چرا عمل یزید را زیر سؤال نمی برند؟ و ده ها چرای دیگر.
این بررسی و پژوهش پاسخ این پرسش ها را از کلمات دیگر دانشمندانشان استنباط و استخراج خواهد کرد و عبارت هایی را در پی خواهد آورد که بنا بر آن ها، برخی معتقدند که یزید، حسین بن علی علیهما السلام را کشته و کار خوبی هم کرده است.
آری، این افراد، نه فقط برای شیعیان نفرت انگیزند، بلکه بزرگان سنّی ها نیز آنان را لعنت و نفرین می کنند، چنان که خواهد آمد. 1 . اجتماع الجیوش الاسلامیّه: 1 / 104.
2 . گفتنی است که این مطلب از ابن قیّم درباره توسّل به افرادی برای تقرّب به خداوند متعال، در جای خود برای محققان بسیار مفید است.
3 . سیر اعلام النبلاء: 4 / 38.
4 . سیر اعلام النبلاء: 4 / 36.

چکیده بحث

چنان که گذشت، برخی از دانشمندان بزرگ اهل تسنّن، به روش های گوناگون به مخالفت و مبارزه با زنده ماندن روز عاشورا و بقای نام سیّدالشهداء علیه السلام پرداخته اند. آنان به خوبی می دانستند که مسلمانان با شنیدن مقتل و مصیبت ها و بلاهایی که بر فرزند پیامبر صلی اللّه علیه وآله آورده اند، خود به خود حکومت های جور و ظلم را زیر سؤال خواهند برد، پس باید با زنده ماندن این روز مبارزه کرد.

مبارزه آنان گاهی از راه تقوا، گاهی از طریق ایجاد شک در واقعه و قاتل بودن یزید و گاهی روش عرفانی است که بنا بر آن، سیّدالشهداء علیه السلام را شهید و دارای کمال و درجه والایی می دانند که در روز عاشورا بدان دست یافته است و از این رو، عاشورا را روز فرح و شادی باید نامید(!)

اقرار به قاتل بودن یزید و تأیید کار او

گروهی دیگر از علمای اهل سنّت در راستای مبارزه و خاموش نمودن چراغ هدایت، قلم را به گونه ای دیگر چرخانده و پا را فراتر نهاده و به قاتل بودن یزید اعتراف نموده اند. آنان در این شیوه به کار یزید بن معاویه رنگ و لعابی شرعی زده و او را در این جنایت تأیید می کنند(!)

آنان می گویند: حکومت یزید، شرعی بوده و امام حسین علیه السلام بر حکومت شرعی الهی قیام نموده است(!)

به عبارتی دیگر، تکلیف شرعی یزید و یزیدیان این بوده که حضرت را به قتل برسانند و (العیاذ باللّه) قاتلان آن حضرت، به دستور خود پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله عمل کرده اند(!)

ابن خلدون و ستيزه جويى با شهادت سيّدالشهداء

ابن خلدون مورخ نامى و مشهور، مقدّمه اى بر كتاب تاريخ خود نوشته كه با عنوان مقدمه ابن خلدون در محافل علمى معروف است. البته به اين كتاب از بُعد خاصّى توجّه كرده اند و شايد بعضى از نويسندگان كشور ما نيز از همان روى براى اين كتاب و نويسنده اش احترام مى گزارند.

حافظ سخاوى از بزرگان راويان حديث و تاريخ نگاران اهل تسنّن، در شرح حال ابن خلدون مى نويسد كه استادم ابن حجر عسقلانى1 درباره ديدگاه استاد خودش ابوالحسن هيثمى، پيرامون ابن خلدون مى گفت: ابوالحسن هيثمى را ديدم كه به شدّت از ابن خلدون نكوهش مى كرد و عليه او حرف هايى مى زد.

ابن حجر در ادامه مى گويد: از هيثمى علّت اين موضع گيرى را درباره ابن خلدون پرسيدم. او در پاسخ گفت:

أنّه بلغه أنّه ذكر الحسين بن على رضى اللّه عنهما فى تأريخه فقال: قتل بسيف جدّه;

چرا كه ابن خلدون در تاريخ خود درباره حسين بن على رضى اللّه عنهما مى گويد: آن شمشيرى كه حسين بن على به توسّط آن به قتل رسيده، همان شمشير جدّش پيامبر بوده است(!)

ابن حجر مى افزايد:

فلمّا نطق شيخنا بهذه اللفظة أردفها بلعن ابن خلدون وسبّه وهو يبكى;2

هنگامى كه شيخ ما اين كلام را از قول ابن خلدون نقل كرد، بر او لعنت فرستاد و دشنام داد در حالى كه گريه مى كرد و اشك مى ريخت(!)

سپس سخاوى از ابن حجر عسقلانى نقل مى كند كه اين كلام را در نسخه موجود از تاريخ ابن خلدون، نيافته است.

از اين جا معلوم مى شود كه نسخه هاى تاريخ ابن خلدون متفاوت بوده، ولى بنا بر نسخه اى كه در دست حافظ ابوالحسن هيثمى بوده، ديدگاه ابن خلدون درباره شهادت حسين بن على، چنين بوده است.3

اين تصرفات در بسيارى از كتاب هاى تاريخى واقع شده است. آن گاه كه من به تاريخ ابن خلدون مراجعه كردم، متوجّه شدم كه ناشر كتاب متذكر مى شود كه سه يا چهار صفحه از اين كتاب حذف شده است4 و نسخه اى از اين چاپ كه در اختيار من است، داستان كربلا و سيّدالشهداء عليه السلام و كلام ابن خلدون و تاريخ اين حادثه اصلا وجود ندارد(!)5

يكى ديگر از روش هاى آنان منتشر نكردن احوالات اهل بيت عليهم السلام است. آنان كتاب الطبقات الكبرى ابن سعد را چاپ كرده اند، ولى از چاپ

احوالات سیّدالشهداء علیه السلام و داستان کربلا خودداری کرده اند; انگاری هرگز از کتاب طبقات ذکر نشده است! البته یکی از محققان نسخه خطّی آن را به دست آورده و احوالات حضرت سیّدالشهداء علیه السلام را در جلدی جداگانه به چاپ رسانده است.
افزون بر آن، در همان مقدمه تاریخ که در اختیار ماست و شاید به فارسی نیز ترجمه شده باشد، فصلی به عنوان «ولی عهد» وجود دارد که در آن جا به ولایت عهدی یزید در زمان معاویه می پردازد.
شاید ابن حجر آن عبارت را از آن جا نقل می کند. البتّه ابن خلدون در مقدمه به این مسئله چنان که ابن حجر اشاره کرده، نپرداخته، ولی در این فصل به سیّدالشهداء علیه السلام بسیار جسارت نموده و از یزید فراوان دفاع کرده و نه فقط از او، بلکه از معاویه و صحابه ای که همراه یزید بوده اند، حمایت نموده است(!)
وی در آن جا می نویسد:
حسین بن علی بیعت را شکست و این در حالی بود که صحابه رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله معتقد بودند که ولایت یزید شرعیت دارد و حکومت او بر حق است و نباید علیه یزید قیام کرد ...(!)
او با کمال تعصّبورزی چنین وانمود می کند که گویا حضرت سیّدالشهداء علیه السلام با یزید بیعت کرده و بعد پیمان خود را شکسته است.6
نکته مهمی که از عبارت ابن خلدون برمی آید و در این بحث، بسیار اهمیّت دارد، به میان آمدن پای معاویه و صحابه در داستان شهادت سیّدالشهداء علیه السلاماست. 1 . ابن حجر عسقلانی از دیدگاه اهل تسنّن فرد بسیار بزرگی است.
2 . الضوء اللامع: 4 / 147.
3 . الضوء اللامع: 4 / 147.
4 . تاریخ ابن خلدون: 5 / 50 .
5 . همان.
6 . مقدمه ابن خلدون: 207.

دیدگاه ابن عربی مالکی
ابن عربی مالکی1 یکی دیگر از دانشمندان اهل تسنّن است. او در سال 543 درگذشته و مقام و ارج و قربی نزد اهل سنّت دارد. شرح حال او در کتاب های تاریخی و کتاب هایی که به شرح حال مفسّران و راویان می پردازند، آمده است.
در شرح حال او می نویسند:
الإمام، العلاّمة، الحافظ والقاضی;2
او پیشوا، بسیار دانشمند، از حافظان سنّت و صاحب منصب قضاوت بود.
در معرفی ابن عربی مالکی همین بس که در کتاب العواصم من القواصم خود هر چه با اهل بیت علیهم السلام دشمنی و ناصبیت دارد، ذکر کرده است، و در دشمنی او همین کافی است که ابن تیمیّه بسیاری از مطالبش را از این شخص و کتابش فرا گرفته است.
او دیدگاه خود را درباره سیّدالشهداء علیه السلام چنین اظهار می کند:
لم یُقْتَل الحسین إلاّ بسیف جدّه;3
حسین کشته نشد مگر به شمشیر جدّش(!)
عالمان دیگر بر کلام ابن عربی نقد کرده اند، به گونه ای که ابن حجر مکّی با همه ضدّیتش با شیعه، درباره کلام ابن عربی مالکی می گوید:
یقشعرّ منه الجلد;4
از کلام او بدن انسان می لرزد.
اکنون با توجه به این دو پرسش که مبنای علمای اهل تسنّن در رسیدن به خلافت و ولایت چیست و سخن ابن عربی چه نتیجه ای در پی دارد؟ بحث را ادامه می دهیم.
ابن حجر مکّی سخن ابن عربی را چنین نقل می کند و توضیح می دهد:
وکابن العربی المالکی، فإنّه نقل عنه ما یقشعّر منه الجلد. إنّه قال: لم یقتل یزید الحسین إلاّ بسیف جدّه. أی بحسب اعتقاده الباطل أنّه الخلیفة، والحسین باغ علیه والبیعة سبقت لیزید ویکفی فیها بعض أهل الحلّ والعقد، وبیعته کذلک، لأنّ کثیرین أقدموا علیها مختارین لها. هذا مع عدم النظر إلی استخلاف أبیه له، أمّا مع النظر لذلک، فلا یشترط موافقة أحد من أهل الحلّ والعقد علی ذلک;5
... یزید خلیفه است و در حقّانیت و شرعیت یک حکومت و خلافت، بیعت بعضی از اهل حل و عقد کافی است.
از طرفی حاکمیت یزید با بیعت صورت گرفته، چرا که عدّه ای از صحابه پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله این بیعت را پذیرفته و انجام داده اند و در

این عمل اختیار کامل داشته اند. البته ما در موردی به بیعت اهل حل و عقد نیاز داریم که ولایت عهدی یزید و جانشینی او توسّط معاویه صورت نگرفته باشد، امّا با وجود این جانشینی که معاویه درباره یزید صورت داده است و او را به این عنوان ولی عهد خود معرفی نموده، دیگر موافقت یک نفر از اهل حل و عقد، شرط نیست. حتی اگر همه اهل حل و عقد هم مخالفت کنند، این تعیین جانشینی توسط معاویه و معرفی یزید به عنوان ولی عهد خود، برای شرعیت و خلافت یزید بن معاویه کافی است.
ابن حجر گفتار ابن عربی مالکی را این گونه توضیح می دهد و در ادامه به نقد گفتار او می پردازد. البته مهم، همین شرح و توضیح ابن حجر مکّی است که ابتدا با جمله «یقشعرّ منه الجلد»، او را سرزنش می کند.
وقتی این سخنان، حاکی از مبنایی ثابت در نزد علمای اهل سنّت باشد، پس استخلاف معاویه، برای یزید به تنهایی ملاک حجیت، حقّانیت و حکومت یزید است و هر گونه قیام بر یزید باطل است، هر چند آن کسی که قیام کرده، حسین بن علی علیهما السلام باشد; حسینی که فرزند فاطمه سلام اللّه علیها است و... . پس اگر او به قتل رسید، به حق به قتل رسیده و قیام او باطل بوده است(!)
مناوی نیز کلام ابن عربی را نکوهش می کند و می نویسد:
وقد غلب علی ابن العربی الغض من أهل البیت حتّی قال: قتله بسیف جدّه ;6
دشمنی و تحقیر نمودن اهل بیت بر ابن عربی غلبه پیدا کرده و باعث شده که او بگوید: حسین با شمشیر جدّش کشته شده است.
چرایی پرداختن دوباره ابن حجر به معاویه و صحابه نباید فراموش شود. به راستی این صحابه که همراهی ایشان با یزید موجب شده پایه های حکومت یزید بر دوش آنان گذاشته شود، چه کسانی هستند؟ آیا همان افرادی بودند که شاید اگر نبودند حکومت یزید استقرار نمی یافت؟ به تدریج در میان مباحث، پاسخ این پرسش خواهد آمد.
ابن عربی مالکی در بحث جانشینی یزید به واسطه معاویه و بیعت گرفتن معاویه برای ولی عهدی فرزندش، بعد از سخنانی درباره لیاقت داشتن یزید برای رسیدن به تصدّی این خلافت، حدیثی یا احادیثی را از صحیح بُخاری7 مبنی بر بیعت عبداللّه بن عمر با یزید آورده است و در ادامه می گوید:
فهذه الأخبار الصحاح کلّها تعطیک أنّ ابن عمر کان مسلّماً فی أمر یزید وأنّه بایع وعقد له والتزم ما التزم الناس ودخل فیما دخل فیه المسلمون وحرّم علی نفسه ومن إلیه بعد ذلک أن یخرج علی هذا أو ینقضه وظهر لک أنّ من قال: إنّ معاویة کذب فی قوله: بایع ابن عمر ولم یبایع وأنّ ابن عمر وأصحابه سئلوا فقالوا: لم نبایع. فقد کذب، وقد صدق البخاری فی روایته

قول معاوية على المنبر: إنّ ابن عمر قد بايع...;
این احادیث می رساند که ابن عمر تابع خلافت یزید بوده و ولایت او را پذیرفته و با او بیعت کرده و به خلافت یزید به همان کیفیتی که مردم ملتزم بودند، ملتزم شده و با این بیعت در آن چه مسلمانان بر آن بودند داخل شد. علاوه بر این، بر خود، فرزندان و یارانش مخالفت با یزید را حرام نمود و بعد از آن، معاویه بالای منبر اعلام کرد: عبداللّه بن عمر با یزید بیعت کرده است و هر کس بگوید که معاویه دروغ گفته است و عبداللّه بن عمر با یزید بیعت نکرده، خود او دروغ گوست.
بنابراین، نخستین صحابی که حکومت، خلافت و ولایت یزید به او مستند شد و قوام پیدا کرد، عبداللّه بن عمر است.
ابن عربی مالکی می افزاید:
فإن قيل: كان يزيد خمّاراً، قلنا: لا يحلّ إلاّ بشاهدين، فمن شهد بذلك عليه؟...;8
حال اگر کسی بگوید: یزید شارب الخمر بوده پس چگونه حاکمیت اسلامی را تصاحب نموده است؟
در جوابش می گوییم: بر شما جایز نیست این حرف را بزنید و باید دو نفر شاهد عادل، شهادت دهند که ما دیدیم.
حال چه کسی می گوید: یزید شرب خمر می کرد؟
چه کسی است که شهادت دهد؟!
کلام ابن عربی مالکی در نقد شهادت امام حسین علیه السلام چنین خلاصه می گردد:
1 . وقتی کوفیان از امام حسین علیه السلام دعوت کردند و حضرت به کوفهرهسپار شدند، رفتن به کوفه سرپیچی از اعتقاد فرد بزرگی از صحابه، یعنی ابن عمر است(!)
گویی این نقطه ضعفی برای سیّدالشهداء علیه السلام است که چرا به سخن عبداللّه بن عمر گوش نداده و دعوت کوفیان را اجابت نموده است.9
2 . افرادی که سیّدالشهداء علیه السلام را به شهادت رساندند و با حضرت جنگیدند، بر اساس فرموده پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله عمل کرده اند(!)
می پرسیم: پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله در این باره چه فرموده اند؟
در جواب می گویند: پیامبر صلی اللّه علیه وآله فرمود: «اگر امّت متّحد بودند و فردی موجب تفرقه بین امّت شد، او را به قتل برسانید، هرکس که می خواهد باشد».10
حتّی اگر حسین بن علی باشد؟
آری، حتی اگر حسین باشد(!)
اگر این حدیث از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله صادر شده باشد، ابن

عربی مالکی این حدیث را بر سیّدالشهداء علیه السلام تطبیق می کند و آن حضرت را مطابق این حدیث واجب القتل می داند. 1 . ابن عربی مالکی غیر از ابن عربی صاحب کتاب فتوحات مکیّه است.
2 . سیر اعلام النبلاء: 20 / 197.
3 . شرح قصیده همزیه: 271، فیض القدیر: 1 / 205.
4 . شرح قصیده همزیه: 271.
5 . شرح قصیده همزیّه: 271.
6 . ر.ک: فیض القدیر: 1 / 205.
7 . گفتنی است که صحیح بُخاری کتابی است که کسی از اهل سنّت در صحّت آن تشکیک نمی کند.
8 . العواصم من القواصم: 214 ـ 234.
9 . «عَدَلَ عن رأی شیخ الصحابة ابن عمر».
10 . «... فمن أراد أن یفرق أمر هذه الأُمّة وهی جمیع، فاضربوه بالسیف کائناً من کان» (همان منبع).

چکیده دیدگاه ها

پس از آن چه بیان شد، در نتیجه گیری از کلمات آنان باید گفت:

یکم. حکومت یزید، شرعی و الهی بوده است;

دوم. ناسزا گفتن به معاویه نارواست.

ابن خلدون در این زمینه می نویسد:

إیّاک أن تظنّ بمعاویة رضی اللّه عنه فإنّه أعدل من ذلک وأفضل;1

از گمان ناشایست نسبت به معاویه بپرهیزید، همانا عدالت او بیشتر از این حرف ها و مرتبه اش بالاتر است.

سوم. هر گونه خدشه به حاکمیت یزید، خدشه ای به معاویه و صحابه و در رأس آنان «شیخ الصحابه عبداللّه بن عمر» است; فردی که بُخاری در روایتی بیعتش را با یزید نقل نموده است و هر طعن و خدشه ای به صحابه مساوی با کفر است(!)

چهارم. سیّدالشهداء علیه السلام علیه حکومت حقّ قیام و خروج نموده و او خارجی است(!)

پنجم. همه کسانی که در ماجرای شهادت سیّدالشهداء علیه السلام شرکت نموده اند، بنا به فرمان رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله بوده و در راستای پیروی و اطاعت از پیامبر این کار را انجام داده اند(!) ـ پناه می بریم به خداوند متعال از این کلماتی که گفتن و نوشتنش دشوار است ـ چون سیّدالشهداء علیه السلام بر حکومت حقه یزید قیام کرده، پس واجب القتل است(!) از طرفی نه تنها قاتلان او گناه نکرده اند; بلکه به دستور پیامبر عمل کرده و مستحق اجر و ثواب نیز هستند(!)

آری، آنان در پی چنین اعتقادی ما را خطاب و سرزنش می کنند و می گویند: چرا بر کسی که قتل او واجب و به حق بوده، اقامه عزا می کنید و در ایّام عاشورا برای او مجلس سوگواری بر پا می کنید؟ پس ما با شما مبارزه می کنیم و این مراسم را از بین می بریم و حتی اگر بتوانیم شما اقامه کنندگان عزا بر حسین بن علی علیهما السلام را هم نابود می کنیم.

1 . مقدمه ابن خلدون: 207.

چرایی مبارزه با حادثه عاشورا

عزاداری شعاری است که تیر آن معاویه را هدف قرار می دهد. اگر از امام حسین علیه السلام دم بزنیم، سرانجام به طعن معاویه می انجامد. پس باید با عزاداری مبارزه کنند و از مراسم عاشورا جلوگیری کنند تا به صحابه ای که همراه معاویه و یزید بودند و با یزید دست بیعت داده اند، خدشه ای وارد نشود.

دیدگاه عبدالمغیث حنبلی بغدادی
فرد دیگری که درباره حادثه عاشورا اظهار نظر کرده، عبدالمغیث بن زهیر حنبلی بغدادی درگذشته سال 583 هجری است. سیره نویسان اهل سنّت در شرح حال او می نویسند:
کان إماماً حافظاً محدّثاً زاهداً صالحاً متديّناً صدوقاً، ثقةً ورعاً أميناً حسن الطريقة جميل السيرة حميد الأخلاق مجتهداً فی اتّباع السنّة;1
او پیشوا، حافظ، محدّث، دنیا گریز، صالح، متدّین، بسیار راست گو، پرهیزگار، مطمئن و امین، دارای رفتار نیکو، یگانه در اخلاق و کوشا در تبعیت و پیروی از سنّت پیامبر بود.
با این همه اوصاف و القاب و مقام بلندی که نزد اهل سنّت دارد، کتابی در فضایل و مناقب یزید بن معاویه تألیف کرده است. او از پیامبر در مدح معاویهچنین نقل می کند که فرمود:
اللهم اجعله هادياً واهد به;2
خدایا! معاویه را هدایت گر قرار ده و به مردم توفیق ده تا به واسطه معاویه هدایت شوند.
پس به مقتضای این حدیث ما باید ولایت فرزند معاویه را بپذیریم; چرا که در ادامه می گوید:
ومن هو هاد لا يجوز أن يطعن عليه فيما اختاره من ولاية يزيد;3
کسی که خودش هدایت گر است، جایز نیست کسی علیه او طعن و خدشه ای بزند و بگوید: چرا معاویه یزید را جانشین خود نموده است... .
وی در ادامه می افزاید:
ولاية يزيد ثبتت برضى الجميع...;4
ولایت یزید با پذیرش همگان به اثبات رسید... .
خلاصه چینش مبانی علمای متعصّب اهل سنّت در یک جمله چنین است: به مقتضای احادیثی که از پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله مبنی بر واجب بودن پیروی از خلفا و امیران رسیده، می توان گفت: حسین بن علی طغیان گر است(!)
آری، همانا خواندن و نوشتن چنین سخنانی قلب آکنده از محبّت حضرت سیّدالشهداء علیه السلام را دچار غم و پریشانی می کند و اگر دفاع از مذهب و مکتب اهل بیت علیهم السلام وظیفه ما نبود، هرگز چنین کلماتی را نقل نمی کردیم.
آن گاه عبدالمغیث حنبلی بغدادی در پاسخ اشکالات بر یزید می نویسد: «به احترام پدرش نباید چیزی به یزید گفت».

آری، نگویید یزید شرب خمر می کرد...;
نگویید یزید بن معاویه با زن های مَحرمِ خویش نکاح می کرد...; کسی حقیقتی از کردارهای یزید را به گوش دیگران نرساند...;
چرا باید چیزی نگفت؟
چون به احترام پدر یزید باید سکوت کرد(!)
این مطالب در کتابی یافت می شود که آن حنبلی بغدادی در پوشاندن و مخفی نمودن حقایق تاریخی نوشته است.
ولی هرگز حقایق مخفی نمی ماند و حتّی گاهی این حقایق بر قلم عالمان و دانشمندان خودشان جاری می شود و منشأ و دلیلی می گردد که برخی از عالمان عامه از یزید و اعمال ناشایست او دفاع کنند و آن گاه دیگر عالمان در این باره سخن هایی بگویند و بنویسند.
در ردّ کتاب عبدالمغیث حنبلی، عالمی به نام ابوالفرج ابن جوزی حنبلی کتابی تألیف نموده است. او معاصر با عبدالمغیث است و در سال 597 درگذشته است.
البته کتاب عبدالمغیث که در دفاع از یزید و بیان فضایل او بوده، به دست ما نرسیده، ولی ردّ آن کتاب به قلم ابن جوزی به دست ما رسیده است.
بزرگانی از اهل سنّت مانند ذهبی، ابن کثیر دمشقی و دیگران تصریح می کنند که ای کاش عبدالمغیث چنین کتابی نمی نوشت.5
حال اگر از خود این شخص یعنی عبدالمغیث ابن زهیر حنبلی سؤال شود که به چه دلیل شما و امثال شما از یزید بن معاویه دفاع می کنید، در جواب می گوید:
إنّما قصدتُ كفَّ الألسنة عن لعن الخلفاء وإلاّ فلو فتحنا هذا الباب لكان خليفة الوقت أحق باللعن;6
فقط به این جهت از یزید دفاع کردم تا با این کار لعن خلفا را از سر زبان ها قطع کنم، وگرنه اگر از لعن خلفا جلوگیری نکنیم و اجازه چنین کاری را بدهیم، همین خلیفه زمان خودمان به لعن سزاوارتر است.
آری، آنان باید کاری کنند که خلفا مورد لعن قرار نگیرند. تا کنون سخن از جلوگیری لعن یزید به جهت معاویه و عبداللّه بن عمر بود، امّا حالا سخن از خلفا به میان آمد. پس به تدریج راز مبارزه با شعائر حسینی و عزاداری حضرت سیّدالشهداء علیه السلام روشن می شود. از طرفی، علّت تلاش و همّت استوار شیعیان در برپایی عزای سیّدالشهداء علیه السلام معلوم می شود. در عین حال، به حق خودشان سوگند که با این همه شکوه در برگزاری مراسم عزا و سوگواری حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السلام هنوز حق آن حضرت را ادا نکرده ایم و در این مسئله بده کاریم! 1 . شذرات الذهب: 4 / 275.
2 . الردّ على المتعصّب العنيد: 75.

3 . الردّ على المتعصّب العنيد: 75.
4 . همان: 77.
5 . سير اعلام النبلاء: 21 / 160.
6 . ر.ک همان: 161.

تفتازانی و دیدگاه او درباره لعن خلفا

یکی دیگر از علمای آنان که با لعن خلفا پیکار نموده، سعدالدین تفتازانیاست. وی با عبارتی صریح تر از عبارت قبلی، علّت جلوگیری از لعن بر یزید را فاش می کند و می گوید:

فإن قیل: فمن علماء المذهب من لم یجوّز اللعن علی یزید مع علمهم بأنّه یستحقّ ما یربو علی ذلک ویزید.

قلنا: تحامیاً عن أن یرتقی إلی الأعلی فالأعلی;1

اگر کسی بگوید علمای مذهب، لعن یزید را جایز نمی دانند، در حالی که می دانند یزید مستحق لعن است ـ بلکه بیش تر از لعن استحقاق دارد ـ پس چرا از لعن یزید جلوگیری کرده اند؟

در جواب آنان باید گفت: جلوگیری آنان از لعن یزید به جهت بالا رفتن لعن به پدر یزید و بالاتر از آن، یعنی خلفای قبل از معاویه است.

مبادا لعن یزید ادامه پیدا کند و به لعن معاویه و افراد دیگر از خلفا انجامد.

از این رو، نه ابن خلدون، نه ابن عربی مالکی، نه عبدالمغیث بن زهیر و نه تفتازانی هیچ کدام واقعیّت را بیان نکرده اند; چرا که این واقعه ریشه در حقایقی دارد که با کمال ادب و وقار به بررسی آن ها خواهیم پرداخت.

آنان ناگزیرند حسین بن علی علیهما السلام را واجب القتل بدانند تا در مقابل شور و حماسه همیشه جاودان تاریخ، یعنی شهادت سیّدالشهداء علیه السلام مقابله کنند. آنان با شیوه های قبلی که از راه موعظه و نصیحت بود، نتوانستند عزای سیّدالشهداء علیه السلام را کم رنگ کنند.

به راستی چرا آنان ناگزیر به مبارزه هستند؟ چون پای صحابه در کار است...; زیرا معاویه و آن گاه خلفای پیشین در این حادثه شریک جرم می شوند... . 1 . شرح المقاصد: 5 / 310.

نگاهی به نقش معاویه در حادثه کربلا
معاویه در قضیّه کربلا از آن هنگام نقش پیدا می کند که فرزندش را ولی عهد خود قرار داد. پس خرده گیری بر یزید، خود به خود متوجّه کسی خواهد بود که او را به این مقام رسانده است و افزون بر آن، خلفای پیشین نیز مقصر خواهند بود.
بنا بر ادعای نویسنده، شهادت سیّدالشهداء علیه السلام در عراق، نقشه خود معاویه بوده که یزید تنها آن را اجرا کرده است. با تأمّل، صبر و دقّت در مطالبی که می آید، این حقیقت; از جمله ناگفته های عاشورا روشن خواهد شد.
اکنون برای تحقیق و بحث، ناگزیریم مطالب گفته شده را به دقّت بررسی کنیم.
پیش تر دیدگاه آن گروه متعصّب درباره شهادت سیّدالشهداء علیه السلام گذشت که عدّه دیگری از بزرگان اهل سنّت، بر آن گروه متعصّب به شدّت انتقاد کرده اند:
ـ وقتی حافظ ابوالحسن هیثمی دیدگاه ابن خلدون را نقل می نماید. او را لعن می کند و به او دشنام می دهد و اشک می ریزد... !
ـ حافظ ابن حجر مکّی، موضع گیری ابن عربی مالکی را نقل می کند و می گوید: این کلام بدن انسان را به لرزه می اندازد.
ـ در برابر عبدالقادر گیلانی که می گفت: روز عاشورا باید روز شادی و سرور باشد، ابن جوزی حنبلی می گفت: چنین حرف هایی باطل است. آراستن، سرور و شادی در روز عاشورا و حرف هایی از این قبیل را نمی توان به پیامبر صلی اللّه علیه وآله نسبت داد و این دروغ است.
ما در آینده سخنان دیگر دانشمندان اهل سنّت را در قرن های مختلف، از احمد بن حنبل تا شهاب الدین آلوسی بغدادی و شیخ محمّد عبده مصری... نقل خواهیم نمود و خواهید دید که همه آن بزرگان یزید را لعن کرده و از کار او اعلام بی زاری و نفرت نموده و حتّی برخی از آن ها به صراحت او را تکفیر کرده اند.
بنابراین، واجب القتل خواندن سیّدالشهداء علیه السلام، دیدگاه گروهی از علمای اهل تسنّن است که آنان را با دیگران از اهل تسنّن باید متفاوت دانست; اینان کسانی هستند که پیروانشان از یزید، به عنوان «امیرالمؤمنین یزید بن معاویه» و یا به نام «الخلیفة المظلوم یزید بن معاویه» یاد می کنند.
وقتی مولای ما حضرت اباعبداللّه الحسین علیه السلام را واجب القتل

بدانند، خود به خود ما را که پیروان آن حضرت هستیم، تکفیر می نمایند و ریختن خون ما را نیز حلال می دانند.
تعصّب و خشم آن گروه تندرو درباره اهل بیت علیهم السلام آن قدر بالا رفته که درباره «حجّاج بن یوسف» کتابی نوشته اند و از آن جنایت کار تاریخ، دفاع می کنند و حتی در بیان فضایل و مناقب «هند» (مادر معاویه) (!) کتاب نوشته اند.
آنان نزد عموم اهل تسنّن ارزش و جایگاهی ندارند و بیشتر مسلمانان به آنان بی اعتنا هستند. از این رو، یادآور شدیم که عموم مسلمانان از فرقه های غیر شیعی در مراسم عاشورا شرکت می کنند.
در مقابلِ همین گروه افراطی و تندرو، علمای بزرگی از خود اهل تسنّن به مخالفت برخاسته اند. جالب این جاست که این افراد از زمره علمایی هستند که با اهل بیت علیهم السلام رابطه خوبی نداشته اند; ولی به رغم آن، دیدگاه آن گروه متعصّب را زیر سؤال برده و رد نموده اند; علمای بزرگی مانند ابوالحسن هیثمی، ابن حجر مکّی و ابن جوزی حنبلی که هر یک از آنان حافظ عصر خود بوده اند.

نقد و بررسی دیدگاه علمای تندرو اهل سنّت

با نگاه به آن چه گذشت، پرونده فکری آن گروه تندرو مشخص شد. دیدگاه های آنان درباره و پیرامون شهادت سرور جوانان بهشت، حضرت حسین بن علی علیهما السلام، به شرح زیر می آید:

1 . ولایت و حاکمیت یزید; پذیرفته همه صحابه

این سخن خلاف حقایق تاریخی است; چرا که به طور مفصّل بیان خواهیم کرد که بزرگان صحابه و شخصیت هایی معروف آن زمان با ولایت یزید مخالف بوده اند... به همین جهت، معاویه با مشکلات فراوانی روبه رو شد و به روش های گوناگونی دست زد تا بتواند مخالفان خود را در برنامه جانشینی یزید، سرکوب کند.

البته کسانی مثل جابر بن عبداللّه انصاری، ابو سعید خُدری، سهل بن سعد انصاری، زید بن ارقم و دیگر صحابه درباره جانشینی یزید سکوت کردند. روشن است که سکوت آنها هیچ دلالتی بر رضایتشان ندارد; چرا که آنان در حال تقیّه بوده اند و تقیّه در بین صحابه به ویژه در زمان معاویه رایج بوده است. آنان می ترسیده اند که آن چه بر سر دیگران آمده، بر سرشان بیاید... .

پس سکوت صحابه رسول خدا صلی اللّه علیه وآله دلیل بر رضایت آنان از کار معاویه نمی تواند باشد.

دیگر این که همکاری جمعی از صحابه با معاویه، یا با زور و یا با پرداخت پول، نیز با ترساندن و یا تهدید به کشتن آن ها، بوده است.

2 . نقش عبداللّه بن عمر در ولایت یزید

ابن عربی مالکی با استفاده از احادیثی که در صحیح بُخاری آمده، به بیعت عبداللّه بن عمر و قبول ولایت یزید استناد می کند.

امّا در نقد کلام او باید گفت که خود ابن عربی مالکی می گوید: «عدّه ای از علما بیعت عبداللّه بن عمر با یزید را تکذیب نموده و این مطلب را تصدیق نکرده اند».1

از این جمله معلوم می شود که علمای اهل تسنّن، درباره بیعت عبداللّه بن عمر با یزید اختلاف داشته اند.

البتّه این مطلب در صحیح بُخاری آمده است، اما خود بُخاری از سردمداران همین گروه متعصّب است که دیدگاهشان را درباره یزید و شهادت سیّدالشهداء علیه السلام بیان کردیم.

با اندک تحقیقی در شخصیّت عبداللّه بن عمر، به دست خواهد آمد که او مردی ضعیف و از جهت روحی فرد سستی بوده و شخصیّت حقیقی نداشته

است و اگر احترامی برای او می گزارند، به جهت پدرش است و ابن عربی، عبداللّه بن عمر را به عنوان شیخ الصحابه (بزرگ صحابه) معرفی کرده تا به اهداف و مقاصد خود برسد.
آری، او هرگز «شیخ الصحابه» نبوده و چنین مقامی در آن زمان نداشته است و حتی خلیفه دوم عمر که پدرش بوده، او را قبول نداشته است.
وقتی به عمر پیش نهاد کردند برای پسرت عبداللّه، مقام و منصبی در نظر بگیر، او در جواب گفت: عبداللّه نمی داند که چگونه همسرش را طلاق دهد، با این حال من چگونه به او مقام و سمتی را واگذار کنم؟2
حتی در مواردی عبداللّه بن عمر با پدرش مخالفت می نمود; در مسئله «متعه» معروف است که گفت: «این حکم حرمت متعه]که پدرم آن را صادر نموده[، مخالف حکم رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله است و ما باید از حکم پیامبر خدا اطاعت کنیم، نه از حکم پدرم».3
درباره عبداللّه بن عمر در زمینه ولایت عهدی یزید نوشته اند: «معاویه مبلغ یک صد هزار درهم به او داد، او این پول را پذیرفت و در جانشینی یزید سکوت کرد!»4
آری، سکوت کرد، ولی آیا به راستی عبداللّه بن عمر در زمان معاویه با یزیدبیعت کرده است، یا نه؟ در این باره، اهل تسنّن و بزرگانشان اختلاف نظر دارند.
درباره ضعف شخصیت این فرد آورده اند که عبداللّه بن عمر، بعد از عثمانبا امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نکرد! با وجود این وقتی اهل مدینه بر یزید قیام کردند و واقعه حرّه به وجود آمد، عبداللّه با یزید بیعت کرد. آن گاه که بعد از یزید نوبت حکومت به عبدالملک بن مروان رسید، گفت: من از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله شنیدم که فرمود: «کسی که شب را روز کند و بیعت خلیفه ای بر عهده اش نباشد، مسلمان نیست».
به همین جهت، شبانه رفت و با والی آن زمان، حجّاج بن یوسف ثقفی که از طرف عبدالملک بن مروان ولایت آن دیار را به عهده داشت، بیعت نمود.
حجّاج به او گفت: چه عجله ای در کار است که تو شبانه آمده ای; تا صبح صبر می کردی... !
عبداللّه در پاسخ گفت: ترسیدم که امشب از دنیا بروم و بیعت عبدالملک بن مروان بر گردنم نباشد، نداشتن بیعت خلیفه زمان مسئولیت دارد و من باید به وظیفه ام عمل کنم(!)
حجّاج گفت: من مشغول کاری هستم، آن گاه پایش را دراز نمود و گفت: با پایم بیعت کن(!)5
عبداللّه بن عمر با پای حجّاج بن یوسف ثقفی بیعت کرد، تا به این واسطه با خلیفه زمانش یعنی عبدالملک بن مروان، بیعت نموده باشد.

آری، همین عبداللّه که با امیر مؤمنان علی علیه السلام بیعت نکرد، عاقبت کارش به کجا رسید! 1 . العواصم من القواصم: 214 ـ 234.
2 . الطبقات الکبری: 3 / 343.
3 . گفتنی است که ما در پژوهشی جداگانه تحت عنوان نگرشی به ازدواج موقت، متعه حج و متعه نساء را بررسی نموده ایم. که ـ ان شاء اللّه ـ طی سلسله پژوهش های اعتقادی چاپ خواهد شد.
4 . فتح الباری: 13 / 59 .
5 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: 13 / 242.
3 . چرایی لعن نفرستادن بر یزید
پیش تر گفتیم که برخی از علمای اهل سنّت معتقدند که یزید را نباید لعن کرد. وقتی از آنان می پرسیم با توجه به جنایاتی که یزید مرتکب شده، چرا باید یزید لعن نشود؟
در پاسخ این سؤال می گویند: اگر یزید لعن شود، مردم لعن را به «الأعلی فالأعلی» و بالاتر از یزید خواهند برد و پای کسانی به میان خواهد آمد که سزاوار نیست به آنان جسارت شود.
آری، به میان آمدن پای خلفا در حادثه کربلا، از آن جا ناشی می شود که مسلمانان در زمان عمر بن خطاب قسمتی از سرزمین های شام را فتح کردند. یزید بن ابی سفیان از طرف عمر والی آن دیار شد و بعد از مرگ یزید برادرش معاویه جانشین او گردید و پس از آن که تمام سرزمین شام به دست مسلمانان افتاد، او والی تمام سرزمین شام شد. و عثمان بن عفان نیز در دوران حکومت خود معاویه را در ولایت آن دیار ابقاء نمود1 که در آن هنگام ابوسفیان با خوش حالی به عثمان گفت:
وصلتک رحمک;2
صله رحم کردی.
در نتیجه، همه کسانی که معاویه را به آن مقام رساندند، در خوب و بد اعمال او شریک هستند. به راستی، آیا معاویه کار خوبی هم داشته است؟
خیلی واضح است که سرانجام کارهای معاویه به «الأعلی فالأعلی» می رسد; یعنی با اندکی تأمّل و تفکّر در فهرست کارهای او، این سؤال ها مطرح می شود:
چه کسی او را به این سمت منصوب نمود...؟
با چه هدفی معاویه را به منصب ولایت شام برگزیدند...؟ 1 . تاریخ مدینة دمشق: 59 / 55.
2 . الاستیعاب: 3 / 1417.
4 . حدیث ساختگی در مدح معاویه
برخی از اهل تسنّن حدیثی را از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله نقل می کنند و می گویند که آن حضرت در مدح معاویه فرمود:

اللهم اهده واهد به;1
خدایا! معاویه را هدایت کن و به واسطه او دیگران را نیز هدایت فرما(!)
پس بنا به فرمایش رسول خدا صلی اللّه علیه وآله نباید معاویه را برای جانشاندن یزید سرزنش کرد; چرا که معاویه به دعای پیامبر هدایت شده و هادی امّت است و فردی که متصدّی هدایت مردم است، کار نادرست انجام نمی دهد. پس بر او نباید خرده گرفت و در نشاندن یزید و معرفی فرزندش به عنوان ولی عهد، نباید او را سرزنش کرد(!)
این دیدگاه از چند جهت بررسی و نقد می شود:
نخست. هرگز پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله در مدح معاویه سخنی نفرموده است. این ادعا از دروغ های عالَم است و پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله هرگز فضیلتی برای معاویه نفرموده است.
این مطلب با وجود مدرکی که پذیرفته همگان هست، اثبات شدنی است:
کتاب صحیح بُخاری، که از صحیح ترین کتاب های اهل سنّت است، ابوابی در فضایل و مناقب صحابه با عنوان «فضایل فلان»، «فضایل فلان»،... می گشاید، امّا وقتی نوبت به معاویه می رسد، نمی گوید: «باب فضائل معاویة» بلکه می گوید: «باب ذکر معاویة».
شرح و توضیح دهندگان کتاب بُخاری دلیل و سرّ این کار را نبودن حدیثی در فضیلت معاویه، بیان می کنند و می گویند: درباره معاویه فضیلتی از پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله نقل نشده است و به این دلیل بُخاری نمی گوید: «باب فضائل معاویة». پس کجا پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله فرموده اند: «اللهم اهده واهد به»...؟
این توضیح در یکی از بهترین کتاب های اهل سنّت در شرح صحیح بُخاری، وجود دارد.2
دوم. آیا معاویه در زمان خود اجازه داشته که یزید را به جانشینی خویش معرفی کند یا نه؟ آیا این کار معاویه، نزد شارع مقدّس پذیرفته است؟! و آیا مبانی اهل سنّت با این مسئله سازگارند؟
سوم. بر فرض که معاویه حق چنین کاری داشته باشد و برای بعد از خود می توانسته جانشینی معرفی کند و از مردم بیعت بگیرد، چگونه این کار باید صورت می گرفت؟ برای مثال، باید یزید را معرفی می کرد و می گفت: او فردی صالح است و برای جانشینی من و اداره حکومت و ولایت، لیاقت دارد و با احترام و ادب از مردم درخواست می کرد که با کمال آزادی با یزید بیعت کنند. بر فرضی که معاویه چنین حقی داشته، آیا این گونه عمل کرده؟ هرگز!
او مخالفان این برنامه را به روش های گوناگون سرکوب نمود که برخی را تطمیع کرد و با پول خرید، برخی دیگر را ترساند که آنان تقیه کردند و سکوت اختیار نمودند. این گونه یزید را به جانشینی خود معرفی نمود. البته

در آینده به صورت مفصّل این مسأله بررسی خواهد شد.
چهارم. بنا بر بررسی های صورت پذیرفته، این گروه تندرو، معاویه را بزرگ می شمارند تا به اهدافشان برسند و در تصریحاتشان آمده که معاویه، مانع و سدّی برای صحابه رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله است که اگر کسی معاویه را لعن و ناسزا بگوید، این طعن به صحابه خواهد رسید.
در چنین شرایطی باید با ساختن احادیث و بالا بردن مقام معاویه، عموم مردم، حتّی شیعیان را از دشنام و ناسزا گفتن به معاویه باز دارند تا در نتیجه، کارهای او که از جمله آن ها جانشینی یزید است، تصحیح شود.
برای نمونه، به تاریخ مدینة دمشق ابن عساکر و کتاب های دیگر می توانید مراجعه کنید. در شرح حال معاویه این گونه می نویسند: اسلام به منزله خانه ای است و هر خانه دری دارد و صحابه حافظ این خانه و به حکم درِ این خانه اند و حکم معاویه حکم حلقه آن در است. پس هر کس به معاویه تعرّض کند، به صحابه و اسلام تعرّض نموده است!3
این دیدگاه از دو سوی نقد می پذیرد:
نخست آن که این کلام باطل است; چرا که بر خلاف احادیث قطعی و محکمی است که از وجود مقدس پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله صادر شده است، رسول خدا صلی اللّه علیه وآله می فرمایند:
إنّی تارک فیکم الثقلین: کتاب اللّه وعترتی أهل بیتی;4
همانا در میان شما دو چیز گران بها باقی می گذارم: کتاب خدا و عترت و خاندانم.
در جای دیگر می فرمایند:
أنا مدینة العلم وعلی بابها;5
من شهر علم هستم و علی دروازه آن است.
مبنای ما کلام پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله است; سخنی که خود اهل سنّت از رسول خدا صلی اللّه علیه وآله نقل کرده اند. امّا آنان می گویند: صحابه باب ورود به اسلام هستند. معاویه نسبت به صحابه، نقش محافظ دارد; چرا؟
چون اگر سدّ معاویه بشکند، درِ خانه اسلام می شکند و در نتیجه، به خود اسلام هتک می شود. پس اگر کسی به معاویه ناسزا گوید، در واقع به اسلام جسارت کرده است(!)
هدف و انگیزه چنین پنداری خیالی و باطل درباره معاویه چیست؟ برای این که زبان ها را از سرزنش و جسارت به معاویه باز دارند تا مبادا این دشنام گویی به بالاتر سرایت کند و پای بزرگان صحابه به میان آید.
پاسخ دوم. جالب این جاست که برخی از دانشمندان عامّه نیز به خود حقایق پرداخته اند و دیدگاه های باطل و کلمات ناحق آنان را نادرست خوانده اند. هم چون نَسائی که مُهر بطلان بر ادعای آنان زده است.

نَسائی از دانشمندان بزرگ اهل سنّت است و کتاب سنن او از کتاب های شش گانه معروف و پذیرفته در نزد عامّه است. آورده اند که وقتی نَسائی وارد شام شد، مردم آن سرزمین با علی بن ابی طالب علیهما السلام کینه و دشمنی داشتند. به همین جهت، نَسائی کتابی در مناقب و خصوصیات امیرالمؤمنین علیه السلام نوشت تا بلکه مردم را هدایت کند. اما مردم شام به او مراجعه نمودند و از او تقاضا کردند تا در فضایل و مناقب معاویه روایتی نقل کند، او در جواب گفت: مگر معاویه فضیلت و منقبتی دارد که من برای شما نقل کنم؟

وقتی مردم این پاسخ را از نَسائی شنیدند، به او حمله کردند و به قدری او را کتک زدند که بعد از آن حادثه به فتق مبتلا شد و مرضی در نقاط حساس بدنش به وجود آمد. او را به مکّه بردند و بر اثر همان حادثه درگذشت. از این رو، تاریخ نگاران در شرح حال نَسائی نوشته اند: «تُوُفِّی بها مقتولا شهیداً».6

این داستان در کتابی به نام سیر اعلام النبلاء آمده است که مجموعه بزرگی در احوالات علمای اهل سنّت و علمای دیگر فرقه ها به شمار می رود. نگارنده این کتاب حافظ ذهبی است که از تاریخ نگاران و رجال شناسان و محدثان نامی اهل تسنّن است.7

با وجود این، ذهبی از تندروان و متعصّبان اهل سنّت است. وی درباره یزیدگفته بود:

لا نحبّه ولا نسُبّه;

نه یزید را دوست می داریم و نه او را نکوهش می کنیم.

خود این جمله حاکی از تعصّب ورزی اوست; چرا او را سب نمی کنید؟ مگر یزید اهل بیت پیامبر علیهم السلام را نیازرده است؟ او فرزندِ فاطمه زهرا سلام اللّه علیها دخت گرامی رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله را به آن شکل به شهادت رساند و آزار اهل بیت علیهم السلام، آزار دادن رسول خدا صلی اللّه علیه وآله است و اذیت رسول خدا، آزار خداوند متعال و مساوی با کفر است. ای ذهبی! چرا می گویی: «لا نحبّه ولا نسبّه»؟

البتّه تندروی ها و تعصّبورزی آنان مراتب و درجات گوناگونی دارد. دانشمند سنّی دیگری که نتوانسته به خود اجازه دهد که برای معاویه فضیلتی بسازد، حاکم نیشابوری صاحب کتاب المستدرک علی الصحیحین است; اهل سنّت به او «امام المحدّثین» عنوان داده اند که نزد آنان فرد بسیار بزرگی است. برای او نیز داستانی مانند نسائی پیش آمده است. به او گفتند که برای معاویه فضیلتی نقل کند و او پاسخ داد که مگر معاویه فضیلتی دارد که من آن را نقل کنم؟

مردم به او حمله کردند... منبرش را شکستند... او فرار کرد و به خانه خود پناه برد، خانه اش را احاطه کردند و مانع از خروج او به بیرون از منزل

شدند(!) بعد از مدّتی فردی به او دست رس پیدا کرد و به او گفت که از منزل خارج شو و حدیثی در فضیلت معاویه روایت کن تا از شرّ مردم راحت شوی!
حاکم نیشابوری در جواب او گفت:
لا یجئ من قلبی;8
از دلم نمی آید.
گفتنی است که بررسی دیدگاه علمای اهل سنّت درباره معاویه، فرصتی دیگر می طلبد.9
بنا بر آن چه گفته شد، تجلیل و احترام به معاویه و یزید در این اندازه اختصاص به گروهی از مسلمانان دارد که حتّی دیگر فرق مسلمان از اهل سنّت نیز به این سخنان و دیدگاه های اعتقادی معتقد نیستند. 1 . تاریخ مدینة دمشق: 59 / 79.
2 . ر.ک: فتح الباری: 7 / 83 .
3 . تاریخ مدینة دمشق: 59 / 210.
4 . این حدیث شریف در منابع مهمّ شیعه و اهل تسنّن آمده است. برای نمونه، به چند منبع اشاره می نماییم:
بصائر الدرجات: 432 باب 17، امالی شیخ صدوق رحمه اللّه: 500، الارشاد شیخ مفید: 1 / 233، الاحتجاج: 1 / 216، بحار الأنوار: 23 / 133، مسند احمد: 3 / 17، 26، فضائل الصحابه: 15، المستدرک علی الصحیحین: 3 / 109، 148، السنن الکبری: 7 / 30 و 10 / 114، مجمع الزوائد: 9 / 163 و منابع دیگر... .
5 . این حدیث شریف نیز در منابع مهمی از شیعه و سنّی نقل شده است، از جمله: امالی شیخ صدوق رحمه اللّه: 452، عیون اخبار الرضا علیه السلام: 1 / 72 ح 298، بحار الأنوار: 40 / 70 ح 104، الغدیر: 6 / 61، مستدرک: 3 / 126، المعجم الکبیر: 11 / 55، سنن ترمذی: 5 / 301 رقم 3707، ذخائر العقبی: 77، کنز العمّال: 13 / 148.
6 . تهذیب الکمال: 1 / 339 و مدارک دیگر... .
7 . سیر اعلام النبلاء: 14 / 129 ـ 130.
8 . سیر اعلام النبلاء: 17 / 175، المنتظم: 7 / 75. گفتنی است در آن زمان حوزه علمیه اهل سنّت، در نیشابور بوده است و حاکم نیشابوری از علمای آن دیار بوده و به فارسی در پاسخ آن فرد گفت: «از دلم نمی آید».
9 . چندی پیش در سفری به مدینه منوره، کتابی به دستم رسید. این کتاب را یکی از محققین معاصر تألیف نموده و در آن احادیثی را که در سرزنش معاویه و پدرش ابوسفیان از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله وارد شده، جمع آوری نموده است. آن گاه بر اساس مبانی و دیدگاه دانشمندان رجال شناس اهلِ سنّت، این احادیث را مورد بررسی قرار داده و بر آن ها مهر

صحّت و تأیید زده است.
5 . امام حسین و دعوت شیعیان عراق
دیگر از شبهات اهل تسنّن درباره حادثه عاشورا این است که می گویند: شیعیان، حسین بن علی علیهما السلام را به عراق دعوت کردند و بعد به عهد و دعوت خود بیوفا شدند و خودشان، حسین را به قتل رساندند(!) یزید تنها به عبیداللّه بن زیاد نامه نوشت و دستور داد که از ورود حسین بن علی علیهما السلام به عراق و کوفه و تأسیس حکومت در آن جا، جلوگیری کند.
پس یزید نقشی در شهادت حسین بن علی علیهما السلام نداشته و این خود شیعیان بودند که او را به شهادت رساندند(!) آنان برای اثبات این سخن کتابی را با عنوان من هم قتلة الحسین؟ (چه کسانی حسین را به قتل رساندند؟) تألیف کرده و شیعیان را خطاب می کنند و می گویند: شما شیعیان که خودتان حسین را کشتید(!) چرا برای او عزاداری می کنید؟
ما در پاسخ آنان می گوییم که شیعیان کوفه در شهادت حضرت سیّدالشهداء علیه السلام نقشی نداشته اند. بنا بر تحقیق و پژوهش ها، فرماندهان لشکر عمر سعد در کربلا یا از بنو امیه بوده اند و یا از خوارج و حتی گروهی از شام آمده بودند. شواهدی وجود دارد که افرادی هشت روزه مسیر دمشق تا کوفه را طی نموده اند تا خود را به کربلا برسانند.
این مطالب در چند بخش خواهد آمد و با تحقیق و پژوهش ثابت خواهد شد:
ـ نقش معاویه در شهادت سیدالشهداء علیه السلام;
ـ نقش یزید بن معاویه در حادثه عاشورا;
ـ نقش اهل کوفه در شهادت امام حسین علیه السلام.
در این بخش، نویسندگان نامه به امام حسین علیه السلام و فرماندهان سپاه عمر سعد در کربلا، معرفی می شوند. البتّه در ضمن این مباحث، به پاسخ شبهه هایی خواهیم پرداخت که امروزه برخی دانسته یا ندانسته بدان دامن می زنند.

بخش یکم: نقش معاویه در شهادت سیّد الشهداء علیه السلام

بخش یکم نقش معاویه در شهادت سیّدالشهداء علیه السلام
ولایت و جانشینی یزید
نقش معاویه در شهادت سیدالشهداء سلام اللّه علیه از دو جهت بررسی می شود:
جهت اوّل: اثبات ولایت یزید و جانشینی او برای معاویه;
بدون شک ولایت و جانشینی یزید توسط خود معاویه صورت گرفته است. بنا بر این، از جهت شرعی، عرفی و قانونی همه کردارها و اعمال یزید را به راحتی می توان به معاویه نسبت داد.
این مطلب، همان حقیقتی است که ما از سخنان آن گروه متعصّب استفاده کردیم; گروهی که سعی داشتند معاویه را از گزند طعن و لعن دور نگه دارند تا به غیر او از صحابه رسول خدا صلی اللّه علیه وآله که معاویه را بر سر کار آوردند، سرایت نکند.
جهت دوم: با استنباط از مسائل تاریخی و تحقیق و جست و جوی دقیق در همه اموری که به نوعی با این موضوع در ارتباط است، روشن شد که نقشه قتل و شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام در عراق توسّط خود معاویه بوده است. او تمام مقدّمات و برنامه این جنایت تاریخی را فراهم و طرح ریزی کرده و یزید آن برنامه و طرح را به اجرا گذاشته است. البته در بخش دیگر به گونه مفصل، به نقش یزید در حادثه عاشورا خواهیم پرداخت.
با روی کرد به این مقدمه به دست می آید که مسئله جانشینی یزید و اثبات ولایت عهدی او از کارهای بسیار مشکلی بوده که معاویه با زحمت و سیاست فراوانی موفّق به انجام آن شده; چرا که در مقابل این برنامه، موانعی وجود داشته است.
مانع اوّل: بزرگانی در آن زمان بوده اند که با وجود آنان، معاویه به خودش جرأت نمی داده که این فکر را اظهار کند تا چه رسد به این که عملی سازد;
مانع دوم: در آن زمان افرادی خود را برای رسیدن به خلافت آماده کرده بودند و ادّعای ریاست داشتند. خیلی روشن است که این دسته نیز با طرح ولی عهدی یزید مخالفت می کرده اند.
معاویه برای رسیدن به هدف شوم خود و برداشتن موانع چند راه را در پیش گرفت. وی برخی را با مسموم کردن از میان برداشت، عده دیگری را با پول خرید و بعضی را با تبعید کردن از مقابل خود کنار زد تا راه جانشینی فرزندش هموار شود. برای نمونه مواردی را بررسی می کنیم:

1 . امام حسن مجتبی; مانع بزرگی برای جانشینی یزید

علمای اهل سنّت می نویسند: معاویه در همان زمان حیات امام حسن مجتبی علیه السلام، به فکر جانشینی یزید افتاد.1

وجود امام حسن مجتبی علیه السلام از دو جهت برای عملی شدن طرح معاویه، مانع بزرگی بود:

جهت اوّل: شخصیت اجتماعی و موقعیت آن حضرت و برادرشان سیّدالشهداء علیه السلام در مدینه که از جایگاه بلندی برخوردار بودند;

جهت دوم: قرارداد میان امام مجتبی علیه السلام و معاویه که بنا بر بندهای آن، معاویه بعد از خودش کسی را به جانشینی نباید می گمارد و بعد از او، خلافت به امام مجتبی علیه السلام و اگر آن حضرت در دار دنیا نبودند، به امام حسین علیه السلاممی رسید.

این مطلب پذیرفته بوده و عالمان بزرگ اهل سنّت در کتاب های خود نوشته اند و دانشمندان ما نیز به این بند از قرارداد تصریح کرده اند.

ابن حجر عسقلانی با سندی محکم و قوی این مطلب را روایت می کند و می گوید: امام حسن علیه السلام فرمود:

همانا که من با معاویه شرط کردم که خلافت بعد از او به من برگردد.

آن حضرت در حضور معاویه فرمودند که من از معاویه قول گرفته ام و قرار گذاشته ایم که خلافت بعد از او به من برگردد.

ابن حجر عسقلانی با سند خود در جای دیگر روایت می کند:

لمّا قتل علیٌ صار حسن بن علی علیهما السلام فی أهل العراق ومعاویة فی أهل الشام...;

زمانی که علی علیه السلام به شهادت رسید، بزرگ اهل عراق امام مجتبی علیه السلام بودند و بزرگ مردم شام معاویه بود.

امام مجتبی علیه السلام به همراه لشکری از کوفه به قصد جنگ با معاویه حرکت کردند. معاویه نیز به همراهی اهل شام به میدان جنگ رهسپار شد. بعد از رویارویی دو لشکر و آن وقایع ... ، کار به صلح کشید و صلح نامه ای در آن میان به امضای دو طرف رسید که یکی از مفادش این بود:

علی أن یجعل العهد للحسن من بعده;2

بعد از معاویه کسی جز حسن خلیفه نباشد.

یزید هیچ گاه به دلیل موقعیّت و شخصیت بالای اجتماعی امام حسن علیه السلام به آن مرتبه نبوده; آن هم یزیدی که به گوشه ای از ویژگی هایش اشاره کردیم. هم چنین بنا بر عهدنامه معاویه و آن حضرت، طرح جانشینی یزید عملی نبود.

حافظ ابن عبدالبر قُرطبی می گوید:
لا خلاف بین العلماء، أنّ الحسن إنّما سلَّم الخلافة لمعاویة حیاته لا غیر، ثمّ تکون له من بعده، وعلی ذلک إنعقد بینهما ما انعقد فی ذلک;3
علما اتفاق دارند بر این که امام حسن مجتبی علیه السلام حکومت را فقط به معاویه واگذار کرده و این که بعد از او دوباره به خودش برگردد و طبق این پیمان و قرارداد فیمابینشان منعقد شد.
دقّت کنید! قرار بر این بوده که معاویه کسی را برای پس از خودش منصوب نکند و خلافت به امام مجتبی علیه السلام برگردد. با توجّه به این مطالب، معاویه چه چاره ای داشته تا بتواند فرزندش یزید را جانشین خود کند؟ هیچ راهی مگر این که امام مجتبی علیه السلام را از پیش رو بردارد و آن حضرت را شهید کند.
احنف بن قیس، از برجسته ترین شخصیت های زمان معاویه است. وی در چنین وضعیتی به معاویه می گوید:
... إنّ أهل الحجاز وأهل العراق لا یرضون بهذا ولا یبایعون لیزید ما کان الحسن حیّاً;4
تا زمانی که حسن بن علی زنده است، مردم حجاز و عراق به جانشینی یزیدرضایت نخواهند داد و تن به بیعت با او نمی دهند.
نه فقط اهل عراق، بلکه اهل شام را نیز با وجود حسن بن علی علیهما السلامنمی توانست به بیعت با یزید راضی کند; چرا که آنان یزید را می شناختند.
معاویه هیچ راهی در مقابل خود نمی دید، مگر این که آن حضرت را با زهر جعده مسموم کند. زمخشری می گوید:
جعل معاویة لجعدة بنت أشعث إمرأة الحسن مائة ألف حتّی سمته;5
معاویه صد هزار درهم برای جعده همسر حسن بن علی قرار داد برای این که او را مسموم کند.
مسعودی نیز در این باره می افزاید:
إنّ امرأته جعدة بنت الأشعث بن قیس الکندی سقته السمّ وقد کان معاویة دسَّ إلیها إنّک إن احتلت فی قتل الحسن وجَّهْت إلیک بمائة ألف درهم وزوّجتک من یزید...;6
همسر امام مجتبی علیه السلام جعده، دختر اشعث بن قیس بود. جعده آن حضرت را مسموم نمود و این کار با نیرنگ معاویه صورت گرفت. او به جعده وعده داد که اگر این کار را انجام دهد صد هزار درهم به علاوه همسری با یزید، مزد و اجرت این عمل خواهد بود.
آن گاه که جعده این کار را عملی ساخت و امام مجتبی علیه السلام را مسموم کرد، معاویه صد هزار درهم را برای او فرستاد، ولی درباره همسری با یزید به او گفت: می ترسم کاری که با حسن کردی، با فرزندم

یزید انجام دهی.
داستان شهادت امام مجتبی علیه السلام با سمّی که معاویه آماده کرده بود، از قضایایی است که علمای اهل سنّت به صورت متواتر نقل کرده اند. هر چند تعصّب و عناد باعث می شود که ابن خلدون بگوید:
هرگز معاویه این جنایت را به واسطه همسر امام حسن علیه السلام یعنی جعده بنت اشعث انجام نداده است. معاویه چنین نمی کند(!) این حرف ها از داستان هایی است که شیعیان ساخته اند.7
آری، جای هیچ شک و شبهه ای نیست که قاتل امام مجتبی علیه السلام خود معاویه بوده است و تاریخ نگاران اهل سنّت اضافه می افزایند: وقتی خبر شهادت آن حضرت به معاویه رسید:
أظهر فرحاً وسروراً حتّی سجد وسجد من کان معه;8
معاویه چنان از این خبر شاد شد و خوش حالی کرد که به سجده افتاد و اطرافیان او نیز به سجده افتادند(!)
پس با این طرح و نقشه معاویه، نخستین و بزرگ ترین مانع در اجرای طرح جانشینی یزید از میان برداشته شد. 1 . الامامة والسیاسه: 1 / 191 ـ 194.
2 . فتح الباری: 13 / 55، ور.ک: سیر اعلام النبلاء: 3 / 264، تاریخ مدینة دمشق: 13 / 261، الاستیعاب: 1 / 386، تهذیب التهذیب: 2 / 259، البدایة والنهایه: 8 / 41، الاصابة فی معرفة الصحابه: 2 / 12، تاریخ الخلفاء: 194 و... .
3 . الاستیعاب: 1 / 387.
4 . الامامة والسیاسه: 1 / 191.
5 . ربیع الابرار: 4 / 208، باب 81 .
6 . مروج الذهب: 1 / 713 و 714.
7 . تاریخ ابن خلدون: 4 / 1139.
8 . الامامة والسیاسه: 1 / 196.

2 . سعد بن ابی وقّاص; مانع دیگر
سعد بن ابی وقاص یکی دیگر از موانع بود. او گرچه با امیر مؤمنان علی علیه السلام رابطه خوبی نداشت، با این حال برای شخص معاویه نیز احترامی قائل نبود، تا چه رسد به یزید.
به عبارت دیگر، بی اعتنایی سعد به معاویه به دلیل علاقه مندی سعد به امیر مؤمنان علی علیه السلام نبوده است و رفتار سعد درباره معاویه «حبّاً لعلی» علیه السلام نبوده، بلکه «بغضاً لمعاویة» بوده است.
اهل سنّت سعد بن ابی وقاص را از «عشره مبشّره»1 می دانند. هم چنین او از شش نفری است که عمر بن خطاب بعد از خود برای شورای تعیین کننده خلیفه، معرفی نموده بود و سعد در آن جلسه از امیر مؤمنان علی علیه السلام هواداری نکرده است.
با این حال، وقتی معاویه وارد مدینه شد و شخصیت های آن زمان به دیدن او رفتند، سعد نیز به ملاقات معاویه رفت. معاویه به احترام سعد برخاست و او را در کنار خود نشاند و مشغول گفت و گو شدند تا جایی که معاویه به او گفت: تو چرا ابوتراب (علی بن ابی طالب علیه السلام) را لعن نمی کنی؟
سعد در پاسخ معاویه گفت: من از پیامبر درباره علی بن ابی طالب علیه السلام فضایلی شنیده ام که تا آن ها در ذهن من است، هرگز چنین نمی کنم(!)
معاویه از پاسخ سعد بن ابی وقاص عصبانی شد و مجلس را با ناراحتی ترک کرد.2
معاویه با وجود چنین شخصی نمی توانست به آسانی برنامه خود را عملی کند. پس به ناچار سعد بن ابی وقّاص را از میان راه خود برداشت و همان طور که امام حسن علیه السلام را مسموم کرد، او را نیز به وسیله سم به قتل رسانید.3 1 . منظور از «عشره مبشّره»، ده نفری هستند که اهل سنّت از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله روایتی را مبنی بر بهشتی بودن این افراد نقل می کنند. البته جعلی بودن این حدیث در جای خود به اثبات رسیده است.
2 . صحیح مسلم، باب فضایل و مناقب امیر مؤمنان علی علیه السلام.
3 . مقاتل الطالبیین: 80 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: 16 / 49.

3 . عایشه و مخالفت او با طرح جانشینی یزید

همان گونه که اشاره شد، هنگامی که معاویه وارد مدینه شد، با شخصیت های مختلفی ملاقات کرد و ولایت عهدی یزید را با آنان مطرح نمود. از جمله آن افراد عایشه بود که معاویه به ملاقات او رفت و در این باره گفت:

... إنّ أمر یزید قضاء من القضاء ولیس للعباد الخیرة من أمرهم وقد أکّد الناس بیعتهم فی أعناقهم وأعطوا عهودهم علی ذلک ومواثیقهم، أفترین أن ینقضوا عهودهم ومواثیقهم؟

این که من تصمیم گرفته ام که یزید بعد از خودم خلیفه باشد، از قضای الهی ناشی می شود و اراده خداوند متعال است. این کاری تمام شده است و مردم در این مسئله حق اظهار نظر ندارند.

ای عایشه! آیا احتمال می دهی که مردم از این موافقت و عهدی که بسته اند، دست بردارند؟

عایشه در پاسخ به او گفت:

أمّا ما ذکرت من عهود ومواثیق، فاتّق اللّه فی هؤلاء الرهط ولا تعجل علیهم;1

از خدا بترس، کدام عهد و پیمان؟ و کدام موافقت؟ چرا به شخصیت های بزرگ نسبت دروغ می دهی؟ بر خلاف دیدگاه آنان تصمیم نگیر و برای آنان تعیین تکلیف نکن.

یکی از مصادر شیعی که به مخالفت عایشه اشاره می کند، کتاب صراط مستقیم است. این اثر از کتاب های مفید بوده و مؤلّف آن از علمای قدیم ماست. او می نویسد: معاویه بر فراز منبر بود و برای ولایت عهدی یزید از مردم بیعت می گرفت. عایشه او را مورد خطاب قرار داد و گفت:

هل استدعی الشیوخ لبنیهم البیعة؟

آیا بزرگان صحابه که خلیفه رسول خدا صلی اللّه علیه وآله بودند، برای فرزندانشان از مردم بیعت گرفتند؟ آیا آنان اولادشان را جانشین خود کردند؟

معاویه در جواب گفت: نه!

عایشه گفت:

فبمن تقتدی؟

پس تو که می خواهی پسرت را جانشین خود کنی، چه کسی قبل از تو این کار را کرده است؟

در این هنگام معاویه خجالت زده شد... .

بعد عایشه تصمیم گرفت به خانه معاویه برود و با او دیدار کند و به طرف خانه او به راه افتاد. معاویه دستور داده بود که در مسیرش چاله ای حفر کنند و روی آن را بپوشانند. عایشه که سوار بر مرکب بود به داخل گودال افتاد و مُرد.

عبداللّه بن زبیر در شعری که به همین مناسبت خوانده، کنایه ای در آن شعر آورده است که به معاویه اشاره دارد!2

بنابراین، مرگ عایشه به دسیسه معاویه صورت گرفته; چرا که عایشه با جانشینی یزید مخالف بود و باید از سر راه برداشته می شد.

شخصیت های دیگری که در مدینه بوده اند، به نوعی با ولایت عهدی یزید مخالفت کرده اند، شمار نام برخی از آنان در زیر می آید:

عبدالرحمان فرزند ابوبکر، عبداللّه فرزند عمر، عبداللّه فرزند زبیر، منذر فرزند دیگر زبیر، سعید فرزند عثمان، عبدالرحمان فرزند خالد بن ولید و زیاد بن ابیه. 1 . الامامة والسیاسه: 1 / 205.

2 . «... فخجل فلمّا زارته عائشة فی بیته. هیّأ حفرة، فوقعت فیها وکانت راکبة، فماتت فکان عبداللّه بن زبیر یعرّض به...» (الصراط المستقیم: 3 / جزء سوم، 45).

4 . معاویه و طرح ترور دیگر
عبدالرحمان فرزند ابوبکر و برادر عایشه، از مخالفان ولایت عهدی یزیدبود. معاویه در ابتدا پولی به مبلغ صد هزار درهم برای او فرستاد و عبدالرحمان در پاسخ به این عمل گفت:
لا أبیع دینی بدنیای;
من دینم را به دنیا نمی فروشم.
در کتاب الاستیعاب که از کتاب های معتبر به شمار می رود، چنین آمده است: بعد از فرستادن پول توسّط معاویه به عبدالرحمان و قبول نکردنِ او چیزی نگذشت که عبدالرحمان مُرد(!)1
با اندکی تحقیق و جست و جو، حقایق بیشتری در چگونگی مرگ عبدالرحمان فاش می شود. تاریخ نگاران اهل سنّت می نویسند: معاویه به عبدالرحمان بن ابوبکر گفت: تصمیم دارم تو را به قتل برسانم(!)
معاویه به طور رسمی او را به قتل تهدید کرد و مدّتی نگذشت که بدون هیچ مقدّمه ای جنازه مرده عبدالرحمان بن ابوبکر را یافتند.
ابن اثیر در تاریخ خود آورده است که وقتی مروان والی مدینه بود، در خطبه ای چنین گفت: امیرالمؤمنین (معاویه) فرزندش یزید را به جانشینی خود، برای شما برگزیده است.
عبدالرحمان با شنیدن چنین سخنی برخاست و گفت: ای مروان! هم تو و هم معاویه دروغ می گویید. شما خیری برای امّت محمّد نخواسته اید و فقط قصد پادشاهی و سلطنت دارید. شما می خواهید سلطنت موروثی درست کنید، به گونه ای که هر یک از شما بمیرد، فرد دیگری از خاندانتان جای او را بگیرد.
بعد از اعتراض عبدالرحمان، مأموران حکومت برای دست گیری او پا پیش گذاردند که او به خانه خواهرش عایشه پناهنده شد و عایشه از او دفاع کرد تا جایی که مروان را به صراحت لعن نمود.2 1 . الاستیعاب: 2 / 285.
2 . «إنّ مروان خطب، فقال: إنّ أمیرالمؤمنین (معاویة) قد اختار لکم فلم یأل وقد استخلف ابنه یزید بعده.
فقام عبدالرحمان بن أبی بکر فقال: کذبت، واللّه یا مروان! وکذب معاویة، ما الخیر أردتما لأُمّة محمّد ولکنّکم تریدون أن تجعلوها هرقلیّة. کلّما مات هرقل قام هرقل...» (الکامل فی التاریخ: 3 / 250. وقایع سال 56 هـ ق).

بازی با حقایق
با دقّت در شیوه علمی عالمان اهل سنّت به این نتیجه می رسیم که ایشان نه فقط با خلافت رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله که مسئله بسیار مهمی است، بازی می کنند، بلکه با تاریخ و نقل حوادث تاریخی نیز همین گونه برخورد می کنند.
آن چه درباره عبدالرحمان ذکر کردیم، با تصرّفاتی در صحیح بُخاری نیز آمده است، اما با چه تصرّفاتی؟! بُخاری در این زمینه می نویسد: وقتی مروان در حجاز خطبه خواند و مسئله جانشینی یزید و گرفتن بیعت را مطرح کرد، عبدالرحمان بن ابی بکر چیزی به او گفت(!)1
بُخاری به همین مقدار از نقل بسنده می کند و سخن دیگری نمی گوید و ادامه داستان را نمی آورد. به راستی، عبدالرحمان چه گفته است که بخاری از نقل آن خودداری کرده است؟ زیرا عبدالرحمان به معاویه توهین کرده و گفته: ای مروان! تو و معاویه دروغ گو هستید و می خواهید خلافت را پادشاهی کنید.
از طرفی، این سخنان برای امثال بُخاری تحمّل پذیر نیست; چرا که آنانی که در خط و جبهه معاویه هستند، باید از نقل حقایق جلوگیری کنند تا خدشه ای به سرورانشان وارد نشود.
بُخاری فقط می گوید: عبدالرحمان چیزی گفت و مروان دستور داد او را بگیرند و او به خانه عایشه وارد شد و دیگر نتوانستند او را دست گیر کنند(!).
چرا نتوانستند عبدالرحمان را دست گیر کنند؟ چون عایشه همسر رسول خدا صلی اللّه علیه وآله آن جا بوده و برای او احترام و حرمتی قائل بودند.
ولی طبری به راحتی حقیقت را بازگو می کند و می گوید: معاویه به عبدالرحمان گفت:
واللّه! لقد همّمت أن اقتلک...;
به خدا سوگند! تو را می کشم... .
و بعد از این سخن، مدّتی نگذشت که عبدالرحمان مرد.2 1 . فتح الباری: 8 / 467 ـ 468.
2 . تاریخ طبری: 4 / 226.

5 . عبدالرحمان بن خالد; مانع دیگر

عبدالرحمان فرزند خالد بن ولید یکی دیگر از مخالفان طرح جانشینی یزید بود. خالد بن ولید دو پسر به نام های عبدالرحمان و مهاجر داشت. خالد دشمنی دیرینه ای با اهل بیت علیهم السلام داشت، ولی بنا بر اراده خداوند متعال، چنین شخصی فرزندی به نام مهاجر دارد که در جنگ صفّین در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام قرار گرفت.

عبدالرحمان، پسر دیگر خالد است. او در جنگ صفّین در لشکر معاویه بود و نه فقط جزو لشکریان، بلکه از بزرگ ترین پرچم داران لشکر. او «حامل اللواء الأعظم» بوده است و اهل شام علاقه خاصّی به او داشته اند.

حافظ ابن عبدالبرّ می گوید: هنگامی که معاویه می خواست برای یزید بیعت بگیرد، خطبه ای برای مردم شام خواند و گفت: ای مردم! من دیگر پیر شده ام و سن من بالا رفته، به این فکر افتادم که سرپرستی شما را بعد از خودم به کسی بسپارم که بتواند وحدت شما را حفظ کند و حکومت را اداره نماید. من نیز فردی مثل شما هستم، پس رأی و نظر خودتان را در این باره بگویید.

همه مردم به اتّفاق گفتند: ما عبدالرحمان بن خالد را به جانشینی شما انتخاب می نماییم.1

رأی و نظر مردم برای معاویه بسیار سنگین و گران تمام شد. او ناراحتی خود را از این موضوع مخفی کرد تا این که عبدالرحمان بیمار شد و معاویه طبیبی یهودی برای معالجه او فرستاد که این طبیب نزد معاویه جایگاه خاصّی داشت. معاویه به طبیب یهودی دستور داد تا در داروی تجویز شده جهت مداوای عبدالرحمان سمّی کشنده قرار دهد تا او بمیرد، امّا در میان مردم گفته شود که عبدالرحمان بر اثر بیماری درگذشته است.

طبیب یهودی طبق دستور معاویه عمل کرد و نقشه را عملی ساخت. در نتیجه این دارو، در ناحیه ریه و روده های عبدالرحمان مشکلی پدید آمد که به مرگ او انجامید.2

ابن عبدالبرّ در ادامه نقل داستان می افزاید:

در پی این ترور مرموزانه مهاجر بن خالد، برادر عبدالرحمان، همراه غلامش به طور مخفیانه وارد دمشق شد و انتقام عبدالرحمان را از آن طبیب یهودی گرفت و او را به قتل رساند. این جریان نزد تاریخ نگاران و رجال شناسان معروف است.3

معاویه دستور داد مهاجر را دست گیر کنند. مأموران دولتی مهاجر را گرفتند و راهی زندان کردند. او تا زمانی که معاویه از دنیا رفت، در زندان

بود.4
چرا عبدالرحمان که از یاوران و بزرگان لشکر معاویه بوده، این گونه ترور می شود؟ چون او از مخالفان جانشینی یزید بعد از معاویه بوده و با وجود او این طرح محقق نمی شد. پس باید او را از سر راه برمی داشت تا در آینده یزید به راحتی خلافت و سلطنت پدرش را ادامه دهد و جای او را بگیرد(!)
ابن عساکر علاوه بر این که تمام ماجرا را نقل می کند، نام آن طبیب یهودی را ذکر می نماید و می نویسد:
فأمر ابن أثال أن یحتال فی قتله وضمن له إن هو فعل ذلک أن یضع عنه خراجه ما عاش وأن یولّیه جبایة خراج حمص، فلمّا قدم عبدالرحمان حمص منصرفاً من بلاد الروم دسّ إلیه ابن أثال شربة مسمومة مع بعض ممالیکه، فشربها، فمات بحمص فوفی معاویة بما ضمن له وولاّه خراج حمص ووضع عنه خراجه;5
معاویه به ابن اَثال دستور داد که برای قتل عبدالرحمان نقشه ای بکشد و پاداش این کار را معاف شدن از پرداخت مالیات و عوارضی که از غیر مسلمانان گرفته می شد، قرار داد. ابن اَثال طبق دستور، عبدالرحمان بن خالد را مسموم کرد و او نیز در حمص درگذشت و معاویه به قرارداد خود عمل کرد. 1 . الاخبار الطوال: 172.
2 . الاستیعاب: 2 / 409 (مطبوع با الاصابه است) در این منبع چنین آمده است: قال الحافظ ابن عبدالبرّ: «إنّه لمّا أراد معاویة البیعة لیزید خطب أهل الشام وقال لهم: أیا أهل الشام! إنّه قد کبرت سنّی وقرب أجلی، وقد أردت أن أعقد لرجل یکون نظاماً لکم، وإنّما أنا رجل منکم، فرأوا رأیکم.
فأصفقوا واجتمعوا وقالوا: رضینا عبدالرحمان بن خالد.
فشقّ ذلک علی معاویة وأسرّها فی نفسه، ثمّ إنّ عبدالرحمان مرض، فأمر معاویة طبیباً عنده یهودیاً ـ وکان عنده مکیناً ـ أن یأتیه فیسقیه سقیةً یقتله بها. فأتاه فسقاه، فانخرق بطنه فمات».
3 . «دخل أخوه المهاجر بن خالد دمشق مستخفیاً هو وغلام له فرصدا ذلک الیهودی. فخرج لیلا من عند معاویة، فخرج علیه ومعه قوم هربوا عنه، فقتله المهاجر وقصّته هذه مشهورة عند أهل السیرة والعلم بالآثار والأخبار...» (الاستیعاب: 2 / 409).
4 . «أنّ معاویة حبس مهاجر بن خالد بن الولید ولم یخرج من الحبس حتی مات معاویة» (تاریخ مدینة دمشق: 16 / 215).
5 . تاریخ مدینة دمشق: 16 / 163.

فرجام زیاد بن ابیه
زیاد بن ابیه، از مخالفان طرح جانشینی یزید بود. شرح حال او برای همگان معروف است. او کسی است که پدرش مشخص نیست (و زنازاده است).
معاویه، زیاد را به پدرش ابوسفیان منسوب نمود و او را به برادری خودش به جامعه آن روز معرفی کرد(!)
حال، معاویه به چه هدف و انگیزه ای او را از میان برداشت؟ آری، زیاد از کسانی بوده که با ولی عهدی یزید مخالف بود و نه تنها مخالفت داشته که در سر خود فکر ریاست و گرفتن حکومت بعد از معاویه را می پرورانید.
بر همین اساس، به خیرخواهی و نصیحت نامه ای به معاویه نوشت: ای معاویه! برای معرفی یزید به جانشینی بعد از خود، شتاب مکن.
وقتی این نامه به معاویه رسید، گفت: وای بر فرزند عبید!1 به من خبر رسیده که این شخص انگیزه ریاست دارد و خیال کرده که می تواند جانشین من باشد. به خدا سوگند! انتساب او را به پدرم ابوسفیان نفی می کنم و در جامعه آبرویش را می ریزم.2
سرانجام بعد از رد و بدل شدن این حرف ها پیرامون جانشینی یزید، هفته ای نگذشت که زخمی در دست زیاد بن ابیه به وجود آمد و به مرگ او انجامید و مردم گفتند که او به طاعون مبتلا شده است(!)
بسیاری از مردم نیز احتمال قوی داده اند که زیاد از جمله مسمومان توسّط معاویه بوده باشد.3
آن چه بیان شد، نمونه ای از فرجام مخالفان و مزاحمان ولایت عهدی یزید در حجاز و شام بود که به شیوه های گوناگون به قتل رسیده اند. 1 . عبید نام یکی از پدرانی است که زیاد را به او منسوب می کنند.
2 . در تاریخ یعقوبی: 2 / 220 آمده است: «زیاد بن أبیه، فإنّه أشار علی معاویة أن لا یعجل فی استخلاف یزید،... وفی بعض المصادر ما یفید أنّه کان یریدها لنفسه، ویشهد بذلک أنّ معاویة لمّا وصلته رسالة زیاد قال: ویلی علی ابن عبید! لقد بلغنی أنّ الحادی حدا له أنّ الأمیر بعدی زیاد، واللّه لأردنّه إلی اُمّه سمیّة وإلی أبیه عبید».
3 . همان: 2 / 235، سیر اعلام النبلاء: 3 / 496، تاریخ مدینة دمشق: 19 / 203.

تبعید، روش دیگری در مبارزه با مخالفان

روش دیگر معاویه برای مبارزه با مخالفان طرح ولایت عهدی و جانشینی یزید، تبعید بود. او بزرگانی از اهل آن زمان را که با طرح مذکور مخالف بودند، به نقاطی دور تبعید کرد تا نتوانند مانع طرح او شوند. از آن جمله پسر عثمان، سعید بن عثمان عفّان است.

ابن عساکر در این زمینه می نویسد: مردم مدینه بر این باور بودند که بعد از معاویه، سعید بن عثمان خلیفه است. او نزد قوم خود و بنی امیه و پیروانش چنین موقعیتی داشت. این باور و اعتقاد در نزد مردم، تمام و قطعی بود و هرگز با این عقیده نوبت به یزید نمی رسید تا جایی این معنا را به نظم در آوردند و در بین عموم مردم مشهور شده بود:

واللّه لا ینالها یزیدحتّی ینال هامه الحدید

إنّ الأمیر بعده سعید;1

به خدا سوگند! یزید به حکومت نخواهد رسید و اگر در این فکر باشد، به قتل خواهد رسید. فرمان روای بعد از او (معاویه) سعید است.

ابن کثیر در این باره در البدایة والنهایه می نویسد:

روزی سعید بر معاویه وارد شد و به او گفت: شنیده ام تو می خواهی یزید را به جانشینی معرفی کنی.

معاویه پاسخ داد: آری!

سعید گفت: تو همواره مورد عنایت پدرم بودی و به برکت خون خواهی پدر من به این مقام رسیده ای. با این حال، تو فرزند خود را بر من مقدّم می نمایی، در حالی که من از یزید هم از جهت پدر و مادر و هم از جهات شخصی بر این امر سزاوارترم.

اگر از جهت پدر بسنجی، پدر من عثمان و پدر یزید، معاویه است و اگر از جهت مادر باشد، مادر یزید، نصرانی بوده و تربیت یزید، نصرانی است.

معاویه در پاسخ او چنین گفت:

أمّا ما ذکرت من إحسان أبیک إلیّ فإنّه أمر لا ینکر، وأمّا کون أبیک خیراً من أبیه فحق وأُمّک کلبیة فهی خیر منها. وأمّا کونک خیراً منه فواللّه لو ملئت إلی الغوطة رجالاً مثلک لکان یزید أحبّ إلیّ منکم کلّکم;2

آری، پدرت به من خوبی کرده است، پدر تو از پدر یزید بهتر است، مادر تو از مادر او بهتر است، همه این ها را نمی توان انکار کرد، ولی این که خودت از یزید بهتر باشی، نه به خدا سوگند! اگر همه شهر دمشق (که فضای وسیعی بود) از مردانی مثل تو پر شود، نزد من، یزید از همه آن ها عزیزتر است.

سرانجام معاویه به آقازاده عثمان که نزد اهل مدینه عزیز و محترم بود، پیش نهاد می دهد که بهتر است به خراسان بروی و والی آن جا شوی.3
او می خواست پسر عثمان به خراسان برود تا از مرکز حکومت به دور باشد و شرّی برای یزید و معاویه در پی نیاورد.
سرانجام آن گاه که سعید به خراسان رفت، از جانب حکومت معاویه، غلامان و اطرافیان او را تحریک کردند که سعید را به قتل برسانند و بعد به دلیل این که سرّ و راز قتل سعید مخفی بماند، به آن غلامان دستور دادند که هم دیگر را بکشند، آنان بعد از کشتن سعید به جان هم افتادند و هم دیگر را کشتند، به طوری که کسی دیگر از آنان باقی نماند(!)4 1 . تاریخ مدينة دمشق: 21 / 223.
2 . البداية والنهایه: 8 / 80 .
3 . وفيات الاعيان: 5 / 389 ـ 390.
4 . تاریخ یعقوبی: 2 / 237، انساب الاشراف: 2514.

خریداری بزرگان با پول

معاویه برای اثبات ولایت یزید روش سومی را برگزید. او در این روش عدّه ای از بزرگان مخالف را با دادن پول و یا حق السکوت دادن خرید. پیش تر گذشت که معاویه برای عبدالرحمان فرزند ابوبکر، صد هزار درهم فرستاد، ولی او گفت: من دینم را به دنیا نمی فروشم.

در اجرای این طرح معاویه به والی کوفه مغیرة بن شعبه دستور داد عدّه ای از اهل کوفه را به شام بفرستد تا آنان از معاویه، جانشینی یزید را درخواست کنند(!) به تعبیری، بگویند که مردم ولایت عهدی یزید را خواستارند.

مغیره چهل نفر را برگزید و به شام فرستاد. آنان در سخنرانی معاویه شرکت کردند و به او گفتند: ای آقا! چرا معطل می کنی؟ برای چه مردم را در انتظار می گذاری؟! ای معاویه! ما از آینده خبر نداریم و نمی دانیم چه خواهد شد؟ مصلحت این است که یزید را به جانشینی خود معرفی کنی...(!)

معاویه در پاسخ گفت: عجب! درخواست شما این است؟ باشد، پس شما صبر کنید! من فکر کنم و بعد اعلام می نمایم(!)

سرکرده این گروه عروه پسر مغیرة بن شعبه بود.

فردی به او گفت: پدر تو دین این گروه را به چه مبلغی خرید؟

عروه پاسخ داد: سی هزار درهم.

گفت: عجب! دین آنان خیلی ارزان بود(!)1

1 . تاریخ مدینة دمشق: 40 / 298، الکامل فی التاریخ: 3 / 350.

عبداللّه بن عمر و سكوت او

تنها كسى كه همراهى او فوايد فراوانى براى يزيد و معاويه و از طرفى ضررهاى بسيارى براى اسلام و جامعه مسلمانان داشته، عبداللّه بن عمر است. او نيز از مخالفان طرح ولايت عهدى يزيد بوده كه با گرفتن پول سكوت كرد و سكوت او آثار فراوانى داشت; چرا كه عبداللّه به ظاهر مردى مقدس بود و براى جامعه آن روز و مردم آن ديار الگو و نمونه بود و افزون بر آن، به دليل پدرش نيز به او احترام مى گزاردند. او براى سكوت خود صد هزار درهم گرفت و تا آخرين لحظه با سكوتش طرح و برنامه معاويه را تأييد كرد.1 1 . فتح البارى: 13 / 60.

منذر بن زبیر و سکوت ناپایدار او

منذر، از فرزندان زبیر است. او نیز از مخالفان ولایت عهدی یزید بود، وی صد هزار درهم گرفت و سکوت کرد، ولی این سکوت خیلی دوام نداشت; چرا که او به مردم می گفت:

إنّه قد أجازنی بمائة ألف، ولا یمنعنی ما صنع بی أن أخبرکم خبره، واللّه إنّه لیشرب الخمر، واللّه إنّه لیسکر حتّی یدع الصلاة;1

یزید صد هزار درهم برای من فرستاد، ولی این باعث نمی شود که من حقیقت را بیان نکنم. به خدا سوگند! او شراب می خورد و اهل نماز نیست.

منذر پول را گرفت، ولی حقیقت را نیز گفت! امّا سر و صدا و مخالفتی با یزید نداشت.

آن چه گذشت، برخی از برنامه های معاویه برای ریاست یزید و ولایت عهدی او در حجاز و شام بود تا مخالفان را به هر ترتیبی سرکوب کند و آنان مانع اجرای طرح او نشوند. 1 . تاریخ طبری: 4 / 368.

فعالیت های معاویه و والیان او در کوفه

والیان کوفه از ابتدای ریاست معاویه تا هنگام مرگ او شش نفر بودند. نکته جالب توجّه این که این شش نفر یا از دشمنان سرسخت اهل بیت علیهم السلام، یا از بنی امیه و یا از نزدیک ترین افراد به معاویه بودند و همه آنان به نوعی با اهل بیت علیهم السلام دشمنی داشتند.

مغیرة بن شعبه،1 زیاد بن ابیه، عبداللّه بن خالد بن اسید،2 ضحاک بن قیس،3 عبدالرحمان بن امّ حکم4 و نعمان بن بشیر5 افرادی هستند که معاویه آنان را به ولایت عهدی و استان داری کوفه برگزیده است. 1 . از دشمنان معروف اهل بیت علیهم السلام.

2 . از بنوامیه و داماد عثمان بن عفّان.

3 . او فرمانده اهل شام در جنگ صفّین و رئیس پلیس شهر شام بود. همین شخص به جنازه معاویه نماز خواند; چرا که یزید در آن زمان برای عیاشی و تفریح به خارج شهر رفته بود. ضحّاک بن قیس شهر را بعد از معاویه به خوبی کنترل کرد تا یزید برگردد، او از نزدیک ترین افراد به خاندان معاویه بود.

4 . اُمّ حکم خواهر معاویه و دختر ابوسفیان است; همان کسی است که طبق روایتی، امام صادق علیه السلامهمواره بعد از نماز، او و جمعی دیگر را لعن می کردند.

5 . نعمان از دشمنان سرسخت اهل بیت علیهم السلام است. او پسر بشیر است و بشیر کسی است که در ماجرای سقیفه بنی ساعده بین انصار اختلاف انداخت و از ابوبکر طرفداری کرد.

نعمان از جمله کسانی است که قبل از حادثه کربلا و بعد از آن یعنی بردن اسیران به شام در تمام مراحل همراه یزید بود. نقش او در جریان حضرت مسلم علیه السلام و حضرت سیّدالشهداء علیه السلام را به زودی بیان خواهیم کرد.

دوران معاویه و رفتار والیان او
درباره عبدالرحمان فرزندِ خواهر معاویه، داستانی وجود دارد که وضعیت فرمان روایان مسلمین در آن زمان را نشان می دهد; هر چند که با موضوع بحث ارتباط چندانی ندارد.
ابوالفرج ابن جوزی می نویسد: روزی جوانی از اعراب در حالی که خیلی ناراحت بود، بر معاویه وارد شد. وقتی نوبت به او رسید، معاویه از او سؤال کرد: چه شده است؟
گفت: من جوانی از اهل کوفه، از فلان قبیله هستم که چندی پیش با دختر عمویم ازدواج کرده ام. از مال دنیا چند گوسفند و شتر داشتم که به مرور آن ها را فروخته ام و دستم خالی شده و کار به جایی رسیده که عمویم به جهت فقر، دخترش را به خانه خود برده است.
من به نزد والی شهر عبدالرحمان بن ام حکم رفتم و از این ماجرا شکایت کردم.
عبدالرحمان، عمو و دخترش را احضار کرد. وقتی به حضور او آمدند و در آن میان، چشم عبدالرحمان به همسرم افتاد و زیبایی او را دید، به عمویم ده هزار درهم داد و با همسرم ازدواج نمود و مرا رهسپار زندان کرد و دستور داد تا مرا به قدری شکنجه کنند که من به طلاق همسرم رضایت دهم.
البته پیش از طلاق، آن دختر را به خانه اش برد...(!) و طلاق این جوان نیز در زندان بر اثر شکنجه بود...(!)
وقتی معاویه این شکوائیه را شنید، خیلی ناراحت شد و نامه ای شدیداللحن به عبدالرحمان نوشت و پیکی فرستاد تا نامه را به دست عبدالرحمان برساند و دستور داد که این زن را باید طلاق دهد و به شوهرش برگرداند.
وقتی نامه به عبدالرحمان رسید، آهی کشید و گفت: ای کاش معاویه یک سال به من فرصت می داد تا من با این زن باشم و بعد مرا به قتل می رسانید.
پیک معاویه به عبدالرحمان اصرار می کند که همین الان باید او را طلاق دهد. عبدالرحمان به ناچار آن زن را طلاق می دهد.
عبدالرحمان این زن را همراه پیک به شام فرستاد. وقتی فرستاده معاویه این زن را دید، به خود گفت: حیف است که این زن برای این جوان باشد; این خانم باید برای معاویه باشد(!)
وقتی آن دو به شام رسیدند و بر معاویه وارد شدند، همین که چشم معاویه

به این دختر افتاد، دختر را با کمال و جمالی یافت که به راحتی از او نمی توانست چشم بپوشد(!)
معاویه به آن جوان رو کرد و گفت: ای جوان! بیا و از این زن دست بردار!
جوان گفت: به شرطی که سرم را از تنم جدا کنی(!)
معاویه به شدّت از این حرف ناراحت شد و به آن زن رو کرد و گفت: ای زن! تو اختیار داری که بین من و این جوان هر کدام را که می خواهی انتخاب کنی.
آن زن به معاویه پاسخ داد: من در پی زر و زیور دنیا نیستم و همین جوان را می خواهم.
معاویه به آن جوان رو کرد و گفت:
خذها لا بارک اللّه لک فیها;1
بگیر این زن را و خدا این زن را بر تو مبارک نگرداند(!) 1 . المنتظم: 5 / 292.

اهداف شوم معاویه در کوفه
معاویه با هم دستی شش تن از والیان خود در کوفه به تصفیه مخالفان خود پرداخت و به هر کدام از این والیان دستور داد که به نوعی شیعیان کوفه را سرکوب کنند. این اعمال را به جهت دو هدف انجام می دادند:
نخست. کسانی که با ولایت عهدی یزید معارض و مخالف هستند، از بین بروند.
دوم. شیعیان کوفه که در آینده ممکن است به کمک سیّدالشهداء علیه السلامبروند، سرکوب شوند و کوفه از شیعیان و بزرگان خالی گردد.
عمده این سرکوب ها توسّط زیاد بن ابیه صورت گرفت; چرا که او تک تک شیعیان را می شناخت و آنان را تحت تعقیب قرار می داد. برخی از تاریخ نگاران به صراحت درباره عمل کرد او با شیعیان می نویسند:
کان یتتبّع شیعة علیّ;
زیاد بن ابیه در پی شیعیان علی علیه السلام بود و آنان را تحت تعقیب قرار می داد.
حجر بن عدی1 و عمرو بن حمق2 از شخصیت های بزرگ شیعیان در کوفه هستند که زیاد بن ابیه آنان را به همراه یارانشان دست گیر کرد. رجال شناسان در شرح حال این دو نفر می نویسند: حجر و عمرو بن حمق از بزرگان صحابه رسول خدا صلی اللّه علیه وآله بودند.3
روشن است که دست گیری چنین شخصیت هایی مقدّماتی لازم دارد; چرا که صحابه رسول خدا صلی اللّه علیه وآله در اجتماع آن روز احترام ویژه ای داشتند.
آنان از حجر بن عدی خواستند که امیر مؤمنان علی علیه السلام را لعن کند و دشنام دهد، امّا او حاضر نشد و این دشنام ندادن به علی علیه السلام در آن زمان جرم بزرگی محسوب می شد و برای اثبات آن به مدرک قوی نیاز داشت.
آنان طوماری بر ضدّ حجر بن عدی تنظیم کردند که بزرگان از شخصیت های اهل کوفه آن را امضا نمودند و گفتند: حجر به جهت تبرّی نکردن از علی مستحق قتل است(!)
در تاریخ اسامی کسانی که طومار را امضا کردند، چنین آمده است:
عمرو بن حُریث،
خالد بن عرفطه،
ابوبُردة بن ابو موسی اشعری،
قیس بن ولید بن عبد شمس بن مغیره،

اسحاق بن طلحه،
موسی بن طلحه،
اسماعیل بن طلحه،
منذر بن زبیر بن عوام،
عمر بن سعد بن ابی وقّاص،
عمارة بن سعد بن ابی وقّاص،
عمارة بن عقبة بن ابی مُعیط،
شَبث بن ربعی،
قَعقاع بن شُور ذهلی،
حجّار بن اَبْجَر عجلی،
عمرو بن حجّاج زبیدی،
شمر بن ذی الجوشن،
زَحر بن قیس،
کثیر بن شهاب،
عامر بن مسعود بن اُمیّة بن خلف،
مُحرز بن جاریة بن ربیعة بن عبدالعزی بن عبد شمس،
عبیداللّه بن مسلم بن شعبة حضرمی،
عِناقِ بن شَرحبیل بن ابی دهم،
وائل بن حُجْر حضرمی،
مَصْقَلة بن هبیره شیبانی،
قَطَن بن عبداللّه بن حصین حارثی،
سائِب بن اَقْرع ثقفی،
لُبید بن عطارد تمیمی،
محضر بن ثعلبه،
عبدالرحمان بن قیس اسدی و
عزرة بن عزره احمسی.
ما از آوردن این اسامی چند هدف در نظر داریم:
1 . معرفی بزرگانی از اهل کوفه آن روز که دشمن اهل بیت علیهم السلام بودند.
2 . عدّه ای از همین افرادی که در ماجرای حجر بن عدی این گونه فعالیت کرده اند، در شهادت حضرت مسلم علیه السلام و سیّدالشهداء علیه السلام نیز از لشکریان یزید بودند و با این که از مردم کوفه بودند، از یاران و پیروان یزید به شمار می رفتند.
3 . بیشتر این افراد از بزرگان رجال صحاح ستّه هستند و دانشمندان اهل سنّت به این افراد که اسمشان را ذکر کردیم، اعتماد داشته و آنان را به پرهیزگاری و تقدّس می شناسند و در علم فقه و تفسیر به عنوان راوی از

آنان روایت نقل می کنند.
با این توصیف، به خوبی معلوم می شود که چه کسانی در کوفه آن روز زندگی می کردند. پس کسی نگوید: در آن تاریخ مردم کوفیان شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بوده اند و یا غلبه با شیعیان بوده است.
نه، چنین نیست; چرا که همه این افراد مذکور از بزرگان کوفه بودند و هیچ یک شیعه نبودند. از افرادی که آن طومار کذایی را امضا نموده بودند، شمر بن ذی الجوشن و عمر سعد هستند که هر دو از یاران عبیداللّه بن زیاد و به نوعی آلت دست او بودند که به زودی شخصیّت و نقش آنان را بررسی خواهیم کرد.
عمرو بن حمق از کسانی است که به دست زیاد بن ابیه به شهادت رسیده اند. زیاد پس از شهادت این مردِ بزرگ سر او را به شام فرستاد. تاریخ نگاران می نویسند: نخستین سری که در اسلام از شهری به سرزمینی دیگر برده شد، سر عمرو بود.3
زیاد بن ابیه جنایات فراوانی در کوفه انجام داد، از جمله بزرگانی چون رشید حجری، میثم تمّار و کمیل را تعقیب کرد.
چنان که گذشت، معاویه با شیوه های گوناگون شهرهای مدینه، حجاز، شامو کوفه را از وجود مخالفان خود پاک سازی می کرد. بنا بر بررسی ها و تحقیق ها، باقی ماندگان مخالف از شخصیت های بزرگ فقط دو نفر بودند: حضرت سیّدالشهداء علیه السلام و عبداللّه بن زبیر.
بدین وسیله معاویه زمینه ها و مقدّمات را آماده کرد تا جایی که برای انجام کارها و ادامه آنها وصیّت نامه ای نوشت و آن را نزد غلام نصرانی خود به نام سرجون مخفی کرد تا در وقت مناسب آن وصیّت نامه را به یزید بدهد.
با ادامه پژوهش و بررسی ثابت خواهد شد که اصل طرح و نقشه شهادت سیّدالشهداء علیه السلام توسّط معاویه بوده و این حقیقت با تحقیقاتی که انجام یافته، اثبات خواهد شد. 1 . اُسد الغابه: 1 / 697 ـ 698، الاستیعاب: 1 / 329.
2 و 3 . الاستیعاب: 3 / 174.
3 . الاستیعاب: 3 / 174.

معاویه و شیوه ای دیگر
معاویه در این شیوه از والی خود در مدینه به نام مروان بهره می جست. سابقه مروان در دشمنی و برخوردهای تند با اهل بیت علیهم السلام، نزد همگان مشخص است. او تمام وقایع را به معاویه گزارش می داد و او را از رفت و آمدهای مردم با سیّدالشهداء علیه السلام، آگاه می ساخت تا جایی که در نامه ای به معاویه نوشت: نمی توان با حسین بن علی کنار آمد.
بَلاذری در این زمینه می نویسد: بزرگان و شخصیّت های معروف عراقو حجاز، همراه با امام حسین علیه السلام رفت و آمد داشتند. و آن حضرت نزد ایشان بسیار محترم بود. آنان مقام و فضایل آن حضرت را برای یک دیگر نقل می کردند تا جایی که به آن جناب گفتند:
إنّا لک ید وعضد...;
ما برای کمک و یاری شما آمده ایم.
زمانی که آمد و شدهای مردم به نزد آن بزرگوار زیاد شد، عمرو بن عثماننزد مروان آمد و به او گفت: برای شما روزگار سختی را از ناحیه حسین پیش بینی می کنم(!)
در این شرایط بود که مروان به معاویه نامه نوشت و گزارش اوضاع را به اطلاع او رساند. معاویه نیز در پاسخ نامه او نوشت:
أن اترک حسیناً ما ترکک...;1
تا زمانی که حسین بر ضدّ تو قیام نکرده، به او کاری نداشته باش. 1 . انساب الاشراف: 3 / 152، جمل من انساب الاشراف: 3 / 366، 1292.

گفت و گوی سیّدالشهداء با معاویه

سالی معاویه برای انجام حج به حجاز سفر کرد. در جلسه ای که حضرت سیّدالشهداء علیه السلام و دیگر مخالفان جانشینی یزید حضور داشتند، معاویه سخن از شخصیّت یزید و معرفی او به میان آورد.

در این هنگام امام حسین علیه السلام برخاستند و بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله فرمودند:

وفهمت ما ذکرته عن یزید،... ترید أن توهم الناس من یزید، کأنّک تصف محجوباً أو تنعت غائباً أو تخبر عمّا کان ممّا احتویته بعلم خاص وقد دلّ یزید من نفسه علی موقع رأیه...;

هر چه درباره معرفی یزید گفتی فهمیدیم، ولی تو می خواهی مردم را به اشتباه بیندازی!

تو چنان از یزید سخن می گویی که گویا مردم از حال او با خبر نیستند و گویا از فردی سخن می گویی که هیچ کس او را ندیده و خبری از او ندارد. و حال آن که یزید کسی است که با اعمال خود، شخصیّتش را به جامعه معرفی کرده است.

امام حسین علیه السلام در ادامه سخن، مفاسد و جرایمی را که یزید به صورت آشکار مرتکب شده بود و بین مردم معروف بود، یادآور شدند و خطاب به معاویه فرمودند:

ودع عنک ما تحاول، فما أغناک أن تلقی اللّه من وزر هذا الخلق بأکثر ممّا أنت لاقیه، فواللّه! ما برحت تقدم باطلاً فی جور وحنقاً فی ظلم، حتّی ملأت الأسقیة، وما بینک وبین الموت إلاّ غمضة، فتقدم علی عمل محفوظ فی یوم مشهود ولات حین مناص;1

دست از این کارها بردار و از هدفی که داری صرف نظر کن; چرا که تو پاسخِ همین اعمالی که تا به حال مرتکب شده ای، نمی توانی بدهی. تو تمامِ ظلم ها و جورها را انجام داده ای و دیگر بین تو و مرگ فاصله ای جز چشم بر هم زدنی باقی نمانده و به زودی در روز مشاهده اعمال ـ که گریزی از آن نیست ـ پرونده خود را خواهی دید.

معاویه در حالی که هزار سرباز از شام به همراه خود آورده بود و آنان شمشیر به دست در کنار او ایستاده بودند، چاره ای ندید مگر این که به دروغ روی آورد و بگوید: آری این چه شایعه ای است؟ چه کسی گفته که این چهار نفر (حسین بن علی، عبدالرحمان بن ابی بکر، عبداللّه بن عمر و عبداللّه بن زبیر) با یزید بیعت نکرده اند؟ این بزرگان همگی بیعت کرده اند و مردم دروغ و شایعه می بافند و گمان می کنند که این افراد با یزید بیعت

نکرده اند.
آن گاه به آن سربازهای شمشیر به دست رو کرد و آن ها به لحن شکایت به معاویه گفتند: چه خبر است که این قدر از این چهار نفر تجلیل می کنی...؟ این افراد باید به صورت آشکار در نزد مردم با یزید بیعت کنند و ما بیعت مخفی و خصوصی اینان را قبول نداریم; چرا که همه باید از بیعت این افراد با یزید، آگاه شوند.
بعد با هم آهنگی قبلی که بین معاویه و این سربازان صورت گرفته بود، معاویه در پاسخ آن ها می گوید: نه، این بزرگان با یزید بیعت کرده اند و بیعت این افراد، با یزید از روی میل و رغبت بوده است. ای سربازان! چرا شما دنبال شر می گردید! آیا می خواهید فتنه به پا کنید؟ اینان بزرگان مسلمانان هستند و درباره ایشان چنین سخن نگویید و من از ایشان راضی هستم(!)
بعد از پایان جلسه از سیّدالشهداء علیه السلام پرسیدند: آیا شما بیعت کرده اید؟
حضرت فرمودند:
لا، واللّه، ما بایعنا ولکن معاویة خادعنا وکادنا...;2
نه، به خدا سوگند! ما بیعت نکردیم، ولی این نیرنگ و خدعه ای از جانب معاویه است.
طبرانی در این باره می نویسد: حسین بن علی علیهما السلام به معاویه فرمودند:
أنا ـ واللّه ـ أحقّ بها منه، فإنّ أبی خیر من أبیه وجدّی خیر من جدّه وإنّ أمّی خیر من اُمّه وأنا خیر منه;3
به خدا سوگند! من از یزید به خلافت سزاوارتر هستم، هم از جهت پدر و مادر و جدّ و هم خودم از او بهترم.
معاویه گفت: از جهت مادر تو از او برتری، ولی از جهت پدر، پدر او در جنگ بر پدر تو پیروز شد، یزید نیز از تو بهتر است(!) 1 . الامامة والسیاسه: 1 / 208 و 209.
2 . «فخطب وقال: أیّها الناس! إنّا وجدنا أحادیث الناس ذات عوار، وإنّهم قد زعموا أنّ الحسین بن علی، وعبدالرحمان بن أبی بکر، وعبداللّه بن عمر وعبداللّه بن الزبیر، لم یبایعوا یزید، وهؤلاء الرهط الأربعة هم عندی سادة المسلمین وخیارهم، وقد دعوتهم إلی البیعة فأجابوا إذاً سامعین مطیعین... .
فضرب أهل الشام بأیدیهم إلی سیوفهم فسلّوها ثمّ قالوا: یا أمیرالمؤمنین! ما هذا الّذی تعظّمه من أمر هؤلاء الأربعة؟ إئذن لنا أن نضرب أعناقهم، فإنّا لا نرضی أن یبایعوا سرّاً، ولکن یبایعوا جهراً حتّی یسمع الناس أجمعون.
فقال معاویة... فإنّهم قد بایعوا وسلّموا وارتضونی فرضیت عنهم» (الامامة والسیاسه: 1 / 213، المنتظم: 5 / 286، تاریخ الخلفاء: 197، الفتوح: 4 /

348).
3 . المعجم الكبير: 19 / 359.

امام حسین و پاسخ به نامه معاویه
در نقلی آمده است که معاویه نامه ای برای حضرت امام حسین علیه السلامفرستاد و در آن نامه نوشته بود:
أما بعد، فقد انتهت إلیّ منک أمور، لم اکن أظنک بها رغبة عنها...;
خبرهایی به من رسیده که فعالیت هایی داری و کارهایی انجام می دهی، شما اهل این کارها نیستی و نباید این اعمال را انجام دهی... .
حضرت در پاسخ نامه می نویسند:
اما بعد، نامه تو را دریافت کردم... .
آن گاه حضرتش بخشی از جنایت های معاویه را به او یادآور شده اند و در پایان او را نصیحت می کنند و می فرمایند:
واعلم، أنّ للّه کتاباً لا یغادر صغیرة ولا کبیرة إلاّ أحصاها.
واعلم أنّ اللّه لیس بناس لک قتلک بالظنّة وأخذک بالتهمة، وإمارتک صبیّاً یشرب الشراب، ویلعب بالکلاب. مأاراک إلاّ وقد أوبقت نفسک وأهلکت دینک، وأضعت الرعیّة;1
بدان ای معاویه! همانا برای خداوند متعال دیوانی است که گناهان بزرگ و کوچک را در آن ثبت می کنند.
بدان! مردم را با ظن و گمان و بدون علّت، به قتل رساندی و فرزندت را که شراب می خورد و با سگ بازی می کند به امارت برگزیدی، که در واقع دین خود را هلاک کردی و مردم را بدبخت نمودی. 1 . الامامة والسیاسه: 1 / 203 و 204.

مقاومت امام حسین و ناکامی معاویه

با توجه به این مطالب بین امام حسین علیه السلام ومعاویه، درباره مسائل حکومتی، هم به صورت حضوری گفت و گو شده و هم به صورت نامه مطالبی ردّ و بدل شده است.

به هر حال، معاویه نتوانست سیّدالشهداء علیه السلام را مجبور کند و از او برای یزید بیعت بگیرد; چرا که آن حضرت چند ویژگی داشت:

1 . شخصیّت و مقام اجتماعی آن حضرت در جامعه آن روز;

2 . معاویه، برادر سیّدالشهداء یعنی امام حسن مجتبی علیه السلام را مسموم کرده بود و از این حادثه مدّت زیادی نمی گذشت و به رغم این که معاویه می خواست این دسیسه مخفی بماند، همه مردم بدان پی بردند. از این رو اگر او به سیّدالشهداء علیه السلام آسیبی می رساند، برایش خیلی گران تمام می شد.

3 . علاوه بر آن چه گفته شد، بنا بر یکی از بندهای صلح نامه میان امام حسن علیه السلام و معاویه، هرگز آسیبی از جانب معاویه به امام حسن و سیدالشهداء علیهما السلام نباید می رسید. و این بند از قرارداد را همه مورخان نوشته اند.1 1 . بحار الأنوار: 10 / 115، نصایح کافیه (156 ـ ط.ل) (به نقل از کتاب صلح الحسن علیه السلام: 261، شیخ راضی آل یاسین).

معاویه و عزل والی مدینه
آری، با استقامت سیّدالشهداء علیه السلام معاویه نتوانست برای یزید از ایشان بیعت بگیرد. از این رو، او به شام برگشت و قبل از مرگش مروان را از حاکمیّت بر مدینه عزل کرد و به جای او ولید بن عتبه را قرار داد.1
اکنون به راز این جا به جایی سیاسی در پاسخ این پرسش که چرا مروان باید کنار می رفت و به جای او ولید می آمد، اشاره می کنیم. مروان با سیّدالشهداء علیه السلام دشمنی داشته و معتقد بوده که به هر شکلی حسین بن علی علیهما السلام را باید به قتل رساند، ولی ولید بن عتبه دیدگاهش درباره سیّدالشهداء علیه السلام این گونه نبوده است. معاویه نمی خواسته فردی هم چون مروان در آن شرایط بر سر کار باشد.
ادّعایی که در مقام اثبات آن هستیم، از همین جا به جایی سیاسی سرچشمه می گیرد. همین تفاوت نظر بین مروان و ولید، موجب عزل و نصب آنان شده است. این جا به جایی از برنامه هایی است که اگر اجرا نمی شد، نقشه شهادت حضرت سیّدالشهداء علیه السلام به آن کیفیّت، پیش نمی آمد. پس طرح و برنامه ای از قبل تعیین شده بود، که اجرا شده است.
به عبارت دیگر، معاویه قصد نداشته با شدّت با امام حسین علیه السلام در مدینه برخورد کند، پس نباید مروان حاکم شهر باشد. 1 . الامامة والسیاسه: 1 / 198. اما بنا به قول بعضی مانند ابن الاعثم در الفتوح عزل مروان و نصب ولید بن عتبه را یزید در اوّلین روزهای به قدرت رسیدنش انجام داد (الفتوح: 5 / 9).

سه نکته مهم

پیش از بررسی دقیق این مطلب، یادآوری سه نکته اهمیت دارد:

یکم. نامه هایی که مردم کوفه برای سیّدالشهداء علیه السلام فرستادند، در زمان معاویه و بعد از بیعت یزید بوده است. ابن کثیر در این باره می نویسد: آن گاه که معاویه برای یزید از مردم بیعت گرفت و حسین علیه السلام با او بیعت نکرد، مردم کوفه برای آن حضرت نامه نوشته و او را به قیام دعوت کردند و سیّدالشهداء علیه السلام به آنان اعتنایی نکرد و بعد عدّه ای از اهل کوفه آمدند تا حضرت را دعوت کنند و آن جناب پاسخشان نداد و بعد نزد محمّد بن حنفیه رفتند تا او واسطه شود و امام حسین علیه السلام را راضی کند تا آن حضرت به همراه آنان به کوفه برود.

سیّدالشهداء علیه السلام در جواب برادرش فرمود:

إنّ القوم إنّما یریدون أن یأکلوا بنا ویستطیلوا بنا ویستنبطوا دماء الناس ودماءنا...;1

این قوم می خواهند به وسیله ما به ریاست برسند و خون ما را خواهند ریخت... .

از این رو، دو نکته اساسی گفتنی است:

1 . این دعوت ها، در زمان معاویه صورت گرفته است;

2 . هدف دعوت کنندگان رسیدن به قدرت، ریاست و ریختن خون سیّدالشهداء علیه السلام بوده است.

امام حسین علیه السلام بارها این جمله را تکرار می فرمود که «آنان می خواهند مرا به قتل برسانند». چه کسانی؟ اهل کوفه.

دوم: وصیّت معاویه به یزید چه بوده است؟

معاویه در پایان زندگی خود به یزید گفت:

یا بنی! إنّی قد کفیتک الرحلة والرجال، وطّأت لک الأشیاء، وذلّلت لک الأعزّاء، وأخضعت لک أعناق العرب;2

فرزندم! من راه را برای تو هموار کرده ام... مردان و شخصیت های بزرگی را از بین برده ام(!) عزیزان و محترمان جامعه را برای تو ذلیل کردم(!) گردن های عرب را در مقابل تو سر به زیر کرده ام تا زمینه های حاکمیّت تو را فراهم کنم.

در تعبیر دیگری آمده است که معاویه گفت:

یا بنی! إنّی قد کفتیک الشدّ والترحال، وطّأت لک الاُمور، وذلّلت لک الأعداء، وأخضعت لک رقاب العرب، وجمعت لک مالم یجمعه أحد;3

ابن اعثم در همین زمینه می نویسد: معاویه به فرزندش یزید گفت:

إنّی من أجلک آثرت الدنیا علی الآخرة ودفعت حقّ علی بن أبی طالب، وحملت الوزر علی ظهری;4

فرزندم! من برای تو آخرتم را به دنیا فروختم و این گناه را به دوش خود گرفتم.

معاویه در خصوص امام حسین علیه السلام سفارش های مهمّی به یزید نمود و گفت:

أمّا الحسین بن علی، فإنّ أهل العراق لن یدعوه حتّی یخرجوه... فلست أشکّ فی وثوبه، ثمّ یکفیکه اللّه بمن قتل أباه وجرح أخاه...;5

مردم عراق حسین بن علی را دعوت می کنند تا همراه او قیام کنند... شکی ندارم که او با تو بیعت نمی کند و همان کسانی که پدر او را کشتند و برادرش را مجروح نمودند، ـ کنایه از اهل عراق است ـ برای از میان برداشتن او کافی هستند... .

خوارزمی می گوید: معاویه به فرزندش یزید چنین گفت:

أمّا الحسین بن علی، فأوّه أوّه یا یزید! ماذا أقول لک فیه، فاحذر أن تتعرّض له إلاّ بسبیل خیر، وامدد له حبلا طویلاً... ولکن أرعد له وأبرق. وإیّاک والمکاشفة له فی محاربة بسیف أو منازعة بطعن رمح;6

با حسین بن علی با آرامش و وقار رفتار کن و به او مهلت بده... ولی او را بترسان و رعد و برقی به او نشان بده(!) و مبادا او را به قتل برسانی(!)

ابن سعد نیز در الطبقات الکبری در این باره می نویسد:

معاویه در حال احتضار، یزید را خواست و به او وصیت هایی کرد و گفت:

انظر حسین بن علی بن فاطمة بنت رسول اللّه، فإنّه أحبّ الناس إلی الناس، فصل رحمه وارفق به، یصلح لک أمره، فإن یک منه شیء فإنّی أرجو أن یکفیکه اللّه بمن قتل أباه وخذل أخاه;7

حسین فرزند علی و فاطمه ای است که دختر رسول خداست. او محبوب ترین مردم نزد آنان است. با او مدارا و همراهی کن، کار او در نهایت درست می شود و اگر از او حرکتی دیدی، مشکلی از جانب او تو را تهدید نمی کند. امیدوارم خدا به وسیله همان کسانی که پدر او را به قتل رساندند و برادرش را بی یاور و تنها گذاشتند، مسئله او را نیز کفایت کند(!)

با توجّه به این وصیّت دو مطلب به دست می آید که معاویه گفت:

1 . با حسین کاری نداشته باش;

2 . اهل عراق او را دعوت می کنند و خود آنان او را به قتل می رسانند.

اکنون این دو مطلب را به نامه هایی باید افزود که اهل کوفه در زمان حیات معاویه به امام حسین علیه السلام ارسال کردند.

سوم. یزید در نخستین خطبه ای که در شام خواند، خبر از جنگی داد که به زودی با اهل عراق رخ می دهد و به واسطه عبیداللّه بن زیاد پیروزی به

دست می آید.8 1 . البدایة والنهایه: 8 / 161.
2 . تاریخ طبری: 4 / 238.
3 . الکامل فی التاریخ: 3 / 259، نهایة الارب: 20 / 365.
4 . الفتوح: 4 / 256.
5 . شرح حال امام حسین علیه السلام در الطبقات الکبری: 55، تهذیب الکمال: 6 / 414، سیر اعلام النبلاء: 3 / 198، تاریخ الاسلام: 2 / 341، البدایة والنهایه: 8 / 162، الاخبار الطوال: 227.
6 . مقتل الحسین علیه السلام: 1 / 174.
7 . تاریخ الاسلام: 5 / 7، تاریخ مدینة دمشق: 14 / 206.
8 . الفتوح: 5 / 6.

نامه یزید به ولید والی مدینه
معاویه درگذشت و یزید بر تخت خلافت تکیه زد. وی نخست در نامه ای به ولید، والی مدینه این گونه نوشت: از عموم مردم برای من بیعت بگیر به خصوص از عبداللّه بن زبیر و حسین بن علی.
وی به پیوست این نامه، نامه و یادداشت کوچکی به اندازه گوش موش، به ولید ارسال می کند. آن یادداشت کوچک چه بوده است؟
مدارک و اختلاف نسخه آن ها پیرامون این نامه و یادداشت کوچک که سه گونه نقل شده است، به زودی بررسی خواهد شد.
ولید امام حسین علیه السلام را به نزد خود طلبید و برای یزید، تقاضای بیعت کرد. حضرت در پاسخ به او فرمود: مهلتی بده! تا من قدری فکر کنم.
ولید نیز به حضرت گفت:
انصرف علی اسم اللّه;1
برو در پناه خدا، برو به سلامت.
امام حسین علیه السلام به سلامت از نزد ولید خارج شد.
ذهبی ضمن پرداختن به این قضیه علاوه بر این مطلب می افزاید:
فلم یشدّد الولید...;2
ولید به حضرت سخت نگرفت...(!)
مروان بی آن که جایگاه و سمتی رسمی داشته باشد، در آن محفل حضور داشت. وی به ولید می گوید: من به تو گفتم او را در همین جا بکش(!) چرا انجام ندادی؟
به راستی آیا با این سخن مروان، سرّ عزل مروان و نصب ولید را نمی توان فهمید؟
مروان در ادامه افزود:
عصیتنی، لا واللّه لا یمکّنک مثلها من نفسه أبداً;
به خدا سوگند! دیگر دست تو به حسین نمی رسد و نمی توانی او را دست گیر کنی!
ولید در پاسخ گفت:
الویح لغیرک یا مروان! إنّک اخترت لی الّتی فیها هلاک دینی ودنیای. واللّه ما أحبُ أنّ لی ما طلعت علیه الشمس وغربت عنه من مال الدنیا وملکها وإنّی قتلت حسیناً. سبحان اللّه! أقتل حسیناً إن قال: لا أبایع؟ واللّه إنّی لأظنّ أنّ امرءاً یحاسب بدم الحسین خفیف المیزان عنداللّه یوم القیامة;3
این چه حرفی است که می زنی؟ کاری کنم که در آن هلاکت دنیوی و اخروی باشد(!) اگر تمام دنیا را به من بدهند تا این که حسین را بکشم

قبول نمی کنم(!) سبحان اللّه! حسین را بکشم فقط به این جهت که می گوید: بیعت نمی کنم، قاتل او در نزد خدا، پرونده اش بی چیز است.
کسی گمان نکند که ولید دوست دار سیّدالشهداء علیه السلام بوده است; نه، او طرح و نقشه را اجرا می کرده...! این مطلب را به زودی ثابت خواهیم کرد.
با توجه به آن چه بیان شد، معلوم می شود که برخورد ولید بن عتبه، با وصیّت معاویه بر یزید در رویارویی با امام حسین علیه السلام و ابن زبیر هم آهنگی وجود داشت.
معاویه به یزید وصیّت کرد: هر جا عبداللّه بن زبیر را پیدا کردی، او را تکه تکه کن... .4
او درباره سیّدالشهداء علیه السلام به مدارا وصیّت کرد. پس این سفارش ها از روی محبّت به امام حسین علیه السلام نبوده، بلکه این نقشه و برنامه است.
عبداللّه بن زبیر شبانه و از بی راهه از مدینه به طرف مکّه حرکت کرد. ولید بن عتبه لشکری در پی دست گیری او فرستاد. ولی وقتی خبر حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه به مکّه به او رسید، ولید گفت: الحمدللّه!
شیخ مفید رحمة اللّه علیه در این باره می نویسد:
وهی لیلة السبت لثلاث بقین من رجب سنة ستّین من الهجرة، واشتغل الولید بن عتبة بمراسلة ابن الزبیر فی البیعة لیزید وامتناعه علیهم... فخرج علیه السلام فی تلک اللیلة وهی لیلة الأحد لیومین بقیا من رجب متوجّهاً إلی مکّة...;
سیّدالشهداء علیه السلام در شب شنبه و سه روز به پایان ماه رجب در سال 60 هجری در مدینه بودند که ولید بن عتبه مشغول بیعت گرفتن از فرزند زبیر بود... .
آن جناب در شب یک شنبه و دو روز به پایان رجب مانده به سوی مکّه حرکت کردند... .
ولید مأمورانی را به منزل آن حضرت فرستاد تا ببینند آیا امام از مدینه خارج شده اند یا نه؟ آنان آمدند و آن حضرت را در منزل پیدا نکردند. در این هنگام ولید گفت:
الحمد للّه الّذی خرج ولم یبلتنی بدمه...;5
خدا را سپاس که او خارج شد و من دستم به خون او مبتلا نشد(!)
مهم ترین وجالب ترین نکته ای که در برخورد ولید با امام حسین علیه السلام به چشم می خورد، در روایت بلاذری وجود دارد. او می گوید:
بعد از آن که ولید، امام حسین علیه السلام را احضار کرد و به او گفت: «برو به سلامت»، به آن جناب رو کرد و گفت:
لو علمت ما یکون بعدنا لأحببتنا کما أبغضتنا;6

اگر بدانی که بعد از این از دیگران چه خواهی دید، به همین اندازه که اکنون از ما بدت می آید، ما را دوست خواهی داشت. 1 . البداية والنهايه: 8 / 147.
2 . سير اعلام النبلاء: 3 / 543.
3 . الارشاد: 2 / 33 ـ 34، الفتوح: 5 / 14.
4 . تاريخ طبری: 4 / 238.
5 . الارشاد: 2 / 34.
6 . انساب الاشراف: 3 / 157.

سفارش های معاویه به یزید

سفارش های معاویه به یزید; در کتاب های شیعی
وصیّت معاویه به یزید در کتاب های شیعه نیز وجود دارد.
شیخ صدوق رحمة اللّه علیه می گوید: فردی از امام صادق علیه السلام درباره شهادت سیّدالشهداء علیه السلام پرسید؟
حضرت فرمودند: پدرم از پدرش این گونه نقل فرمود:
معاویه در حال احتضار بود که یزید را طلبید و او را نزد خود نشاند و به او این گونه سفارش کرد:
فرزندم! من گردن های سرکش را برای تو ذلیل کرده ام و سرزمین ها را برای مالکیت تو آماده نموده ام، ولی از سه نفر که در مقابل تو هستند، می ترسم و این سه تن در مقابل تو دردسر ساز می شوند که عبارتند از: عبداللّه بن عمر بن خطّاب، عبداللّه بن زبیر و حسین بن علی.
عبداللّه بن عمر، با تو همراه می شود و فقط رهایش نکن.
عبداللّه بن زبیر را هر جا یافتی تکه تکه کن، حکایت او با تو مثل شیر و گلّه و مثال رویارویی او با تو مثل گرگ و سگ است.
امّا حسین را همان طور که می شناسی او از رسول خدا صلی اللّه علیه وآله بهره برده است و به ناچار با اهل عراق همراه می شود و به سوی آنان از مدینه خارج می شود و همان اهل عراق او را تنها می گذارند و از بین می برند.1
پس خلاصه وصیّت معاویه این است که کاری با حسین نداشته باش، عبداللّه بن زبیر را تکه تکه کن، با عبداللّه بن عمر مدارا کن و با پول و یا با احترام و گفتن القاب و اوصاف او را بخر.
گفتنی است که بنا بر منابع معتبر آن گاه که عبداللّه بن عمر سیّدالشهداء علیه السلام را ـ به قول خودش ـ نصیحت کرد، به آن حضرت گفت:
لا تخرج! فإنّ رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله خیّره اللّه بین الدنیا والآخرة، فاختار الآخرة وإنّک بضعة منه...;2
تو از روش جدّت که آخرت را بر دنیا ترجیح داد، پیروی کن... .
در طول تاریخ مواردی این چنینی فراوان بوده است. بعضی با چهره ای مقدّس نما، موجب گم راهی و غلط اندازی شده اند; نباید با ظاهربینی فریب این افراد را خورد و باید واقعیّت و حقیقت را یافت.
چنان که گذشت:
ـ دعوت مردم کوفه از سیّدالشهداء علیه السلام در زمان خود معاویه...;
ـ سیّدالشهداء علیه السلام در جواب محمّد بن حنفیه فرمود: این ها خون مرا خواهند ریخت...;3

ـ برخورد مسالمت آميز وليد، والى مدينه با آن حضرت... .
ناگفته پيداست كه وليد هرگز فرد خوبى نبوده و با سيّدالشهداء عليه السلام خوش رفتارى ننموده است. اين باورهاى غلط در طول تاريخ براى بعضى رخ داده است.
براى نمونه، وقتى مأمون امام رضا عليه السلام را مسموم كرد و خبر شهادت آن حضرت به او رسيد، چنان در تشييع جنازه امام هشتم عليه السلام گريان و با سر و پاى برهنه حركت مى كرد كه بعد از گذشت قرن ها و حتّى تا اين زمان بعضى در قاتل بودن مأمون عبّاسى شک كرده اند(!)
شاهد بر اين كه برخورد وليد از روى نقشه قبلى صورت گرفته و هرگز مهر و محبّتى در كار نبوده، اين است كه وقتى عبداللّه بن زبير از مدينه به مكّه حركت كرد، وليد عدّه اى را به فرمان دهى حبيب ذكوان و سى نفر اسب سوار در پى او فرستاد تا او را دست گير كنند... .4
ولى آن گاه كه خبر حركت سيّدالشهداء عليه السلام از مدينه به مكه را شنيد، در مورد آن حضرت چنين عملى انجام نداد، بلكه گفت: «الحمد للّه!».
آيا با تحقيق و بررسى مى توان گفت كه حكومت، وليد گوينده: «الحمد للّه!» را مؤاخذه و سرزنش كرده باشد؟
اگر وليد فقط مأمور بوده كه از حضرت بيعت بگيرد و يا اين كه سيّدالشهداء عليه السلام را به قتل برساند، پس معنا ندارد كه بعد از خروج آن حضرت از مدينه، بگويد: «الحمد للّه» چرا كه مأموريت مذكور اجرا نشده و بايد او را سرزنش و مؤاخذه مى كرده اند.
امّا هرگز اين گونه نشده و درباره سرزنش و مجازات وليد به جهت اين آزادى و اختيارى كه به سيّدالشهداء عليه السلام داده، هيچ نشانه اى نيافته ايم و اگر مؤاخذه اى نيز باشد، به جهت فرار عبداللّه بن زبير است كه دستور داشته او را تكه تكه كند و نتوانسته است... .
گواه بر اين مطلب اين است كه وليد بعد از خروج سيّدالشهداء عليه السلام از مدينه، هنوز در دستگاه معاويه احترام و جايگاه داشته است. ذهبى مى نويسد: وليد بن عتبه در سال 62 از طرف حكومت، امير الحاج بوده است. علاوه بر اين، وقتى معاويه فرزندِ يزيد، بعد از مرگ پدرش حكومت را قبول نكرد و او را به نوعى مسموم كردند، همين وليد بر جنازه معاويه نماز خواند... .
پس او مؤاخذه نشد; چرا كه دستور را اجرا كرده بود و حتّى بعد از مرگ معاويه (فرزند يزيد)، اهل شام از او خواستند كه خليفه شود، امّا او حاضر نشد اين پيش نهاد را بپذيرد.5
كسى نگويد: وليد محبّ اهل بيت عليهم السلام بوده و به حضرت سيّدالشهدا عليه السلام مهر و محبّت داشته است، بلكه او مأمور بوده و

دستور داشته که چنین رفتار کند. 1 . امالی شیخ صدوق رحمه اللّه: 216.
2 . تاریخ الاسلام: 5 / 8 .
3 . این جمله را سیّدالشهداء علیه السلام در موارد مختلف و مکان های زیادی فرمودند و از نخستین ساعات حرکت از مدینه نقشه و برنامه را می دانستند... (البدایة والنهایه: 8 / 161).
4 . الاخبار الطوال: 228 و مدارک دیگر.
5 . سیر اعلام النبلاء: 3 / 534.

ورود امام حسین به مکّه
بنا بر گفته شیخ مفید اعلی اللّه مقامه آن گاه که امام حسین علیه السلام به قصد مکّه از مدینه حرکت کردند، این آیه را می خواندند:
(فَخَرَجَ مِنْها خائِفًا یَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّنی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ);1
(موسی) در حالی از شهر خارج شد که ترس داشت و هر لحظه در انتظار حادثه ای بود و گفت: پروردگارا! مرا از این گروه ستم گر رهایی بخش.
سیدالشهداء علیه السلام در این سفر راه معمول مکّه را در پیش گرفتند و اهل بیت آن حضرت به ایشان گفتند: اگر از راه غیر معمول وبی راهه برویم ـ همان مسیری که ابن زبیر از آن جا رفت ـ چه بسا بهتر به هدف می رسیم.
حضرت در پاسخ فرمودند:
لا، واللّه لا أُفارقه یقضی اللّه ما هو قاض;2
به خدا سوگند! غیر از این مسیر را نمی پیمایم و در برابر قضای الهی تسلیم هستم.
حضرت در روز جمعه، سوم شعبان، وارد شهر مکه شدند و این آیه را تلاوت فرمودند:
(وَلَمّا تَوَجَّهَ تِلْقاءَ مَدْیَنَ قالَ عَسی رَبّی أَنْ یَهْدِیَنی سَواءَ السَّبیلِ...);3
و آن گاه که به سوی مدین حرکت کرد گفت: امید است که پروردگارم مرا به راه راست هدایت نماید... .
توجه به این نکته اهمیّت دارد که آن حضرت به عمره مفرده وارد مکّه شدند و این مطلب با سند معتبر ثابت شده است.
در روایتی آمده است: از امام صادق علیه السلام درباره کسی که در ماه حج عمره، به جا آورد و بعد به دیار خودش برگردد، سؤال شد؟
حضرت فرمودند:
لا بأس وإن حجّ من عامه ذلک وأفرد الحجّ فلیس علیه دم. وإنّ الحسین بن علی علیهما السلام خرج یوم الترویة إلی العراق وکان معتمراً;
اشکالی ندارد... وحسین بن علی علیهما السلام در روز ترویه، در حالی که به عمره مُحرم بودند، از مکّه به سوی عراق خارج شدند.
در روایتی دیگر آمده است: امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمودند:
قد اعتمر الحسین علیه السلام فی ذی الحجّة ثمّ راح یوم الترویة إلی العراقوالناس یروحون إلی منی، ولا بأس بالعمرة فی ذی الحجّة لمن لا یرید الحجّ;4
امام حسین علیه السلام در ذی حجّه، مُحرم به عمره شدند، سپس روز

ترویه به سوی عراق حرکت کردند، در حالی که مردم به سوی منا می رفتند و کسی که نمی خواهد حج به جا بیاورد، می تواند در ماه ذی حجه، مُحرم به احرام عمره مفرده شود.
بنابراین، سیدالشهداء علیه السلام به عمره مفرده وارد مکّه شدند. این ورود معنا دارد و اگر بنا بود آن حضرت در مکه بمانند و حج به جا بیاورند، دیگر عمره مفرده معنا نداشت.
پس از ابتدای ورود، آن حضرت به عمره مفرده وارد شدند; چرا که می دانستند قبل از اعمال حج باید مکّه را ترک کنند.
شیخ مفید رحمة اللّه در این باره می افزاید:
وأقبل أهلها یختلفون إلیه، ومن کان بها من المعتمرین وأهل الآفاق، وابن الزبیر بها، قد لزم جانب البیت، وهو قائم یصلّی عندها ویطوف، ویأتی الحسین علیه السلام فیمن یأتیه، فیأتیه الیومین المتوالین ویأتیه بین کلّ یومین مرّةً وهو أثقل خلق اللّه علی ابن الزبیر، لأنّه قد عرف أنّ أهل الحجازلا یبایعونه مادام الحسین علیه السلام فی البلد...;5
اهل مکه به آن حضرت روی آوردند و با ایشان رفت آمد داشتند; و حتّی مردم سرزمین های دیگر و کسانی که به قصد حج آمده بودند به خدمت آن جناب شرف یاب می شدند.
حتی ابن زبیر که در خانه خدا اقامت داشت و همواره مشغول نماز و طواف بود به محضر آن حضرت شرف حضور پیدا می کرد و گاهی هر روز، یا دو روز یک بار به محضر آن حضرت شرف یاب می شد.
وجود سیّدالشهداء علیه السلام در مکّه برای عبداللّه بن زبیر خیلی سنگین بود; چرا که می دانست تا زمانی که آن امام بزرگوار در آن سرزمین باشند، مردم حجاز به او روی نمی آورند و با او بیعت نمی کنند; چرا که او طالب ریاست و حکومت بود.
امام حسین علیه السلام و عبداللّه بن زبیر درباره نکاتی گفت و گو کرده اند، ولی تاریخ نگاران درباره هدف ابن زبیر از مخالفت با یزید می نویسند:
چند نفر از بزرگان، کنار خانه خدا تصمیم گرفتند که یک یک وارد حجر اسماعیل شوند و بزرگ ترین و مهم ترین حاجت خود را از خدا طلب کنند.
وقتی نوبت به عبداللّه بن زبیر رسید او گفت: خدایا! یگانه درخواست من آن است که به خلافت برسم.6
چنان که پیداست، میان روش سیّدالشهداء علیه السلام و عبداللّه بن زبیر تفاوت بسیار است. 1 . سوره قصص: آیه 21.
2 . الارشاد: 2 / 35.
3 . سوره قصص: آیه 22.
4 . وسائل الشیعه: 14 / 311 باب 7 از باب های عمره مفرده، حدیث 19285 و 19286.

5 . الارشاد: 2 / 36.
6 . وفيات الاعيان: 2 / 235.

سیّدالشهداء و رفتار والی مکّه
امام حسین علیه السلام وارد مکّه شدند. والی این شهر عمرو بن سعید بن عاص اَشدق بود. او فقط برای اجرای طرح و نقشه حکومت به خدمت سیّدالشهداء علیه السلام رسید و پرسید: آقا! شما برای چه به مکّه آمده اید؟
حضرت فرمودند:
عائذاً باللّه وبهذا البیت;1
آمده ام تا به خانه خدا پناهنده شوم.
بنا بر تحقیق صورت گرفته، چیز دیگری بیش از این گفت و گو میان امام حسین علیه السلام و عمرو بن سعید وجود ندارد.
سرانجام امام حسین علیه السلام از مکّه حرکت کردند و در همین زمان عمرو بن سعید به درخواست بعضی از بنی هاشم (عبداللّه بن جعفر) به واسطه یحیی برادر خود امان نامه ای را به امام علیه السلام رساند که در آن نوشته بود: اگر شما در مکّه بمانید، از طرف من به شما آسیبی نخواهد رسید.
زمانی که امام حسین علیه السلام به این نامه اعتنایی نکردند و به راه خود ادامه دادند، عمرو بن سعید نامه ای برای والی کوفه نوشت که حسین به کوفه می آید و اگر او را به قتل نرسانی، عاقبت خودت به خطر می افتد.
از آن چه بیان شد، این گونه می توان نتیجه گرفت:
ـ والی مدینه با کسی که بیعت نکرد، خوش رفتاری نمود...;
ـ والی مکّه نیز با او به این کیفیّت برخورد کرد... .
اکنون می پرسیم: چه نتایجی از این مطالب به دست می آید؟ در این میان، نامه ای از جانب یزید، به عبداللّه بن عبّاس به شرح زیر رسید:
أمّا بعد، فإنّ ابن عمّک حسیناً وعدوّ اللّه ابن الزبیر إلتویا ببیعتی ولحقا بمکّة مرصدین للفتنة، معرّضین أنفسهما للهلکة. فأمّا ابن الزبیر فإنّه صریع الفناء وقتیل السیف غداً. وأمّا الحسین، فقد أحببت الأعذار إلیکم أهل البیت ممّا کان منه... .
وأنت زعیم أهل بیتک وسیّد بلادک، فألقه فاردده عن السعی فی الفتنة، فإن قبل منک وأناب، فله عندی الأمان والکرامة الواسعة...;
امّا بعد، نسبت به پسر عمویت حسین و هم چنین عبداللّه بن زبیر ـ که دشمن خداست ـ این دو از بیعت من سرپیچی کرده اند و به مکّه رفته اند و جان خود را در معرض هلاکت قرار داده اند، ابن زبیر را به زودی به قتل می رسانیم.

ولی حسین... باعث قطع رحم شده و تو بزرگ خاندانی، پس حسین را ملاقات کن و او را از این فتنه باز دار اگر پذیرفت، به هر کیفیّتی که تو به او امان دادی، من آن امان نامه را می پذیرم.
ابن عبّاس در پاسخ نوشت:
فامّا ابن الزبیر، فرجل منقطع عنّا برأیه... .
وأمّا الحسین فإنّه لمّا نزل مکّة وترک حرم جدّه ومنازل آبائه، سألته عن مقدمه، فأخبرنی أنّ عمّالک بالمدینة أساؤوا إلیه، وعجّلوا علیه بالکلام الفاحش، فأقبل إلی حرم اللّه مستجیراً به...;
اما بعد، ابن زبیر مردی است که به ما هیچ ارتباطی ندارد... ولی حسین، شهر و دیار و منزل پدرانش را رها کرد و وقتی من علّت این حرکت را از او پرسیدم، فرمود: مأموران و کارگزاران تو با او بدرفتاری کرده اند. به او جسارت نموده و احترامش را نگه نداشته اند و او به خانه خدا پناهنده شده است.
ابن عبّاس در ادامه برای یزید می نویسد:
فاتّق اللّه فی السرّ والعلانیة...;
تقوای الهی را در آشکار و خفا پیشه کن... .
برای کسی چاه نکن! چه بسیار افرادی که برای دیگران چاه کنند و خود در آن چاه افتادند... .
ابن عبّاس نصیحت های دیگری نیز در این نامه به یزید می کند.2 1 . تذکرة الخواص: 248.
2 . تذکرة الخواص: 237 ـ 239.

نگاهی به شخصیّت عمرو بن سعید اشدق والی مکّه
تاریخ نگاران درباره عمرو بن سعید می نویسند:
کان جبّاراً من جبابرة بنی اُمیّة;1
او زورگویی از ستم پیشگان بنوامیّه بوده است.
او از شجره نفرین شده است. ابن کثیر از احمد بن حنبل نقل می کند و می گوید: ابو هریره گوید: از پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله شنیدم که فرمودند:
لَیَرْعَفَنَّ علی منبری جبّار من جبابرة بنی اُمیّة حتّی یسیل رعافه;
بر منبر من زورگویی از ستم گران بنوامیّه می نشیند که دچار خون دماغ می شود، به گونه ای که خون او بر منبر جاری می شود.
ابن کثیر می افزاید: شخصی که عمرو بن سعید بن عاص را دیده بود به من گفت که او بر منبر رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله دچار خون دماغ شد.2
اهل سنّت، کلام پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله را بر عمرو بن سعید اَشدق منطبق می کنند. از چنین فردی درباره سیّدالشهداء علیه السلام فقط همین مطلب است که او از امام پرسید: برای چه آمده اید؟
حضرت فرمودند:
عائذاً باللّه وبهذا البیت;3
به خدا و به این خانه پناهنده شویم.
اما ملاحظه کنید که همین عمرو بن سعید اَشدق درباره ابن زبیر چگونه موضع می گیرد؟
او می گوید: به خدا سوگند! او را دست گیر می کنیم و اگر داخل کعبه نیز شود، کعبه را بر سرش آتش می زنیم. هر کس می خواهد ناراحت شود!4
عمرو بن سعید کسی است که بعدها اهل شام، او را خلیفه خواندند و با او بیعت کردند. چون عبدالملک بن مروان ریاست را برای خود می خواست، نقشه ای کشید و در ابتدا به عمرو بن سعید امان داد و بعد او را کشت. تا جایی که مورخان نوشته اند: او را به دست خودش ذبح کرد.5
پس او نزد اهل شام آن قدر محبوبیت داشت که با او بیعت کردند. البتّه سرانجام عبدالملک بر او غلبه کرد و او را کشت.
آری! همه این رفتارها و برخوردها، چه از والی مدینه، و چه از والی مکّه، نقشه و برنامه از پیش تعیین شده بوده است. 1 . البدایة والنهایه: 8 / 311.
2 . همان.

3 . تذكرة الخواص: 248.
4 . تاريخ الاسلام: 4 / 170.
5 . سير اعلام النبلاء: 3 / 449، تاريخ مدينة دمشق: 46 / 29.

نامه های اهل کوفه و فرستادن حضرت مسلم
نامه ها هم چنان از اهل کوفه به امام حسین علیه السلام ارسال می شد. حتّی عده ای برای دعوت سیّدالشهداء علیه السلام به مکه آمدند. امام حسین علیه السلام با دیدن این اوضاع جناب مسلم علیه السلام را خواستند و به نمایندگی خود به کوفهفرستادند. ایشان حضرت مسلم علیه السلام را به تقوای الهی و مخفی کردن قضیه، سفارش کردند.1 1 . الارشاد: 2 / 39.

نقش نعمان، والی کوفه
نعمان بن بشیر که والی بود، بعد از این که فهمید مسلم وارد کوفه شده و در خانه مختار ثقفی اقامت کرده، به منبر رفت و گفت: از جدایی و دو دسته ای بپرهیزید; چرا که در فتنه ها، بزرگ مردان هلاک و خونشان ریخته می شود، اموال غصب می گردد... .
با دقّت و اندیشه در این گفته ها، چنین به دست می آید که حرکات و رفتارهای والیان بر اساس نقشه قبلی بوده و از همین جا سرچشمه می گیرد.
نعمان در ادامه می افزاید: کسانی که با من کاری نداشته باشند، من نیز با آنان کاری ندارم و آنانی که با من سرجنگ نداشته باشند، من نیز با آنان جنگ نمی کنم... من کسی را بی دلیل دست گیر نمی کنم.
ولا آخذ بالقرف ولا الظنّة ولا التهمة;
من به گمان های بیهوده و تهمت ها قضاوت نمی کنم.
این سخن نعمان است، امّا چنان که خواهد آمد، یزید در نامه به ابن زیاد دستور داده که حتی افراد را با حدس و گمان نیز دست گیر کند و به تأکید امر کرده که:
خذ بالتهمة والظنة.
با تهمت و گمان، افراد را دست گیر کن.
نعمان در ادامه می گوید: اگر شما در مقابل من ایستادگی کنید، بیعت بشکنید و قیام کنید، با شمشیرم چنان ضربه ای به شما وارد می کنم... حتّی اگر یاوری نداشته باشم.1
اکنون در معانی این سخنان بیندیشید. معنای سخنان نعمان به تعبیر امروز چراغ سبز نشان دادن است. با اندیشه در این مسائل برمی آید که عکس العمل نعمان باعث شد اصحاب و یاران حضرت مسلم علیه السلام احساس امنیت کنند و در نهایت، قضیه جناب مسلم علیه السلام و هدفی که ایشان برای آن فرستاده شده بود، آشکار شود.
پس از آشکار شدن قضیه حضرت مسلم، مزدوران حکومت در کوفه به یزید نامه ای نوشتند که از جمله این افراد عبداللّه بن مسلم بن ربیعه حضرمیاست. وی که از وفاداران و سوگندخورده های بنی امیه بود، به یزید نوشت:
أمّا بعد، فإنّ مسلم بن عقیل قد قدم الکوفة، فبایعته الشیعة للحسین بن علی، فإن یک لک فی الکوفه حاجة، فابعث إلیها رجلا قویّاً، ینفّذ أمرک ویعمل مثل عملک فی عدوّک، فإن النّعمان بن بشیر رجلٌ ضعیفٌ أو هو

يتضعّف;2
مسلم بن عقيل وارد كوفه شده و پيروان حسين بن على با او بيعت كرده اند. اگر كوفه را مى خواهى، فردى را كه لياقت داشته باشد و بتواند فرمان هاى تو را اجرا كند، به آن جا بفرست و همانا نعمان مردى ناتوان است، يا خود را به ناتوانى مى زند.
عمارة بن عقبه و عمر بن سعد بن ابى وقّاص نيز مثل همين نامه را براى يزيد فرستادند.
ياران حضرت مسلم عليه السلام در چنين موقعيتى احساس امنيت كردند و به تعبيرى، سادگى به خرج دادند و شروع به جمع آورى پول و اسلحه نمودند و مسئول اين كار مسلم بن عوسجه بود.
در اين هنگام، مسئله حضرت مسلم عليه السلام و هدف از آمدنش به كوفه آشكار شد. البتّه خلاف دستورى اتفاق افتاد كه از امام حسين عليه السلام درباره حضرت مسلم عليه السلام بر پنهان كردن امر فرموده بود.
ناگفته نماند كه جناب مسلم عليه السلام خلاف دستور (العياذ باللّه) عمل نكرده است; بلكه دسيسه هاى دشمن و بعضى از اشتباهات پيروان و ياران حضرت مسلم عليه السلام، موجب آشكار شدن مطلب شده است.
آيا سخنان و رفتارهاى نعمان طبيعى بوده است؟
نعمان مأموريت داشته كه اين گونه رفتار كند و سخن گويد; چرا كه همين نعمان بعد از عزل از ولايت بر كوفه و نصب عبيداللّه بن زياد با كمال سلامت به شهر شام بازگشت.
جالب اين كه معاويه خود حكم ابن زياد را براى سرپرستى شهر كوفه و بصره، با خط خود نوشته و آن را به سرجون سپرده بود كه چند ماه بعد از مرگ معاويه آن نامه فاش شد. آرى، معاويه با دست خود اين حكم را نوشته است. 1 . الاخبار الطوال: 231، الفتوح: 5 / 57، البداية والنهايه: 8 / 152. متن خطبه نعمان بن بشير چنين است:
«فاتقوا اللّه ـ عباد اللّه ـ ولا تسارعوا إلى الفتنة والفرقة، فإنّ فيها يهلك الرجال وتسفك الدّماء، وتغتصب الأموال، إنّى لا أُقاتل من لا يقاتلنى، ولا آتى على من لم يأت على، ولا أنبّه نائمكم، ولا أتحرّش بكم، ولا آخذ بالقرف ولا الظّنة ولا التّهمة، ولكنّكم إن أبديتم صفحتكم لى... لأضربنّكم بسيفى...».
2 . همان.

چکیده و نتیجه

با عنایت به آن چه طرح و بررسی شد چکیده و نتیجه این تحقیق چنین شد:
یکم. شهادت سیّدالشهداء سلام اللّه علیه به معاویه و به خلفای بالاتر از او (الأعلی فالأعلی) منسوب می شود; زیرا همان خلفا باعث به سر کار آمدن یزید شدند.
دوم. بنا بر جست و جوها و تحقیقات انجام شده، معاویه خود اصل نقشه شهادت سیّدالشهداء علیه السلام را در عراق تنظیم کرده و یزید مجری این طرح بوده است.
این نتیجه، از مجموعه مسائلی به دست می آید که عبارتند از:
1 . معاویه بنا بر روایت شیعه و سنّی وصیت کرده که «ارعد وأبرق له...; حسین را بترسان امّا هرگز به او آسیبی نرسان و هر جا که خواست، برود»;
2 . قاتلان پدرش و خیانت کارانی که برادرش را تنها گذاشته اند، او را به عراق دعوت خواهند کرد;
3 . نامه های کسانی که حضرت را به کوفه برای بنیان گذاری حکومتی جدید فرا خوانده بودند، در زمان حیات معاویه به مدینه رسید و حکومت به هیچ یک از آن نامه نگاران، تعرّض و دشمنی نکرده است;
4 . برکناری مروان والی مدینه، چرا که مروان همیشه در فکر قتل امام علیه السلام بوده است;
5 . برخوردهای والیان مدینه و مکّه.
به رغم این که هر کدام از این والیان از شجره خبیثه بنوامیّه هستند، ولی با سیّدالشهداء علیه السلام برخورد سختی نکرده اند. در حالی که گفتیم، مروان به ولیداصرار کرد که هم اکنون حسین را به قتل برسان و ولید به حضرت گفت: در امان خدا، بفرمایید(!) و وقتی خبر رفتن حضرت از مدینه به او رسید، گفت: «الحمد للّه!».
هیچ نوشته و مدرکی وجود ندارد که بنا بر آن بتوان گفت والی مدینه برخورد سختی با حضرت کرده است.
چرا این والیان با امام حسین علیه السلام برخورد سخت و خشنی نداشته اند؟ آیا رفتار این افراد حکومتی، با اهل بیت علیهم السلام خوب بوده و دوست دار ایشان بوده اند؟ هرگز!
کسی که این توهّم در ذهنش خطور کند و به این پندار برسد، سخت در اشتباه است. خوبی والیان مدینه و مکّه پنداری غلط بیش نیست و دوست دار خواندن آنان، غلطی بزرگ تر است.

6 . سخنان خود سیّدالشهداء علیه السلام و هم چنین سخن آن حضرت به ابن عبّاس در مکه...;
7 . جوابیه ابن عباس در پاسخ نامه یزید...;
8 . زمانی که امام حسین علیه السلام جناب مسلم علیه السلام را به کوفه فرستادند، فرمودند: «خداوند تو و مرا از شهیدان قرار دهد»;
9 . یزید در اوّلین سخنرانی خود بعد از رسیدن به قدرت، خبر از جنگی داد که در عراق رخ می دهد و به واسطه عبیداللّه ابن زیاد پیروزی به دست می آید.
آری، خود امام حسین علیه السلام می دانستند که در عراق به شهادت می رسند. یزید علیه اللعنه نیز می دانست... .
اصحاب رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله مانند ابن عبّاس و دیگران، حضرت ام سلمه رضی اللّه عنها و دیگر ازواج رسول خدا و دیگر مردم نیز از جریان شهادت آن حضرت در عراق خبر داشتند تا جایی که برخی از زنانی که در خانه ها بودند، از این حادثه خبر داشتند; چرا که شهادت آن امام بزرگوار در عراق، مطلبی آشکار بوده و عموم مردم می دانستند.
اگر کسی بگوید: آن حضرت از آن حادثه آگاهی نداشتند یا نادان است و یا بیمار... .
سوم. اگر امام حسین علیه السلام با یزید بیعت می کردند، هرگز آسیبی به ایشان نمی رسید.
همین مطلب در نامه یزید به ابن عبّاس، مبنی بر این که «حسین را از قصدی که دارد، باز گردان!» به خوبی مشخص است. با وجود آن که درباره ابن زبیرتصمیم گرفتند که او را قطعه قطعه کنند و به قتل برسانند.
امام حسین علیه السلام همیشه دو مطلب را می فرمودند:
1 . بیعت نخواهم کرد;
2 . می دانم اینان مرا به قتل می رسانند و نمی خواهم در مکه کشته شوم.1 1 . ر.ک: صفحه 171 و 172 از همین کتاب.

بخش دوم: نقش یزید بن معاویه در حادثه عاشورا

بخش دوم نقش یزید بن معاویه در حادثه عاشورا معاویه و حکم امارت ابن زیاد

وضع شهر کوفه آشفته شد، به گونه ای که آن شهر در معرض از دست رفتن بود. در این هنگام یزید به سرجون نصرانی که مشاور و مَحرم اسرار پدرش معاویه بود، مراجعه کرد و با او مشورتی نمود.

سرجون به یزید گفت: اگر هم اکنون پدر تو زنده شود و به تو امری کند، آیا اطاعت می کنی؟

گفت: آری!

سرجون بی درنگ، حکم ولایت و سرپرستی عبیداللّه بن زیاد را بر کوفه بیرون آورد. مفاد حکم چنین بود: عبیداللّه بن زیاد با حفظ سمت قبلی که ولایت بصره است، به ولایت کوفه نیز منصوب می گردد.

معاویه این حکم را به خط خود نوشته و به سرجون سپرده بود تا در وقت مناسب آن را به یزید ارائه کند.1

آن چه مهم به نظر می رسد، از این تاریخ به بعد است. از این مرحله به بعد، امر به قتل سیّدالشهداء علیه السلام صورت می پذیرد و از اوّلین نامه ای که یزید به همراه حکم سرپرستی شهر کوفه (نامه پدرش) برای عبیداللّه فرستاد، نقش یزید شروع می شود.

یزید در این نامه نخستین دستور رسمی بر قتل سیّدالشهداء علیه السلام را خطاب به عبیداللّه، صادر کرده است.

نامه یزید به ولید بن عتبه، والی مدینه پیرامون سیّدالشهداء علیه السلام در نزد تاریخ نگاران به سه صورت آمده است:

یعقوبی (در گذشته 292) و جمعی دیگر چنین می نگارند: یزید دستور داد اگر حسین بن علی علیهما السلام بیعت نکرد، او را به قتل برسان. وی در نامه ای این گونه نوشت:

إذا أتاک کتابی هذا، فأحضر الحسین بن علی وعبداللّه بن الزبیر فخذهما بالبیعة لی، فإن امتنعا فاضرب أعناقهما وابعث إلیّ برؤوسهما،... .2

ابن اعثم کوفی (در گذشته 341) در تاریخ خود می نویسد:

یزید در نامه ای به ولید بن عتبه نوشت:

... وقد کان عهد إلیّ عهداً وجعلنی له خلیفةً من بعده، وأوصانی أن آخذ آل أبی تراب بآل أبی سفیان... .

... پدرم مرا ولی عهد خود قرار داد و وصیّت کرد انتقام آل ابوسفیان را از آل ابی تراب بگیرم... .

از آن روی گفته اند «انتقام» که امیر مؤمنان علی علیه السلام در جنگ

های صدر اسلام; یعنی بدر و غیر آن، بزرگانی از آل ابی سفیان را به قتل رسانده بودند. حال می بایست یزید انتقام بگیرد(!)
ابن اعثم می افزاید: آن گاه یزید همراه این نامه، کاغذ کوچکی به اندازه گوش موش پیوست کرد که در آن نوشته شده بود:
أمّا بعد، فخذ الحسین بن علی وعبدالرحمان بن أبی بکر وعبداللّه بن الزبیروعبداللّه بن عمر بن الخطاب أخذاً عنیفاً لیست فیه رخصة، فمن أبی علیک منهم فاضرب عنقه وابعث إلیّ برأسه;3
بی درنگ حسین بن علی، عبدالرحمان بن ابی بکر، عبداللّه بن زبیر و عبداللّه بن عمر را احضار کن و هیچ فرصتی به آنان نده! اگر با تو در بیعت با من کوتاهی کردند، گردنشان را بزن و سرهایشان را برای من بفرست!
بر این عبارت ابن اعثم، چنین خرده گرفته اند که در آن زمانی که نامه یزید به دست ولید رسید، عبدالرحمان بن ابی بکر زنده نبوده و از طرفی عبداللّه بن عمر قبل از آن تاریخ با یزید بیعت کرده بود.
بنا بر نقلی که از صحیح بُخاری گذشت، عبداللّه بن عمر صد هزار درهم پول گرفت و با یزید بیعت کرد.
این گونه اشتباهات در تاریخ موجود است و فرد محقق و پژوهنده با فکر و دقّت در عبارت های مختلف تاریخی به این اشتباهات پی می برد.
اما طبری در این زمینه می نویسد: وقتی یزید روی کار آمد هیچ غم و مشکلی نداشت، مگر از جانب کسی که از بیعت او سر باز زده بود و در زمان پدرش معاویه، دست بیعت به یزید نداده بود.
وی در ادامه می افزاید:
... ثمّ کتب إلیه فی صحیفة کأنّها اُذن فارة: «أمّا بعد، فخذ حسیناً وعبداللّه بن عمرو وعبداللّه بن الزبیر بالبیعة أخذاً شدیداً لیست فیه رخصة حتّی یبایعوا. والسلام»;4
یزید نامه ای به ولید نوشت و به همراه آن، نامه کوچکی پیوست کرد در آن چنین آمده بود:
از حسین و عبداللّه بن عمر و عبداللّه بن زبیر بی درنگ بیعت بگیر و هیچ فرصتی به آن ها نده تا این که بیعت کنند.
چنان که گذشت، در نقل طبری سخن از جدا کردن سرها و فرستادن آن ها به یزید به میان نیامده است.
خوارزمی (در گذشته 568) نیز در مقتل الحسین علیه السلام به این موضوع پرداخته و می نویسد: یزید در نامه ای به ولید بن عتبه نوشت:
... پدرم به من سفارش کرده که از آل ابوتراب برحذر باشم... ای ولید! همان طور که می دانی خداوند متعال انتقام عثمان بن عفّان مظلوم را به واسطه فرزندان ابوسفیان از آل ابوتراب خواهد گرفت... .5
با نگاه به عبارتی که ابن اعثم نقل کرده، تنها به انتقام آل ابوسفیان از

خاندان امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخته، ولی این عبارت به مظلومیت عثمان و انتقام او نیز اشاره کرده است.
چرا میان این عبارت ها چنین تفاوت وجود دارد؟ چون آنان ناگزیرند بهانه انتقام عثمان را نیز مطرح کنند; چرا که معاویه با همین بهانه به ریاست رسید.
مطلبی نقل کرده اند که بر این مسئله گواه است; وقتی بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام و صلح امام حسن علیه السلام، معاویه وارد مدینه منوره شد، به او خبر دادند که دختر عثمان گریه و زاری به راه انداخته است. معاویه به خانه عثمان رفت و با آن دختر ملاقات کرد و پرسید: چرا ناراحتی؟
گفت: من به یاد پدرم افتاده ام و از تو که هم اکنون به ریاست رسیده ای، تقاضا می کنم انتقام خون پدرم را بگیری.
علمای اهل سنّت به طور صریح نوشته اند که معاویه در پاسخ دختر عثمانگفت: این حرف ها یعنی چه؟ ما می خواستیم به ریاست برسیم(!) الآن هم شما را از جهت مادی به خوبی تأمین کرده ایم و از تو می خواهم دیگر از این سخنان نگویی(!)6
بنابراین، قتل عثمان بهانه ای بیش نبوده و تنها انگیزه، ریاست بوده است.
خوارزمی در ادامه می نویسد: نامه ای کوچک به پیوست آن نامه به سوی ولید ارسال شد. در آن نامه نوشته بوده است:
أمّا بعد، فخذ الحسین وعبداللّه بن عمر وعبدالرحمان بن أبی بکروعبداللّه بن الزبیر بالبیعة أخذاً عنیفاً لیست فیه رخصة، فمن أبی علیک منهم فاضرب عنقه وابعث إلیّ برأسه، والسلام;7
از حسین، عبداللّه بن عمر، عبدالرحمان بن ابی بکر وعبداللّه بن زبیر بیعتی سخت و محکم بگیر و هیچ فرصتی به آن ها نده و اگر خودداری کردند گردنشان را بزن و سرشان را بفرست.
تشویش و اشتباه در این عبارت نیز وجود دارد، ولی در متن، دستور به قتل آمده است.
ابن سعد (در گذشته 230) در الطبقات الکبری نیز به این موضوع می پردازد و می نویسد:
لمّا حضر معاویة دعا یزید فأوصاه بما أوصاه وقال: اُنظر حسین بن علی ابن فاطمة بنت رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله، فإنّه أحبّ الناس إلی الناس، فصل رحمه وارفق به، یصلح لک أمره، فإن یک منه شیء فإنّی أرجو أن یکفیکه اللّه بمن قتل أباه وخذل أخاه... .
هنگامی که مرگ معاویه نزدیک شد، یزید را به نزد خود طلبید و آن چه می بایست به او وصیت کند، وصیت نمود و گفت: حسین محبوب ترین مردم نزد مردم است، به او کاری نداشته باش و با او صله رحم و مدارا کن!

امید است خدا تو را به واسطه همان مردمی که پدر او را به قتل رسانده و برادرش را تنها و بی یاور گذاشتند، کفایت کند... .
وی در ادامه می نویسد: معاویه در نیمه رجب سال 60 مرد و مردم با یزید بیعت کردند. یزید نامه ای به ولید بن عتبة بن ابوسفیان والی مدینه نوشت:
ادع الناس فبایعهم، وابدأ بوجوه قریش، ولیکن أوّل من تبدأ به الحسین بن علی، فإنّ أمیرالمؤمنین (معاویة) عهد إلیّ فی أمره بالرفق به واستصلاحه;8
مردم را به بیعت با من دعوت کن و در این کار از بزرگان قریش شروع کن، ولی قبل از همگان، از حسین بن علی بیعت بگیر، پدرم امیرالمؤمنین (معاویه) به من سفارش نموده که با حسین با ملایمت و آرامش برخورد کنم.
بلاذری مانند دیگر مورخان به این ویژگی ها نپرداخته است. بلاذری در این زمینه می نویسد:
کتب یزید إلی عامله الولید فی أخذ البیعة علی الحسین وعبداللّه بن عمر وعبداللّه بن الزبیر. فدافع الحسین بالبیعة، ثمّ شخص إلی مکّة;9
یزید به ولید نامه نوشت تا از حسین بیعت بگیرد... ولی حسین از بیعت روی برگرداند و به مکّه حرکت کرد.
ابن عساکر نیز نظیر عبارت ابن سعد در تاریخ مدینة دمشق را نقل می کند و می نویسد:
فکتب یزید مع عبداللّه بن عمرو... أن ادع الناس فبایعهم، وابدء بوجوه قریش، ولیکن أوّل من تبدء به الحسین بن علی بن أبی طالب; فإنّ أمیر المؤمنین (معاویة) عهد إلی فی أمره بالرفق به واستصلاحه.10
تاریخ نگاران بزرگی هم چون حافظ ابو الحجّاج مزّی11 و عدّه ای دیگر، نقل کرده اند که یزید در نامه ای به ولید نوشت:
... فإنّ أمیر المؤمنین (معاویة) عهد إلی فی أمره الرفق به واستصلاحه;
... پدرم به من سفارش کرده با حسین به آرامی برخورد کنم.
ذهبی این مطلب را با خصوصیات بیشتری نقل می کند و می نویسد:
یزید در نامه ای به ولید نوشت:
أن ادع الناس وبایعهم وابدء بالوجوه وارفق بالحسین.
از مردم و شخصیت های بزرگ برای من بیعت بگیر و با حسین مدارا کن.
ولید شبانه آن حضرت و ابن زبیر را احضار کرد.
آن دو گفتند:
نصبح وننظر فیما یعمل الناس.
تا بامداد به ما مهلت بده، در این موضوع فکر کنیم.
سپس آن دو از مدینه خارج شدند.
ذهبی می نویسد:

وقد كان الوليد أغلظ للحسين، فشتمه حسين وأخذ بعمامته فنزعها. فقال الوليد: إن هَجّنا بهذا إلاّ أسداً.
اين در حالى بود كه حسين، وليد را مورد شتم قرار داد و عمامه او را از سرش كشيد. وليد گفت: ما تحريک كرديم در حالى كه نمى دانستيم شيرى را تهييج مى كنيم.
سپس مروان به وليد گفت: او را به قتل برسان!
وليد پاسخ داد:
إنّ هذا لَدمٌ مصون.12
اين خونى است كه دستور دارم از آن محافظت كنم.
نكته مهم در اين نقل، نوع برخورد وليد است. با تأمّل در رفتار وليد با امام حسين عليه السلام و از طرفى، انديشه درباره سخن مروان، روشن مى شود كه اگر مروان در آن زمان كه والى مدينه بود حضرت را به قتل مى رساند، چه مشكلات فراوانى دامن گير حكومت يزيد مى شد. از اين رو، به سرّ عزل مروان از حكومت مدينه پى مى بريم.
هرگز اهل سنّت اين حقايق را به صراحت برملا نمى كنند و در تاريخ نمى نويسند; بايستى اين امور را از تاريخ استخراج كرد. آرى، مروان بايد عزل مى شد كه اگر والى بود و فكرش را اجرا مى كرد، بنا بر دستور و برنامه و نقشه پيش نرفته بود.
ابوالفداء تاريخ نگار ديگر در كتاب المختصر فى اخبار بنى البشر كه از منابع تاريخى است، اين واقعه تاريخى را به گونه ديگر نقل مى كند. او به نامه يا قتل و شدّت گرفتن و مدارا كردن نمى پردازد، بلكه مى نويسد:
... أرسل إلى عامله بالمدينة بإلزام الحسين وعبداللّه بن الزبير وابن عمر بالبيعة.13
اينان گروه هايى از تاريخ نگاران بودند كه به سه كيفيت به نقل اين مسئله تاريخى پرداخته اند.
عبارات مورّخانى كه دستور به قتل امام حسين عليه السلام را نقل مى كنند، گوناگون است. از طرفى آن چه مسلّم است، تاريخ نويسان سنّى ـ از ابن سعد به بعد ـ در نقلشان هيچ خبرى از دستور به قتل سيّدالشهداء عليه السلام در نامه يزيد به وليد، وجود ندارد. چرا؟
چون در آن هنگام، دستور قتل صادر نشده بود; از اين رو، بنا بر تحقيقات انجام شده، دستور كشتن آن حضرت از زمان نوشتن نامه يزيد به ابن زياد آغاز شده و قبل از اين فرمان، حكومت يزيد چنين دستورى صادر نكرده است; زيرا سياست حكومت بنواُميّه در رفتار با سيّدالشهداء عليه السلام از جهت مكانى متفاوت بود.
به عبارت ديگر، سياست آنان در داخل حجاز با سياستشان بيرون از حجاز (عراق) متفاوت بود. به همين جهت، آنان بنابراين سياست همين مقدار

تلاش می کردند تا آن حضرت از سرزمین حجاز خارج شوند و برخورد والی مدینه و نیز والی مکه بنا بر همین سیاست بوده است. آن گاه که حضرت خارج شدند، سیاست نیز تغییر کرد. اوّلین شاهد بر این مطلب، نامه ای است که یزید به ابن زیاد نوشته است.

یزید در این نامه به ابن زیاد این گونه نوشت:

... قد بلغنی أنّ أهل الکوفة قد کتبوا إلی الحسین فی القدوم علیهم وأنّه قد خرج من مکّة متوجّهاً نحوهم وقد بلی به بلدک من بین البلدان وأیّامک من بین الأیّام، فإن قتلته وإلاّ رجعت إلی نسبک وإلی أبیک عبید، فاحذر أن یفوتک;14

به من خبر رسیده که اهل کوفه حسین را به شهرشان دعوت کرده اند و او نیز از مکه به قصد اجابت دعوت آنان حرکت کرده است. زمان ولایت تو بر کوفه زمان امتحان توست، اگر او را کشتی که هیچ و گرنه اعلام می کنم که تو پدر و مادر درستی نداری و نسبت تو را به پدرت عُبید برمی گردانم و می گویم خودت و پدرت زیاد بن ابیه از آل قریش نیستید و نَسب سابق تو را که ولد الزنا هستی، به گوش همگان می رسانم. پس مبادا حسین، جان سالم به در برد.

یزید در این نامه بر نقطه ضعف عبیداللّه دست می گذارد; چرا که این فرد در جامعه آن روز به واسطه نسبتی که به ابوسفیان پیدا کرده بود، شرافت و عزّتی در نزد مردم به دست آورده بود. اگر چه قبیله ای که به آن منسوب شده بود، همان شجره خبیثه بود، ولی سرانجام در آن زمان بنواُمیّه عنوان و سمتی معروف بودند و هر چه بود، عبیداللّه را از ولد زنا بودن درمی آورد.

بلاذری در این باره می نویسد: یزید در نامه اش به ابن زیاد نوشت:

... بلغنی مسیر حسین إلی الکوفة وقد ابتلی به زمانک من بین الأزمان، وبلدک من بین البلدان، وابتلیت به من بین العمال، وعندها تعتق أو تعاود عبداً کما یعتبد العبید;15

... خبر حرکت حسین به کوفه به من رسیده است، در بین والیان، تو گرفتار امتحان شده ای. اگر حسین را کشتی، آقا، آزاده و شخصیتی محترم هستی وگرنه بر می گردی به همان نسب بی ارزش، گم نام، ولدالزنا و... .

طبرانی به سند خود روایت کرده می نویسد:

یزید در نامه ای به ابن زیاد نوشت: ... اگر حسین را نکشی به نسب سابق خود برخواهی گشت. از این رو، عبیداللّه بن زیاد، حسین علیه السلام را به قتل رساند و سر مبارک آن جناب را برای یزید فرستاد. وقتی یزید سر آن حضرت را دید، آن اشعار کفرآمیز را خواند.16

گفتنی است که آلوسی و علمای دیگری بر اساس همین اشعار به کفر یزید حکم می کنند که در آینده به طور کامل این مورد را بررسی خواهیم کرد.

اعلام رسمی قتل سیّدالشهداء علیه السلام و برنامه به شهادت رساندن آن حضرت از این جا شروع می شود و قبل از این به مدارا و برخورد با آرامش دستور داده می شد.

هیثمی با تصریح به صحّت سند این نامه روایت می کند، ابن عساکر در تاریخ مدینة دمشق، ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ابوالفرج ابن جوزی حنبلی در الردّ علی المتعصّب العنید، سیوطی در تاریخ الخلفاء...، همه و همه می نویسند: یزید در نامه اش به ابن زیاد دستور داد که حسین را به قتل برسان.17

بنابراین، پیروان ابن تیمیّه و احتیاطورزانی که درباره لعن یزید تقدّس میورزند، باید بدانند که یزید امام حسین علیه السلام را کشته است.

چگونه غزالی در احیاء علوم الدین درباره قاتل بودن یزید تردید کرده، احتیاط و تقدّس ورزیده و به خود اجازه نداده که یزید را لعن کند، در حالی که دانشمندان پیش از او و عالمان پس از او، همه نوشته اند که یزید در نامه اش به ابن زیاد دستور قتل امام حسین علیه السلام را صادر کرده است؟ به راستی، با این حال باز هم باید احتیاط کرد و لعن او را جایز ندانست؟ 1 . به زودی مدارک این حکم را ارائه خواهیم کرد.

2 . تاریخ یعقوبی: 2 / 241.

3 . الفتوح: 3 / 9.

4 . تاریخ طبری: 5 / 338.

5 . مقتل الحسین علیه السلام: 1 / 180.

6 . ر.ک: تاریخ مدینة دمشق: 59 / 154، العقد الفرید: 1078، البدایة والنهایه: 8 / 141.

7 . مقتل الحسین علیه السلام: 1 / 180.

8 . الطبقات الکبری شرح حال امام حسین علیه السلام: 55.

9 . انساب الاشراف (شرح حال امام حسن و امام حسین علیهما السلام): 159 ح 166.

10 . تاریخ مدینة دمشق: 14 / 206 و 207.

11 . تهذیب الکمال: 6 / 414.

12 . سیر اعلام النبلاء: 3 / 295.

13 . المختصر فی اخبار بنی البشر: 1 / 189.

14 . تاریخ یعقوبی: 2 / 241.

15 . انساب الاشراف: 3 / 160.

16 . المعجم الکبیر: 3 / 115 و 116، حدیث 2846.

17 . ر.ک: مجمع الزوائد: 9 / 139، تاریخ مدینة دمشق، شرح حال امام حسین علیه السلام، حدیث 259 ـ 260، سیر اعلام النبلاء: 9 / 139، الردّ علی المتعصب العنید: 49، تاریخ الخلفاء: 207.

نامه ابن عبّاس به یزید
شاهد دیگر آن که وقتی سیّدالشهداء علیه السلام از مکّه خارج شدند، ابن زبیردر مکّه آسوده شد و اعلام خلافت کرد و مشغول بیعت گرفتن از مردم شد. اما ابن عبّاس و شخصیت های دیگر با او بیعت نکردند.
چون یزید از این ماجرا آگاه شد، در نامه ای از ابن عبّاس به جهت بیعت نکردنش با ابن زبیر تشکّر کرد و نوشت: ... ابن عبّاس! تو با بیعت نکردنت رابطه خودت را با من حفظ کردی و خدا پاداش کسانی را که صله رحم می کنند، به تو بدهد و ما این لطف تو را فراموش نمی کنیم و به زودی محبّت تو را جبران خواهیم کرد.
یزید در ادامه نامه نوشت: از تو می خواهم حقیقت را به دیگر مردم بگویی و نگذاری که با ابن زبیر بیعت کنند; چرا که تو نزد مردم فردی مورد قبول هستی و از تو می پذیرند.
ابن عبّاس پاسخ ارزش مندی به نامه یزید داد. وی در پاسخ او نوشت:
أمّا بعد، فقد جاءنی کتابک، فأمّا ترکی بیعة ابن الزبیر فواللّه ما أرجو بذلک برّک ولا حمدک، ولکن اللّه بالّذی أنوی علیهم. وزعمت أنّک لست بناس برّی، فاحبس أیّها الإنسان! برّک عنّی فإنّی حابس عنک برّی.
وسألت أن أحبّب الناس إلیک... کیف؟ وقد قتلت حسیناً وفتیان عبدالمطّلب مصابیح الهدی ونجوم الأعلام،... فما أنسی من الأشیاء فلست بناس اطّرادک حسیناً من حرم رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله إلی حرم اللّه، وتسییرک الخیول إلیه، فمازلت بذلک حتّی أشخصته إلی العراق، فخرج خائف یترقّب، فنزلت به خیلک عداوةً منک للّه ولرسوله ولأهل بیته الّذین أذهب اللّه عنهم الرجس وطهّرهم تطهیراً... فاغتنمتم قلّة أنصاره واستئصال أهل بیته وتعاونتم علیه کأنّکم قتلتم أهل بیت من الشرک والکفر... .
وقد قتلت ولد أبی وسیفک یقطر من دمی، وأنت أحد ثاری،...;1
ای یزید!... این که من با ابن زبیر بیعت نکرده ام، به خدا سوگند! به جهت محبّت به تو نبوده است و خداوند به نیّت من آگاه است; تو دست نگه دار و به من خوبی نکن! چرا که از من خوبی نخواهی دید.
چگونه من از تو حمایت کنم؟ تو حسین علیه السلام و فرزندان خاندان عبدالمطّلب را که چراغ های هدایت و ستارگان دانش بودند، به قتل رسانده ای و همه اینان در عراق به دستور تو به قتل رسیده اند... .
هرگز فراموش نمی کنم که شما حسین علیه السلام را تحت تعقیب قرار دادید تا آن بزرگوار از حرم پیامبر خدا به مکّه فرار کند. او را فراری دادید تا از حجاز بیرون برود و وارد خاک عراق شود.

این کلمات، به نکات دقیق و ناگفته های عاشورا اشاره دارند; ناگفته هایی که از حقیقت ها و نکته هایی چنین ظریف و تاریخی سرچشمه می گیرند.
البته برخی از این مطلب تعجب خواهند کرد، ولی با تحمّل و دقّت، به این نکته ها و حقایق پی خواهند برد. آنان کاری کردند که سیّدالشهداء علیه السلام از حجاز خارج شود و آن حضرت را تعقیب کنند.
ابن عبّاس در ادامه می نویسد:
امام حسین علیه السلام را با خوف و ارعاب و نگرانی از حرم رسول خدا صلی اللّه علیه وآله خارج کردید، سربازان تو در آن جا به جهت دشمنی با رسول خدا صلی اللّه علیه وآله و اهل بیت او علیهم السلام، از فرصت استفاده کردند و با وجود کمی یاران او، همانند کشتار اهل شرک و کفر، آنان را به قتل رساندند!
ای یزید! بعد از این همه مصیبت، تو از من توقع محبّت داری؟
خون خاندان من از شمشیر تو می چکد و من باید از تو انتقام بگیرم.
نامه ای که ابن عبّاس به یزید نوشت، نکاتی در بر دارد که به دو نکته مهم آن اشاره می شود:
1 . یزید موجب شد که امام حسین علیه السلام مدینه را ترک گوید; چرا که سربازان حکومتی آن حضرت را تعقیب و تحت فشار قرار دادند;
2 . گرفتن انتقام از یزید، چون او قاتل امام حسین علیه السلام است.
این نامه از جمله اسناد تاریخی مهم، در داستان عاشوراست. 1 . تاریخ یعقوبی: 2 / 247 ـ 249، الکامل فی التاریخ: 4 / 127 و 128.

سخنرانی معاویه، فرزند یزید
یکی دیگر از شواهدی که قاتل بودن یزید را اثبات می کند، سخنرانی معاویه فرزند یزید است. وقتی یزید مرد، معاویة بن یزید که در توصیف او می گویند: جوان صالحی بوده، در نخستین سخنرانی خود گفت: پدرم قاتل حسین علیه السلام است(!)، جدّم غاصب خلافت بوده و من کاری به خلافت ندارم.
بعضی از نویسندگان ما گفته اند: او شیعه بوده است، به رغم این که مردم را به سوی امام سجّاد علیه السلام راهنمایی نکرده است. ولی نویسنده در شیعه بودن او تأمّل دارد. به هر حال، او خلافت را نپذیرفته است.
ابن حجر مکّی در کتاب الصواعق المحرقه که در دفاع از شیخین و ردّ بر شیعه نوشته، چنین می نگارد:
معاویة بن یزید به میان مردم نیامد و نماز جماعت به امامت او برگزار نشد و در امور حکومت دخالت نکرد و فقط چهل روز حاکمیّت داشت و از ویژگی هایی که بر خوبی او دلالت دارد، این است که وقتی بر فراز منبر رفت، گفت:
إنّ هذه الخلافة حبل اللّه وإنّ جدّی معاویة نازع الأمر أهله ومن هو أحقّ به منه علی بن أبی طالب، ورکب بکم ما تعلمون... ثم قلّد أبی الأمر وکان غیر أهل له ونازع ابن بنت رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله...;
همانا این خلافت، ریسمان الهی است و جدّم معاویه آن را به ناحق از علی بن ابی طالب گرفت و آن چه را می خواست انجام داد... سپس نوبت به پدرم رسید که او نیز اهلیّت تصدّی خلافت را نداشت و با فرزند دختر رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله به دشمنی پرداخت... .
او در حالی که گریه می کرد، افزود:
إنّ من أعظم الأمور علینا علمنا بسوء مصرعه وبئس منقلبه، وقد قتل عترة رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله، وأباح الخمر وخرّب الکعبة... فشأنکم أمرکم. واللّه لئن کانت الدنیا خیراً... ولئن کانت شرّاً فکفی ذرّیة أبی سفیان ما أصابوا منها;1
یزید عترت رسول خدا صلی اللّه علیه وآله را به قتل رساند، شرب خمر را مباح کرد و کعبه را تخریب نمود، او اهل جهنم است و بر ما بسیار دشوار است... .
بنابراین سخنرانی، فرزند یزید به قاتل بودن پدرش اقرار کرده است. او حتی به نتیجه این جنایت که ورود به دوزخ است نیز اعتراف کرده و بعد هم

دست از خلافت برداشته و گفته است: خودتان می دانید و من به خیر و شر حکومت کاری ندارم. 1 . الصواعق المحرقه: 134.

اقرار ابن زیاد

شاهد دیگر بر این موضوع اقرار خود ابن زیاد است. وی می گوید:

وأمّا قتلی الحسین، فإنّه أشار إلیّ یزید بقتله أو قتلی، فاخترت قتله...;

من بین دو امر مخیّر بودم; یا حسین را بکشم و یا خودم کشته شوم، پس من قتل او را برگزیدم.1

به راستی کجا هستند کسانی که ادّعا می کنند که این جنایت ها بدون علم و اطّلاع یزید بوده است؟ یا آن که می گویند: ما در قاتل بودن یزید تردید داریم(!)

از این رو، پاسداری از حریم عاشورا وظیفه و تکلیف ما است; چرا که ائمّه اطهار سلام اللّه علیهم به حفظ این روز اهمیت فراوانی می دادند و مراجع تقلید بزرگ نیز که پیرو مکتب اهل بیت علیهم السلام هستند به پیروی ائمّه علیهم السلام در خیابان ها با سر و پای برهنه به راه می افتادند.2

بنابراین، کسانی که با شعائر حسینی مبارزه می نمایند و در بعضی از کارها در این باره خدشه می کنند، یا نادان هستند و یا با برخی از بیگانگان ارتباط دارند و از این رو، مسئولیت ما سنگین تر می شود. 1 . الکامل فی التاریخ: 4 / 140.

2 . حضرت آیة اللّه بروجردی رحمه اللّه از گِل پای عزاداران سیّدالشهداء علیه السلام به چشم هایش زد و ناراحتی چشم ایشان به گونه ای برطرف شد که تا آخر عمر به راحتی می دیدند و با آن کهولت سن به عینک نیازی نداشتند.

شادی یزید در شهادت حضرت مسلم

شاهد دیگری در این زمینه وجود دارد که همه مدارک و منابع تاریخی بدان اشاره کرده اند; پس از آن که ابن زیاد به دستور یزید، مسلم و هانی بن عروه را به شهادت رسانید، سر مطهّر آن دو بزرگوار را به شام فرستاد و یزید نامه تشکّری برای ابن زیاد فرستاد و اظهار سرور نمود.1 1 . انساب الاشراف: 2 / 78، جمل من انساب الاشراف: 2 / 335، تاریخ طبری: 5 / 357، المنتظم: 5 / 325، الفتوح: 5 / 60، تهذیب التهذیب: 2 / 349، تهذیب الکمال: 6 / 423، الاخبار الطوال: 233، السیرة النبویة ابن حبّان: 2 / 307 و... .

فرستادن سرهای مطهّر به یزید
پنجمین شاهد این است که ابن زیاد پیش از این که سر مطهّر امام حسین علیه السلام را به شام بفرستد، زحر بن قیس1 را نزد یزید فرستاد تا به او خبر دهد.2
خدا هرگز ابن تیمّیه را نبخشد و نخواهد بخشید. او می گوید که اصلاً اسارتی در کار نبوده(!) و سر مطهّر امام حسین علیه السلام را در شهرها نگردانده اند و به شام نبرده اند. در حالی که ابن سعد با سند خودش از فرد بزرگی به نام زر بن حبیش نقل می کند که نخستین سری که روی نیزه رفت، سر مطهّر سیّدالشهداء علیه السلام بوده است.3
بلاذری در این باره می نویسد:
نصب ابن زیاد رأس الحسین بالکوفة وجعل یدار به فیها. ثمّ دعا زحر بن قیس الجعفی فسرّح معه برأس الحسین ورؤوس أصحابه وأهل بیته إلی یزید بن معاویة...;4
ابن زیاد سر سیّدالشهداء علیه السلام را در کوفه نصب کرد... سپس زحر بن قیسجعفی را به همراه سر مطهّر امام حسین علیه السلام و سرهای اصحاب آن حضرت را به همراهی اهل بیت ایشان، برای یزید بن معاویه فرستاد.
ابن کثیر که از شاگردان ابن تیمّیه است، در این باره می نویسد:
ثمّ امر ـ ابن زیاد ـ برأس الحسین علیه السلام فنصب بالکوفة وطیف به فی أزقتها ثمّ سیّره مع زحر بن قیس و... فخرجوا حتّی قدموا بالرؤوس کلّها علی یزید بن معاویة;5
طبق دستور ابن زیاد سر مطهّر امام حسین علیه السلام را در کوفه نصب کردند و در کوچه های کوفه گرداندند. سپس به همراه زحر بن قیس با سایر سرهای اصحاب به سوی یزید فرستادند... و آن ها از کوفه خارج شدند تا این که بر یزید بن معاویه وارد شدند. 1 . در ضبط اسامی کسانی که در کربلا در هر دو طرف بوده اند اشکالاتی رخ داده است. مثلاً نام زحر بن قیس را بعضی زجر بن قیس ضبط کرده اند که احوالات او در تاریخ مدینة دمشق موجود است. (مختصر تاریخ مدینة دمشق: 9 / 329).
2 . الطبقات الکبری: شرح حال امام حسین علیه السلام، 81 و 82 ، تاریخ طبری: 5 / 506 ، الکامل فی التاریخ: 4 / 87 ، سیر اعلام النبلاء: 3 / 317.
3 . الطبقات الکبری، شرح حال امام حسین علیه السلام: 81 .
4 . انساب الاشراف (شرح حال امام حسن و امام حسین علیهما السلام):

217، حديث 214.
5 . البداية والنهايه: 8 / 191.

اسارت کودکان و بانوان حرم و ارسال آنان به یزید
ششمین شاهد بر این که یزید حکم قتل امام حسین علیه السلام را صادر کرد، فرمانی است که در اسارت اهل حرم صادر نمود.
طبری می نویسد: از جانب یزید نامه ای رسید که اسیران را به سوی او بفرستند. از این رو، عبیداللّه بن زیاد، مخفر بن ثعلبة و شمر بن ذی الجوشن را به نزد خود خواست و گفت: زنان و کودکان را به همراه سر حسین به سوی امیرالمؤمنین (یزید بن معاویه) ببرند. سپس آنان خارج شدند تا این که به یزید رسیدند... وقتی یزید به سر امام حسین علیه السلام نگاه کرد، این بیت شعر را خواند:
یفلّقن هاماً من رجال أعزّة *** علینا وهم کانوا أعق وأظلما;1
سرهایی از پیشوای بزرگان و عزیزان جدا شد که آنان از فرمان ما سرپیچی نمودند.
ابن سعد در این باره می نویسد:
قدم رسول من قبل یزید بن معاویة یأمر عبیداللّه أن یرسل إلیه بثقل الحسین ومن بقی من ولده وأهل بیته ونسائه...;2
فرستاده ای از جانب یزید به عبیداللّه امر کرد که سر حسین و خانواده ای را که از او باقی مانده اند، به سوی یزید بن معاویه بفرستد.
ابن جوزی نیز چنین مطلب را نقل می کند.3
شهاب الدین آلوسی که در حدود دویست سال بعد از واقعه کربلا زندگی می کرده، در این زمینه می گوید: اسیران را نزد یزید آوردند. او در حالی اطفال و بانوان خاندان امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام را می دید که سرهای به نیزه زده شده در کنار آنان بود. کلاغی در آن جا سر و صدا کرد، یزید این اشعار را در آن حال سرود:
لمّا بدت تلک الحمول وأشرفت *** تلک الرؤوس علی ربی جیروننعق الغراب فقلت: نح أو لا تنح *** فلقد قضیت من النبی دیونی4
آنان تصریح می کنند که با ورود اسیران اهل بیت علیهم السلام و سرهای شهیدان کربلا یزید اظهار سرور و شادمانی کرد و به همین مناسبت، مجلس شراب برپا کرد.
ابن سعد در الطبقات الکبری به این موضوع می پردازد و می افزاید که یزید با چوب خیزران به دو لب امام حسین علیه السلام می زد و این شعر را می خواند:
یفلّقن هاماً من رجال أعزّة *** علینا وهم کانوا أعق وأظلمامردی از انصار در آن مجلس بود، او به یزید رو کرد و گفت:

ارفع قضیبک هذا، فإنّی رأیت رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله یقبّل الموضع الّذی وضعته علیه;5
چوب را کنار بگذار، همانا دیدم رسول خدا صلی اللّه علیه وآله آن موضعی را که تو با چوب می زنی می بوسید!
این مطلب را طبری، بلاذری، ابن جوزی که دشمنی فراوانی با اهل بیت علیهم السلام دارد و سخنان بسیاری علیه ائمّه علیهم السلام گفته است، نقل کرده اند.6 ابن جوزی در این باره می نویسد:
آن گاه که سرها را به شام آوردند، یزید مجلسی برپا کرد و بزرگان اهل شامرا دعوت کرد و آنان نزد او بودند که با چوب بر آن سر می زد و می گفت:... .7
ابن سعد در الطبقات الکبری می نویسد:
ثمّ أُتی یزید بن معاویة بثَقَل الحسین ومن بقی من أهله ونسائه، فأُدخلوا علیه قد قرنوا فی الحبال، فوقّفوا بین یدیه;8
اسیران را در حالی که با طناب دست هایشان را بسته بودند، در مقابل یزیدایستاندند.
این حقایق تاریخی را خود اهل سنّت نوشته اند. پس با وجود آن که سیّد ابن طاووس رحمه اللّه در اللهوف، شیخ صدوق رحمه اللّه در فلان کتاب، علاّمه مجلسی رحمه اللّه در بحار الأنوار این حقایق را نقل کرده اند، این مطالب تاریخی مخصوص شیعیان نیست; بلکه کسانی که هیچ ارتباطی با اهل بیت علیهم السلام ندارند نیز وقایع رخ داده را تا آن جایی که می توانسته اند نقل کرده اند.
آری، خدا نخواسته این حقایق مخفی بماند. خدا نخواسته ظلمی که در کربلا به سیّدالشهداء علیه السلام به وقوع پیوسته، مخفی بماند. این اراده الهی است که نمی گذارد این نور خاموش شود و ما باید ابزار وادوات اجرا شدن خواسته حق تعالی را فراهم کنیم; چرا که (وَیَأْبَی اللّهُ إِلاّ أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ).9
ذهبی اسارت خاندان پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله و صحنه دل خراش مجلس یزید را به تصویر می کشد و می نویسد:
اسیران را به نزد یزید فرستادند... امام سجّاد علیه السلام در زنجیر بود. در دست یزید چوب... و می گفت:... .
در این هنگام امام سجّاد علیه السلام این آیه از قرآن را تلاوت فرمودند:
(ما أَصابَ مِنْ مُصیبَة فِی الْأَرْضِ وَلا فی أَنْفُسِکُمْ إِلاّ فی کِتاب مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها).10
این امر بر یزید گران تمام شد; چرا که او به شعر تمثیل می کرد و امام سجّاد علیه السلام به آیه قرآن. یزید به ناچار در پاسخ آن حضرت، این آیه را خواند: (وَما أَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَة فَبِما کَسَبَتْ أَیْدیکُمْ وَیَعْفُوا عَنْ کَثیر).11

کنایه از این که آن چه بر سر حسین آمده، به دلیل عملش بوده است.
امام سجّاد علیه السلام فرمودند: اگر رسول خدا صلی اللّه علیه وآله ما را در این وضعیّت مشاهده می کرد، ما را از این غل و زنجیرها آزاد می نمود.12
آیا این قضایا را شیعیان ساخته اند؟
هرگز این طور نیست. این که بزرگان از علمای شیعه بر فراز منبرها مطالبی در شهادت سیّدالشهداء علیه السلام می گویند، همه و همه حق است و کسی نباید تشکیک کند.
طبری در این باره می نویسد: اسیرانی را که شامل زنان و کودکان بودند، در حالی که وضع بسیار نامناسب داشتند، در نزد یزید حاضر کردند.
فاطمه بنت علی گفت: زمانی که ما در مجلس یزید بودیم، او در حق ما دل سوزی نمود و امر کرد که به ما چیزی بدهند و لطفی در حق ما کرد. سپس مردی از اهل شام برخاست و به نزد یزید رفت و به من اشاره کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین! این زن را به من ببخش و هدیه کن(!)
چنان بدن من به لرزه افتاد و ترس تمام وجودم را فرا گرفت که از نگرانی لباس خواهرم زینب علیها السلام را که از من بزرگ تر بود گرفتم.
خواهرم زینب علیها السلام به آن مرد گفت:
کذبت واللّه ولؤمت، ما ذلک لک وله;
چنین حقّی نه برای تو و نه برای یزید وجود دارد.
یزید از این جمله ناراحت شد و گفت: دروغ گفتی، به خدا سوگند! این ها اسیر و مملوک من هستند(!)
حضرت زینب علیها السلام فرمود:
کلاّ واللّه، ما جعل اللّه ذلک لک إلاّ أن تخرج من ملّتنا وتدین بغیر دیننا;
هرگز! به خدا سوگند! خداوند برای تو چنین حقّی قرار نداده است... .
یزید با ناراحتی پاسخ داد: همانا تو، پدر و برادر تو از دین خدا خارج شده اید(!)
خواهرم گفت:
بدین اللّه ودین أبی ودین أخی وجدّی اهتدیت أنت وأبوک وجدّک;
تو و پدرت (معاویه) و پدر بزرگت (ابوسفیان) به وسیله دین خدا که همان دین پدرم، برادر و جدّم بود، از گم راهی به هدایت راهنمایی شدید.
یزید گفت: ای دشمن خدا! دروغ می گویی(!)
زینب سلام اللّه علیها پاسخ داد:
أنت أمیر مسلّط، تشتم ظالماً وتقهر بسلطانک;13
هم اکنون تو بر ما سلطه داری و ما زیر دست تو هستیم.
این حقایق و اسارت بانوان و کودکان اهل بیت علیهم السلام از کتاب های کهن اهل سنّت بیان شد تا سرّ و راز آمدن زنان و کودکان با سیّدالشهداء

علیه السلاممشخص شود.
گفتنی است که رجوع شیعیان به کتاب های اهل سنّت دو دلیل دارد:
1 . دفع شبهات و اتّهامات اهل تسنّن که با نگاه به کتاب های خودشان به ناچار باید پاسخ را بپذیرند;
2 . برای این که همگان بدانند این اتّفاقات و قضایا در کتاب های شیعی و سنّی موجود است.
البتّه گفتنی است که عالمان سنّی تمام قضایایی را که در تاریخِ اهل بیت علیهم السلام اتفاق افتاده، نقل نکرده اند و تمام رخ دادها را نیاورده اند.
به اعتقاد نویسنده، آنان در دو قضیه، تمام آن چه را پیش آمده، نگفته و نقل نکرده اند.
الف) قضیّه صدیقه طاهره سلام للّه علیها;
ب) کیفیت رخ دادهای کربلا.
البتّه از سویی ما هر مطلبی را که در کتاب های سنّی آمده، به طور کلی صحیح نمی دانیم.
پس ما به دلیل الزام خصم و اسکات مخالفان مکتب خود به کتاب های دیگران مراجعه می کنیم و گرنه دانشمندان مذهب ما در نقل و حفظ حقایق تاریخی و غیر تاریخی زحمت های بسیار کشیده اند و نقل آنان برای ما بر نقل دیگران مقدّم است. امّا چه کنیم که دشمنان دین در مقالات و سایت های خود، به اعتقادات ما حمله می کنند و وظیفه ما حفظ این باورهاست. 1 . تاریخ طبری: 5 / 463.
2 . الطبقات الکبری: 81 .
3 . الردّ علی المتعصّب العنید: 56 .
4 . روح المعانی: 26 / 72.
5 . الطبقات الکبری: 82 .
6 . تاریخ طبری: 5 / 463، انساب الاشراف: 219، ح 217.
7 . الردّ علی المتعصّب العنید: 57 ـ 59.
8 . الطبقات الکبری: 83 .
9 . سوره توبه: آیه 32.
10 . سوره حدید: آیه 22.
11 . سوره شوری: آیه 30.
12 . تاریخ الاسلام، حوادث 61 ، مختصر تاریخ مدینة دمشق: 20 / 353.
13 . تاریخ طبری: 5 / 461 و 462، البدایة والنهایه: 8 / 194، «... ثمّ دعا بالنساء والصبیان فأجلسوا بین یدیه، فرأی هیئة، فقال: قبّح اللّه ابن مرجانة... عن فاطمة بنت علی قالت: لمّا أجلسنا بین یدی یزید بن معاویة رقّ لنا وأمر لنا بشیء وألطفنا. قالت: ثمّ إنّ رجلا من أهل الشام أحمر قام

إلى يزيد فقال: يا اميرالمؤمنين! هب لى هذه. يعنينى...» (الردّ على المتعصّب العنيد: 60 .).

سرافکندگی یزید و دگرگونی شهر دمشق

مدتی نگذشت که تحوّلی عجیب در شهر دمشق رخ داد و یزید، در زمان کوتاهی پس از ورود اسیران، ناگزیر به پشیمانی و ندامت پرداخت.

چه عواملی موجب سرافکندگی یزید شد؟ عواملی که یزید را به سرافکندگی واداشت، عبارتند از:

1 . قرآن خواندن سر مطهّر سیّدالشهداء

یکی از این عوامل قرائت قرآن توسط سر مطهّر حضرت سیّدالشهداء علیه السلام بود. ابن عساکر که خود از اهل شام است، می گوید: سه روز سر مطهر امام حسین علیه السلام را در شهر شام بر محلّی نصب کردند و از آن سر مطهّر آیه شریفه (أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْکَهْفِ وَالرَّقیمِ کانُوا مِنْ آیاتِنا عَجَبًا)1 شنیده می شد.2

ممکن است این مطلب، برخی از شیعیان را که از جهت فکری و عقیدتی ضعیف هستند، به تعجّب وا دارد و برایشان بعید و دور از ذهن باشد که چگونه سر بریده سیّدالشهداء علیه السلام قرآن تلاوت می کند؟ به راستی چرا باید بعضی این گونه فکر کنند؟

آری، روزگار کاری کرده که اگر روایتی از شیخ صدوق، علاّمه مجلسی، شیخ طوسی رحمهم اللّه به برخی از مردم برسد، باور نمی کنند، یا برایشان سخت است که بپذیرند، امّا همین که بگوییم این مطلب را فلان عالم سنّی نقل کرده، با کمال تعجّب، می پذیرند(!) 1 . سوره کهف: آیه 9.

2 . مختصر تاریخ مدینة دمشق: 25 / 274.

2 . سخنرانی امام سجّاد در مسجد شهر دمشق

دومین عامل در هشداری مردم شام و سرافکندگی یزید، خطبه ای بود که امام سجّاد علیه السلام در مسجد شهر دمشق بیان فرمودند. ابن اعثم کوفی(درگذشته 304) و هم عصر او طبری و خوارزمی، این خطبه معروف را نقل کرده اند.1 1 . الفتوح: 5 / 154 ـ 155، مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی 2 / 76 ـ 78.

3 . شهر دمشق و سه روز عزای عمومی

با نگاه به دو عامل یادشده، وضع عمومی شهر دمشق دگرگون شد و کار به جایی رسید که بلاذری، ابن سعد، طبری و دیگران نقل کرده اند که یزید دستور داد که بانوان اهل بیت علیهم السلام را به منزل خودش ببرند و زنان آل ابوسفیان از آن خانم ها استقبال کنند و در مصیبت شهادت سیّدالشهداء علیه السلام به نوحه سرایی و عزاداری بپردازند. سپس سه روز بر امام حسین علیه السلام و یاران شهید آن حضرت اقامه عزا کردند.

بلاذری می افزاید:

إنّ عاتکة ابنة یزید ـ وهی أمّ یزید بن عبدالملک ـ أخذت رأس الإمام الحسین علیه السلام فغسلته ودهّنته وطیبته...1;

عاتکه دختر یزید و مادر یزید بن عبدالملک سر مطهّر امام حسین علیه السلام را شست و شو داد و با روغن و بوی خوش آن را معطّر نمود... . 1 . انساب الاشراف: 221 ح 217، الطبقات الکبری: 83 ، تاریخ طبری: 5 / 462، البدایة والنهایه: 5 / 198.

در این منابع آمده است: «إنّ یزید أمر بالنساء فادخلن علی نسائه فی داره الّتی یسکنها، فاستقبلهنّ نساء آل أبی سفیان یبکین وینحْنَ علی الحسین علیه السلام، فما بقیت منهنّ امرأة إلا تلقّتهنّ تبکی وتنتحب، ثمّ أقمن المناحة علی الإمام ومن استشهد معه ثلاثة أیّام...».

امام سجّاد و استدلال به شأن نزول آیه مودّت
پیش تر بیان شد که امام سجّاد علیه السلام در مسجد دمشق خطبه مهمّی ایراد کرد. افزون بر آن، امام سجّاد علیه السلام در پاسخ به مردی شامی که به حضرت گفت: خدای را سپاس که شما را از بین برد و به بیچارگی کشانید و فتنه را از میان برداشت، فرمودند:
أقرأت القرآن؟آیا قرآن خوانده ای؟
گفت: آری.
فرمود: آیا سوره «آل حم» را خوانده ای؟
گفت: قرآن خوانده ام، ولی این سوره را نخوانده ام.
فرمود: آیا این آیه را خوانده ای که خداوند متعال می فرماید:
(قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی)؟1
گفت: آیا شما، مصداق این آیه هستید؟
فرمود: آری.2 1 . سوره شوری: آیه 23.
2 . تفسیر طبری: 25 / 16، بحر المحیط: 7 / 516، الدر المنثور: 6 / 6 و 7، روح المعانی: 25 / 31 و 32.

سخنان امام سجّاد با منهال
ابن اعثم می نویسد: روزی امام سجّاد علیه السلام در بازار شهر دمشق در حرکت بودند که با منهال بن عمرو صائبی رو به رو شدند. منهال به آن جناب گفت: ای فرزند رسول خدا! چگونه ایّام را سپری می کنید؟
حضرت فرمودند:
أمسینا کبنی إسرائیل فی آل فرعون; یذبّحون أبناءهم ویستحیون نساءهم.
یا منهال! أمست العرب تفتخر علی العجم لأنّ محمّداً منهم، وأمست قریش تفتخر علی سائر العرب بأنّ محمّداً منها، وأمسینا أهل بیت محمّد ونحن مبغوضون مظلومون مقهورون مقتّلون مثبورون مطرودون. فإنّا للّه وإنّا إلیه راجعون، علی أمسینا فیه یا منهال;1
روزگار ما، همانند بنی اسرائیل در نزد آل فرعون سپری می شود; فرزندان ما را کشتند و بانوان ما را اسیر کردند.
ای منهال! افتخار عرب بر غیر عرب آن است که محمّد ـ رسول خدا صلی اللّه علیه وآله ـ عرب است و فخر قریش بر دیگر عرب ها به وجود پیامبر صلی اللّه علیه وآله است و ما نیز اهل بیت همان پیامبریم که مورد بغض، ظلم، قهر، قتل... قرار گرفتیم. «إنّا للّه وإنّا إلیه راجعون» بر آن چه در این ایّام بر ما سپری شد.
بنابراین، همه این عوامل:
قرآن خواندنِ سر مبارک سیّدالشهداء علیه السلام;
خطبه امام سجّاد علیه السلام;
استدلال امام سجّاد علیه السلام به آیه قرآن;
اقامه عزا و نوحه توسط بانوان و
سخنان امام سجّاد علیه السلام با منهال،
موجب ندامت و اظهار پشیمانی یزید شد. 1 . الفتوح: 5 / 155 و 156.

مجلس یزید و اعتراض صحابی رسول خدا

پیش تر اشاره شد که یزید با ورود اسیران اهل بیت علیهم السلام و سر مطهّر حضرت سیّدالشهداء علیه السلام و سرهای دیگر شهیدان، مجلس عمومی و بزم شرابی راه انداخت و با چوب خیزران بر لب و دندان امام حسین علیه السلام می زد. ناگاه ابوبرزه اسلمی انصاری برخاست و به یزید گفت: آیا به لب و دندانی چوب می زنی که جایگاهش پرارزش و گرانقدر است؟! همانا خودم دیدم که رسول خدا صلی اللّه علیه وآله آن جا را می بوسید. بدان ای یزید که روز قیامت، ابن زیاد تو را شفاعت می کند و شفیع حسین در روز جزاء، محمد صلی اللّه علیه وآله است.

در این هنگام یزید برخاست و مجلس را ترک کرد.1 1 . الکامل فی التاریخ: 4 / 85 .

سر مطهّر امام حسین در شام و سخن یکی از تابعین
خالد بن غفران که از شخصیت های شام بوده، در آن زمان از بزرگان تابعین به شمار می رفت. ابن عساکر می گوید: زمانی که سر مطهّر امام حسین علیه السلام را وارد شام کردند، خالد بن غفران مخفی شد. حدود یک سال به دنبال او گشتند تا او را یافتند. از وی پرسیدند که چرا گوشه گیری می کنی و جدایی از مردم را برگزیده ای؟
در جواب گفت: مگر نمی بینید چه بر سر ما آمده؟ آن گاه این ابیات را خواند:
جاؤوا برأسک یابن بنت محمّد! *** مترمّلا بدمائه ترمیلاوکأنّما بک یابن بنت محمّد! *** قتلوا جهاراً عامدین رسولا
قتلوک عطشاناً ولم یترقّبوا *** فی قتلک التنزیل والتأویلا
ویکبّرون بأن قُتلتَ وإنّما *** قتلوا بک التکبیر والتنزیلا1 1 . مختصر تاریخ مدینة دمشق: 7 / 392.

اوضاع شهر دمشق به روایت تاریخ نگاران
آری، قضایایی که در شام اتّفاق افتاد و علاوه بر آن، اشعار کفرآمیزی که یزید خواند و حرکات ناپسندی که با اسیران و سر مطهّر امام حسین علیه السلامداشت، موجب شد در اندک زمانی عموم مردم از حقایق به وجود آمده با خبر شوند و یزید به ناچار اظهار سرور و شادی را به حزن و اندوه تبدیل کند. تاریخ نگاران به این دگرگونی اشاره کرده و آن را نقل نموده اند. طبری در این باره می گوید:
وقتی ابن زیاد سر مطهّر امام حسین علیه السلام را همراه اسیران اهل بیت علیهم السلام به شام فرستاد، یزید در ابتدا خیلی خوش حال شد و از ابن زیادی که محبّتی به او نداشت، بسیار راضی و خشنود شد، ولی مدّت کمی نگذشت که از این قتل پشیمان شد.1
ذهبی نیز همین مطلب را از طبری نقل می کند و به نقل او خرده نمی گیرد.
در آغاز امر خوش حالی یزید از این کشتار و جنایت به اندازه ای بود که حقوق ابن زیاد را افزایش داد(!) در این باره ابن اثیر می نویسد: وقتی سر امام حسین علیه السلام را به نزد یزید آوردند، مقام و جایگاه ابن زیاد به حدّی نزد او نیکو شد که او از روی خوش حالی حقوق ابن زیاد را افزایش و پاداشی به او داد. دیری نپایید که مردم یزید را به جهت این عمل لعن و دشنام می دادند و این خشم مردم موجب پشیمانی یزید شد.2
جلال الدین سیوطی چنین می نویسد: زمانی که حسین علیه السلام و فرزندان پدرش ـ یعنی برادرانش ـ کشته شدند و ابن زیاد سر آنان را برای یزید فرستاد، یزید در آغاز به شادی و اظهار سرور پرداخت، سپس از این کشتار مسلمانان پشیمان شد و اظهار ندامت کرد; چرا که مردم از او بی زاری جستند و این حق مردم بود که از یزید خشمگین شوند.3
این چنین، راز همراهی خانواده و کودکان امام حسین علیه السلام در کربلاروشن می شود. امام حسین علیه السلام با وجودی که می دانست به شهادت می رسد، بانوان و کودکان را به همراه برد تا بعد از او با اسارت آنان حقایق مخفی نماند و بر همگان آشکار شود.
بنا بر آن چه بیان شد نقش یزید در جریان کربلا مشخص و روشن گشت.
1 . تاریخ طبری: 5 / 506 .
2 . الکامل فی التاریخ: 4 / 87 .
3 . تاریخ الخلفاء: 208.

بخش سوم: نقش اهل کوفه در شهادت امام حسین علیه السلام

بخش سوم نقش اهل کوفه در شهادت امام حسین علیه السلام کوفیان دعوت کننده امام حسین

پیش تر اشاره شد که گروهی از مردم کوفه با نوشتن نامه هایی یا با فرستادن نماینده، امام حسین علیه السلام را به کوفه دعوت کردند و بر این امر اصرار ورزیدند. در این بخش، به شناسایی و بررسی آن افراد می پردازیم. اکنون این پرسش مطرح است که آیا دعوت کنندگان، شیعیان حقیقی و راستین اهل بیت علیهم السلام بوده اند؟! اگر از شیعیان بوده اند عاقبت و سرانجام آن ها چه شده است؟

وهّابیان و پیروانشان از این پرسش استفاده کرده و می گویند: خود شیعیان حسین بن علی علیهما السلام را دعوت کردند و همان شیعیان او را کشتند و هم اکنون برای او عزاداری می کنند(!)

این سخن شبهه ای بیش نیست که بایستی با تحقیق و بررسی پاسخ داده شود و مشخص شود که چه کسانی امام حسین علیه السلام را به کوفه دعوت کردند؟

البته مراد از دعوت کنندگان همان شخصیت ها، اشراف و افراد موجّه شهر کوفه هستند، نه افراد عادی قبیله ها.

به راستی فراخوانان امام حسین علیه السلام به کوفه چه کسانی بوده اند؟

این پرسش را با نگاهی به اوضاع آن روز کوفه بررسی و پاسخ می گوییم.

وضعیت کوفه نابه سامان بود. نعمان بن بشیر طبق دستوری که داشت با مردم به مدارا رفتار می کرد و فضایی امن برای همه ایجاد نموده بود، به گونه ای که اصحاب حضرت مسلم علیه السلام رفته رفته مشخص و شناسایی شدند.

در چنین شرایطی، یزید با سرجون به مشورت پرداخت. او به یزید گفت: اگر پدرت زنده شود و به تو دستوری دهد از آن اطاعت می کنی؟

یزید گفت: آری!

در این هنگام سرجون نامه ای از معاویه را بیرون آورد و به یزید نشان داد که معاویه حکم ولایت کوفه را به خط خود برای عبیداللّه بن زیاد نوشته بود که در وقت مناسب، سرجون آن را به یزید بدهد. این مطلب در مدارک و منابع فراوانی آمده است.1

یکی از شواهد ما بر این ادّعا که شهادت امام حسین علیه السلام بنا بر نقشه پیشین معاویه بوده، همین نامه سرجون و اتّفاقات بعد از آن است.

یزید پس از دریافت نامه پدر، ابلاغ حکم پدرش را به همراه نامه ای برای ابن زیاد فرستاد. در آن نامه نوشت: یا مسلم را دست گیر می کنی و برای

من می فرستی و یا او را به قتل می رسانی.
از سویی، نعمان والی سابق کوفه، محترمانه به طرف شام حرکت کرد. وقتی به شام رسید، یزید او را به منصب ریاست قوه قضائیه شام منصوب کرد و حال آن که اگر نعمان در وظایف خود در کوفه سهل انگاری کرده بود، باید او را سرزنش و بازخواست می کرد، نه این که به او مقام دیگری بدهند و بعد از مدتی به عنوان والی شهر حمص منصوب گردد.
ذهبی در معرفی نعمان می نویسد: او از یاران نزدیک و همراهان معاویه بود و بعد از این که او را از ولایت کوفه عزل کردند، نزد یزید محترم و از جایگاه خاصی برخوردار بود.2
آیا از همه این امور نمی توان حدس زد که برخورد ملایم نعمان با حضرت مسلم علیه السلام و یارانش از روی نقشه و برنامه از قبل تعیین شده بود؟ 1 . ر.ک: جمل من انساب الاشراف: 2 / 335، تاریخ طبری: 5 / 356، الفتوح: 5 / 60، العقد الفرید: 4 / 377، مقتل الحسین علیه السلام: 1 / 198، البدایة والنهایه: 8 / 152، تاریخ ابن خلدون: 3 / 22، الاصابه: 1 / 332، تهذیب التهذیب: 2 / 349، الامامة والسیاسه: 2 / 8 (در این منبع نامی از سرجون به میان نیامده است); الکامل فی التاریخ: 4 / 22، تهذیب الکمال: 6 / 423.
2 . تاریخ الاسلام: حوادث 61 ـ 80 ، 261 ش 115.

امان نامه عمرو بن سعید والی مکّه

زمانی که سیّدالشهداء علیه السلام می خواستند از مکه خارج شوند، عمرو بن سعید به آن حضرت نامه ای نوشت و حضرتش را نصیحت نمود که اگر خوف داری و می ترسی من به تو امان می دهم و تو از اهل شقاق و جدایی و فتنه گری نباش(!)1

این امان نامه به درخواست محمّد بن حنفیّه ـ و یا عبداللّه بن جعفر ـ از جانب عمرو برای سیّدالشهداء علیه السلام نوشته شده بود. عجیب این که وقتی آن حضرت به این نامه اعتنایی نکردند و به راهشان ادامه دادند، همین فرد با این دل سوزی ظاهری اش، در نامه ای به ابن زیاد نوشت: حسین به عراق می آید و آن چه را باید انجام دهی، انجام بده(!) 1 . الطبقات الکبری: 59، مختصر تاریخ مدینة دمشق: 7 / 141، البدایة والنهایه: 8 / 163، تهذیب الکمال: 6 / 418.

امام حسين و خبر دادن از شهادت خويش
حضرت سيّدالشهداء عليه السلام همواره از شهادت خويش خبر مى دادند و هميشه اين معنا از سخنان آن حضرت فهميده مى شد كه «مرا به قتل مى رسانند». آن جناب در مدينه دو بيت شعر خواندند كه به گونه واضح بيان گر شهادت ايشان بود و همواره خود را به يحيى بن زكريّا عليهما السلام تشبيه مى كردند و مى فرمودند:
إنّ من هوان الدنيا على اللّه أنّ رأس يحيى اُهدى إلى بغىٍّ من بغايا بنى إسرائيل.1 1 . مناقب آل ابى طالب: 4 / 92.

تعبیر خواب های امام حسین
امام حسین علیه السلام در طول این مسیر خواب هایی تعریف می کردند که وقتی سؤال می شد آن خواب چه بود، می فرمود:
رأیت هاتفاً یقول: أنتم تسرعون والمنایا تسرع بکم إلی الجنّة...;1
هاتفی را دیدم که می گفت: شما به سرعت پیش می روید و مرگ به سرعت شما را به سوی بهشت می برد... .
در خوابی دیگر حضرت فرمود:
رأیت کلاباً تنهشنی أشدّها علیّ کلب أبقع;2
در خواب سگانی را دیدم که بر من حمله می کردند... .
این خواب حضرت بر شمر بن ذی الجوشن تعبیر شد و این مطلب را حضرت به خود او نیز یادآور شدند.
عدّه ای از امام حسین علیه السلام عذرخواهی کردند و از همراهی حضرت سر باز زدند. حضرت در پاسخ ایشان فرمودند:
از این جا دور شوید! چرا که هر کس صدای غربت ما را بشنود، یا سیاهی جمعیت ما را ببیند و به کمک ما نیاید، هر آینه خداوند او را با صورت به آتش جهنّم می اندازد.3
آن مرد عرب می گوید: من به بیابان رفتم تا وقتی که حسین علیه السلام از آن جا عبور می کند، به او ملحق شوم.
آیا با وجود این، سیّدالشهداء علیه السلام از شهادت خودش بی خبر بوده است؟
امام حسین علیه السلام در بعضی از مکان ها به قلب شریف خویش اشاره کردند و فرمودند:
واللّه لا یدعونی حتّی یستخرجوا هذه العلقة ـ وأشار إلی قلبه الشریف ـ من جوفی...;4
به خدا سوگند! اینان مرا دعوت نخواهند کرد، مگر برای این هدف که قلبم را از بدنم خارج کنند... .
آن حضرت در زمان خروج از مکّه فرمودند:
واللّه لأن اُقتل خارجاً منها بشبر أحبّ إلیّ من أن اُقتل داخلاً منها بشبر...;5
به خدا سوگند! همانا اگر من در خارج از مکّه گرچه به اندازه یک وجب باشد، کشته شوم برای من بهتر است از این که داخل مکه به شهادت برسم و اگر چه به قدر یک وجب باشد.
عبداللّه بن عبّاس در این باره می گوید: ما هیچ شکّی نداشتیم و نزد اهل بیت معروف بود که حسین بن علی علیهما السلام در طف (کربلا) به

شهادت می رسد.6
در نقل دیگری آمده است که ابن عبّاس گوید: تعداد و اسامی یاران و کسانی که با سیّدالشهداء علیه السلام به شهادت رسیدند، پیش از شهادتشان مشخص بود.7
هنگامی که امام حسین علیه السلام جناب مسلم علیه السلام را به کوفه فرستادند، به او فرمودند: به زودی خداوند متعال آن چه را رضایت و محبّتش به آن تعلّق گرفته، عملی خواهد کرد و من امیدوارم خدا، من و تو را در درجه شهدا قرار دهد.8
راوی می گوید: مرد عربی از قبیله بنی اسد در بیابان به انتظار امام حسین علیه السلام بود تا به ایشان ملحق شود. بعد از شهادت سیّدالشهداء علیه السلام جنازه او را در میان شهدا پیدا کردیم.9
زنی به نام عمرة بنت عبدالرحمان به امام حسین علیه السلام در هنگام خروج از مکّه نامه ای چنین نوشت:
... همانا گواهی می دهم که عایشه به من گفت: از رسول خدا صلی اللّه علیه وآلهشنیدم که می فرمود: «حسین را در سرزمینی به نام بابل (عراق) به شهادت می رسانند».
وقتی حضرت آن نامه را خواندند، فرمودند:
فلابدّ لی إذاً من مصرعی;10
بنابراین حتماً باید به محلّ شهادتم بروم.
البته این اراده الهی است و وسایل و اسباب ظاهری نیز باید در کار باشد... وقتی پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله دستور به یاری سیّدالشهداء علیه السلام دادند، جای بسی تعجّب است که فردی مثل ابن عبّاس ـ البته بیشتر از تعجّب نمی گویم ـ خودش می گوید: شهدایی که با امام شهید می شوند، معروف و معلوم هستند، پس چرا به امام اعتراض و از ایشان سؤال می کند؟
و حضرت در پاسخ او می فرمایند:
إنّک شیخ قد کبرت;11
همانا سنّ تو بالا رفته است.
کنایه از این که اختلال حواس پیدا کرده ای.
و آن گاه که آن حضرت به کربلا رسیدند، فرمودند:
اللهمّ إنّا عترة نبیّک محمّد صلی اللّه علیه وآله وقد أخرجنا وطردنا وأزعجنا عن حرم جدّنا وتعدّت بنو اُمیّة علینا;12
خدایا! همانا ما خانواده پیامبر تو محمّد صلی اللّه علیه وآله هستیم و این در حالی است که ما را بیرون نموده و مورد تعقیب قرار داده اند تا از حرم جدّ خود خارج شویم.
همه این موارد به روشنی گواهی می دهند که نوع برخوردها و رویارویی

حکومت یزید با سیّدالشهداء علیه السلام از حرکت آن حضرت از مدینه به مکّه و از مکّه به عراق و اتّفاقاتی که در بین راه افتاد، همه بنا بر برنامه از پیش تعیین شده بود. 1 . اللهوف: 30.

2 . کامل الزیارات: 157.

3 . رجال شیخ طوسی و رجال کشی... شرح حال عمرو بن قیس المشرقی.

4 . الکامل فی التاریخ: 4 / 39، تاریخ مدینة دمشق: 14 / 216.

5 . الکامل فی التاریخ: 4 / 38، تاریخ طبری (8 جلدی): 4 / 289.

6 . المستدرک علی الصحیحین: 3 / 179.

7 . مناقب آل ابی طالب: 4 / 53.

8 . الفتوح: 5 / 366.

9 . الطبقات الکبری (شرح حال امام حسین علیه السلام) 6 / 421، تاریخ مدینة دمشق: 14 / 310.

10 . تاریخ مدینة دمشق: 14 / 209.

11 . (شرح حال امام حسین علیه السلام) ابن عساکر: 298، البدایة والنهایه: 8 / 178.

12 . بحار الأنوار: 44 / 383.

خبر دادن پیامبر خدا از شهادت امام حسین

شیعی و سنّی شهادت امام حسین علیه السلام را به تواتر از پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله نقل کرده اند. احمد بن حنبل گوید که پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله فرمود:

دخل علیَّ البیت ملک لم یدخل علیَّ قبلها فقال لی: إنّ ابنک هذا ـ یعنی حسیناً ـ مقتول. وإنْ شئت أریتک من تربة الأرض الّتی یقتل بها;1

فرشته ای از فرشتگان بر من وارد شد که تا کنون نزد من نیامده بود. او به من گفت: همانا فرزند تو ـ یعنی امام حسین علیه السلام ـ را می کشند و اگر می خواهی خاک محل شهادت او را به تو نشان دهم.

حافظ هیثمی به صحّت سند این حدیث تصریح می کند.

طبرانی نیز با سندی معتبر از رسول خدا صلی اللّه علیه وآله نقل می کند که ایشان فرمودند:

أخبرنی جبریل: أنّ الحسین یقتل بأرض العراق، وهذه تربتها;2

جبرئیل برای من خبر آورده که حسین را در عراق می کشند و این هم تربت آن سرزمین است.

پس بنا به روایات متواتری که از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله نقل شده، آن حضرت، شهادت سیدالشهداء علیه السلام را به مردم یادآوری می کردند، که هر کس حسین علیه السلام را در این وضعیّت یافت، باید او را یاری کند.

انس بن حارث گوید که از رسول خدا صلی اللّه علیه وآله شنیدم که می فرمود:

إنّ ابنی هذا ـ یعنی الحسین ـ یقتل بأرض یقال لها: کربلاء، فمن شهد ذلک منکم فلینصره;3

همانا فرزندم حسین علیه السلام را در سرزمینی به نام کربلا می کشند، هر کدام از شما که او را مشاهده کند، بایستی یاریش نماید.

این مطلب در کتاب خصائص الکبری در بخش معجزات پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله نقل شده که آن حضرت خبر از واقعه ای دادند که بعدها به همان صورت واقع شد. 1 . مجمع الزوائد: 9 / 187.

2 . مجمع الکبیر: 3 / 109 و 110، رقم 2821.

3 . تاریخ مدینة دمشق، شرح حال امام حسین علیه السلام: 349. تاریخ الکبیر بخاری: 2 / 30، البدایة والنهایه: 8 / 199، اُسد الغابه: 1 / 146، الاصابه: 1 / 68، الخصائص الکبری: 2 / 125، کنز العمّال: 13 / 111 و مصادر دیگر.

خبر دادن امیر مؤمنان از شهادت امام حسین
هم چنین از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که آن حضرت فرمود:
به راستی که حسین را به شهادت می رسانند و چه شهادتی! و همانا من خاک زمینی را که او در آن جا به شهادت می رسد، می شناسم. آن جا منطقه ای است که به دو نهر آب نزدیک است.1
هیثمی در مجمع الزوائد به راست گویی راویان این حدیث اقرار دارد.2
در روایت دیگر امیر مؤمنان علی علیه السلام در هنگام بازگشت از جنگ صفّین وقتی از کربلا عبور کردند، به امام حسین علیه السلام فرمودند:
صبراً یا أبا عبداللّه...;3
پس با توجه به این پیش گویی ها چگونه افرادی خود را شیعی می پندارند و منکر این حقایق می شوند و می گویند که مردم از شهادت آن حضرت خبری نداشتند و یا پا را فراتر می گذارند و می گویند: خود سیّدالشهداء علیه السلام نیز نمی دانستند که به شهادت می رسند؟ به آن ها چه باید گفت؟ و حکم آن ها چیست؟ واقعه ای که زنان رسول خدا صلی اللّه علیه وآله از آن خبر داشتند، بلکه زنان بیگانه از خانواده آن حضرت نیز در درون خانه ها از این واقعه باخبر بودند!
البتّه از فردی هم چون عبداللّه بن عمر جای هیچ تعجّبی نیست; چرا که او از روز نخست خودش را به حکومت فروخت و منش و روش او در تعامل با حکومت یزید، منبع و منشأ فکری و عقیدتی شد که تا به امروز در بین اهل سنّت این پدیده فکری که «نباید بر ضدّ حاکم قیام کرد» رواج دارد. او می گفت: وقتی مردم بیعت کردند، ما هم باید تابع رأی مردم باشیم(!) و این عمل تبدیل به اندیشه ای شد که هم اکنون پس از گذشت قرن ها، گروهی از عبداللّه بن عمر پیروی می کنند و خروج سیّدالشهداء علیه السلام و شهادت آن حضرت را خروج و قیامی غیر شرعی می پندارند(!)
این فرد آسیب و زیان فراوان به اسلام رساند; کسی که حاضر نشد با امیر مؤمنان علی علیه السلام بیعت کند، بعد از مدّتی مبنا و فکر خود را تغییر داد و با گرفتن پول و سکوت، دینش را به راحتی به دنیا فروخت و با آن ظاهرفریبی و چهره ای مقدّس نما، به سیّدالشهداء علیه السلام می گوید:
تو مثل جدّت باش، جدّت دنبال دنیا نبود(!)4
آن چه بیان شد، مختصری پیرامون تأثیر شهادت سیّدالشهداء علیه السلام و همراهی خانواده آن حضرت و مسأله اسارت در حفظ اسلام و بقای دین بود که گذشت.
چنان که در برخی از مجالس و محافل می گویند، وقایع اسلام وام دار

شهادت سیّدالشهداء علیه السلام است، این یک واقعیت است; چرا که اثر این حادثه به بقای دین و پایان این حادثه، به انقراض حکومت یزید و یزیدیان می انجامید.
روشن است که بنوامیه نیامده بودند که به این زودی ها از میان بروند; برنامه ها و نقشه هایی داشتند که به این راحتی و آسانی فرو پاشیدن حکومتشان ممکن نبود; چرا که حکومت آنان به نام اسلام برقرار شده بود و واقعیت این است که دین به برکت سیّدالشهداء علیه السلام بقا یافت.
پیش تر گفته شد که وقتی خبر شهادت امام حسین علیه السلام و اسارت اهل بیت ایشان به یزید رسید، در ابتدا خوش حال شد و ابن زیاد را بسیار گرامی داشت و مقامش را بالاتر برد، ولی با گذشت ایّامی کوتاه، مردم شروع به لعن یزید کردند. حتی به گفته جلال الدین سیوطی سربازان یزید که در لشکرها بودند، دهان به لعن یزید گشودند. 1 . المعجم الکبیر: رقم 2824.
2 . مجمع الزوائد: 9 / 190.
3 . بحار الأنوار: 44 / 252، کمال الدین وتمام النعمه: 533.
4 . شرح حال امام حسین علیه السلام از تاریخ ابن عساکر: 293.

نامه های ارسالی به سیّدالشهداء
با توجه به آن چه بررسی شد، اکنون نقش کوفیان را در فراخوانی حضرت سیّدالشهداء علیه السلام بررسی می نماییم. شیخ مفید رحمة اللّه علیه در کتاب الارشاد این گونه روایت می کند: جلسه ای در منزل شخصیّتی به نام سلیمان بن صُرد، در شهر کوفه برگزار شد. سلیمان، شخصیت هایی از اهل کوفه را دعوت کرد. وی در سخنرانی خود برای آنان چنین گفت:
إنّ معاویة قد هلک وإنّ حسیناً قد تقبّض علی القوم ببیعته، وقد خرج إلی مکّة، وأنتم شیعته وشیعة أبیه فإن کنتم تعلمون أنّکم ناصروه ومجاهدوا عدوّه، فاعلموه وإن خفتم الفشل والوهن فلا تقرّوا الرجل فی نفسه;
معاویه به هلاکت رسیده است و حسین علیه السلام با یزید بیعت ننموده و از مدینه به مکه حرکت کرده است. اگر در خودتان توان یاری و نصرت او را می بینید و حقیقتاً او را کمک خواهید کرد و می توانید با دشمن او جهاد کنید، پس برای او نامه ای بنویسید و اگر نمی توانید و گمان می کنید از عهده این کار برنمی آیید، او را دعوت نکنید.
سلیمان با تمام شخصیّت ها اتمام حجّت کرد که اگر توانِ جهاد و جنگ با دشمنان سیّدالشهداء علیه السلام را دارید، نامه بنویسید و او را دعوت کنید و در غیر این صورت اقدامی نکنید.
آنان در جواب گفتند: ما او را دعوت می کنیم، با دشمن او می جنگیم و جان خود را در راه او تقدیم می کنیم.
سلیمان گفت: پس نامه ای به حضرتش بنویسید.
در همان مجلس نامه ای بدین مضمون نوشتند:
بسم اللّه الرّحمن الرّحیم
للحسین بن علی علیهما السلام من سلیمان بن صرد والمسیّب بن نَجَبة ورفاعة بن شدّاد وحبیب بن مظاهر وشیعته من المؤمنین والمسلمین من أهل الکوفة:
سلامٌ علیک، فإنّا نحمد إلیک اللّه الّذی لا إله إلاّ هو.
أمّا بعدُ، فالحمد للّه الّذی قصمَ عدوَّکَ الجبّار العنید، الّذی انتزی علی هذه الأُمّة فابتزَّها أمرها، وغصبها فیئَها وتأمّر علیها بغیر رضیً منها، ثمّ قتل خیارها واستبقی شرارها، وجعل مال اللّه دولةً بین (جبابرتها وأغنائها)، فبُعداً له کما بعدت ثمود. إنّه لیس علینا إمام، فأقبل لعلّ اللّه أن یجمعنا بک علی الحق. والنّعمان بن بشیر فی قصر الإمارة، لسنا نُجمِّعُ معه فی جمعة ولا نخرج معه إلی عید، ولو قد بلغنا أنّک أقبلت إلینا أخرجناه حتّی نُلحقه بالشّام إن شاء اللّه;1

به نام خداوند بخشنده مهربان
نامه ای برای حسین بن علی علیهما السلام از جانب سلیمان بن صرد، مسیّب بن نَجَبه، رفاعة بن شدّاد و حبیب بن مظاهر... .
خدا را سپاس که معاویه مرد... .
ای حسین! به نزد ما بیا و به سوی ما اقبال نما تا به واسطه شما، گِرد حق جمع شویم... نعمان بن بشیر در کوفه و در قصر حکومتی از طرف حکومت به ولایت رسیده، ما به او در نماز اقتدا نمی کنیم و در نماز جمعه نیز شرکت نمی کنیم... .
این خلاصه ای از نامه آنان بود. آنان این نامه را به واسطه دو نفر به نام های عبداللّه بن مِسمَعْ همدانی و عبداللّه بن وال2 فرستادند. بنا بر تحقیقات انجام یافته، این نامه فقط با امضای چهار نفری که ذکر نمودیم، در کتاب ها آمده است.
به فاصله کوتاهی بعد از ارسال این نامه، چند نفر نماینده را به طرف آن حضرت فرستادند: قیس بن مسهر صیداوی، عبدالرحمان بن عبداللّه ارحبی، عمارة بن عبداللّه سلولی.
بعد از دو یا سه روز، نامه دیگری نوشتند و به واسطه هانی بن هانی سبیعیو سعید بن عبداللّه حنفی به سوی آن حضرت فرستادند.
در این راستا گروهی شش نفری به صورت جداگانه برای حضرت سیّدالشهداء علیه السلام نامه فرستادند که عبارتند از:
شبث بن ربعی،
حجّار بن ابجر،
یزید بن حارث بن روید،
عزرة بن قیس،
عمرو بن حجّاج زبیدی و
محمّد بن عُمیر تمیمی. 1 . الارشاد: 2 / 36.
2 . شایان ذکر است که این اسامی قابل توجّه است; چرا که در بررسی های آینده مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

پاسخ امام حسین به نامه شیعیان کوفه
امام حسین علیه السلام در پاسخ نامه شیعیان کوفه، نامه ای بدین عبارت نوشتند:
بسم اللّه الرحمن الرحیم
أمّا بعد، فإنّ هانئاً وسعیداً قدما عَلیّ بکتبکم وأنا باعث إلیکم أخی وابن عمّی وثقتی من أهل بیتی مسلم بن عقیل فإن کتب إلیّ أنّه قد اجتمع رأیَ ملأکم وذوی الحجی والفضل منکم علی مثل ما قدمت به رسلکم وقرأت فی کتبکم فإنّی أقدم إلیکم...;
به نام خداوند بخشنده مهربان
... هانی و سعید نامه های شما را آوردند و من هم متوجّه هدف شما شدم. آری، من پسرعمو و برادر مورد اطمینان خودم را که از اهل بیت من است، به نام مسلم بن عقیل به سوی شما می فرستم تا اوضاع شما را برای من گزارش کند. پس اگر نماینده من اجتماع شما را ببیند و برای من گزارش کند، آن وقت من به سوی شما حرکت می کنم.1
جالب توجّه این که با وجود رسیدن نامه ها و چندین بار آمد و رفت افرادی به خدمت حضرت سیّدالشهداء علیه السلام، آن حضرت اطمینان نداشتند و به همین جهت، حضرت مسلم علیه السلام را فرستادند.
حضرت سیدالشهداء سلام اللّه علیه از لحظه نخستین حرکت به هر مناسبت و با هر کسی که ایشان رو به رو می شدند، دو مطلب را تذکر می دادند و می فرمودند:
1 . من تکلیف و وظیفه دارم که این راه را باید بروم...;
2 . من کشته خواهم شد... .
این دو مطلب به الفاظ گوناگون و در مراحل مختلف بیان شده است.
اگر کسی بگوید که حضرت نمی دانستند و از شهادت بی خبر بودند، چنین فردی یا جاهل است یا مغرض. با نگاه به سخنان امام حسین علیه السلام در کتاب های تاریخ الاسلام ذهبی، معجم الکبیر طبرانی، الطبقات الکبری ابن سعد، البدایة والنهایه ابن کثیر، الفتوح ابن اعثم، الکامل فی التاریخ ابن اثیر، تاریخ طبری و مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی، درخواهیم یافت که آن حضرت همواره می فرمودند:
من علم به شهادت دارم و از طرفی تکلیف و وظیفه من حرکت به سمت عراق است.
متن عبارت هایی که امام حسین علیه السلام فرموده، چنین است. در موردی فرمود:

لأن اقتل بمكان كذا وكذا أحبَّ إلىَّ أن تستحلّ بی یعنی مکّة.2
در مورد دیگری فرمود:
واللّه لأن أُقَتَل خارجاً منها بشبر أحَبُّ إلیَّ من أن اقتل منها داخلاً منها بشبر وأیم اللّه، لو کنت فی جحر هامة من هذه الهوام لاستخرجونی حتّی یقضوا فی حاجتی واللّه لیعتدنّ علیّ کما اعتدت الیهود فی السّبت.3
در سخن دیگری فرمود:
واللّه لا یَدَعُونی حتّی یستخرجوا هذه العَلَقَة من جَوفی.
در مورد دیگری فرمود:
إنّی رأیت رؤیا ورأیتُ فیها رسول اللّه صلّی اللّه علیه وآله وأَمَرَنی بأمر، أنا ماض له ولست بمخبر بها حتّی اُلاقی عَمَلی.
در تعبیر دیگری آمده است:
اُلاقی ربّی.4
در جای دیگر می فرمایند:
لابدّ لی من مصرعی.
من باید به محل قتل خودم برسم.
این جمله در کتاب های معتبری چون الطبقات الکبری، سیر اعلام النبلاء، مختصر تاریخ مدینة دمشق، البدایة والنهایه ابن کثیر و تاریخ حلب5 آمده است.6
در جایی دیگر می فرمایند:
مهما یقضی اللّه من أمر یکن.
در مورد دیگری از امام حسین علیه السلام سؤال شد: چرا در خروج از مکّه عجله می کنید؟ حضرت در پاسخ فرمودند:
لو لم اُعجل لاُخذت;7
اگر عجله نکنم، مرا دست گیر می کنند و به قتل می رسانند.
در جای دیگری فردی به گمان خیرخواهی به آن حضرت می گوید: شما به کوفه نروید، آنان کسانی هستند که پدر شما را به قتل رساندند و با برادر شما چنان رفتاری کردند. حضرت در جواب فرمودند:
إنّه لیس یخفی عَلیّ ما قلت ورأیت، لکن اللّه لا یُغلب علی أمره;8
آن چه را تو می گویی می دانم، ولی امر پروردگار دگرگون نمی شود.
این سخن در الکامل فی التاریخ ابن اثیر، البدایة والنهایه و تاریخ طبری آمده است.
به راستی کدام شیعه ای است که در این سخنان خدشه وارد کند و حال آن که کسانی از غیر شیعیان و افرادی که با ولایت اهل بیت علیهم السلام و معرفت ایشان سر و کار ندارند، در قرن های دوم و سوم، این مطالب را نقل کرده اند.
در کتاب کامل الزیارات که از جمله کتاب های شیعیان است، این گونه

آمده است که امام حسین علیه السلام فرمود:
لأن اقتلَ بینی وبین الحرم باع، أحبُّ إلیّ من أن اقتل وبینی وبینه شبرٌ، ولئن أقتل بالطّف أحبُّ إلیّ من أن اقتل بالحرم.9
آن حضرت پس از حرکت از مکّه مکرمه نیز سخنانی در این زمینه فرمودند که فردی در بین راه با آن بزرگوار ملاقات کرد و می خواست مانع حرکت آن حضرت شود، ولی سیدالشهداء علیه السلام در پاسخ او چنین فرمودند:
لا یخفی علیّ شیءٌ ممّا ذکرت، ولکنّی صابر ومحتسبٌ إلی أن یقضی اللّه أمراً کان مفعولاً;10
آن چه تو ذکر کردی بر من مخفی نیست، ولی من شکیبایی میورزم و... . 1 . تاریخ طبری: 5 / 347، انساب الاشراف: 3 / 370، الاخبار الطوال: 231، الکامل فی التاریخ: 3 / 267، مروج الذهب: 3 / 64، سیر اعلام النبلاء: 3 / 206، المنتظم: 5 / 325، الفتوح: 5 / 51، مقاتل الطالبیین: 63، تهذیب الکمال: 6 / 422، الاصابه: 1 / 332، تاریخ ابن خلدون: 3 / 22 و مدارک دیگر... .
2 . تاریخ الاسلام (شرح حال امام حسین علیه السلام) محقق این کتاب می گوید: این روایت را طبرانی به شماره 2782 ـ 2859 تخریج نموده است و رجال حدیث آن صحیح است، الطبقات الکبری: 60، البدایة والنهایه: 8 / 161، الفتوح: 5 / 111، الکامل فی التاریخ: 3 / 275، تاریخ طبری: 5 / 385، سیر اعلام النبلاء: 3 / 196، تهذیب الکمال: 6 / 420، مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی: 1 / 216 و مدارک دیگر.
3 . انظر الطبقات الکبری: 6 / 428.
4 . تاریخ الاسلام: 2 / 243، البدایة والنهایه: 1 / 163، اُسد الغابه: 2 / 21، تهذیب الکمال: 6 / 418.
5 . نگارنده در این موضوع از کتاب تاریخ حلب بهره هایی برده ام، از جمله آن موارد این که، کسانی که بدن مبارک حضرت سیّدالشهداء علیه السلام را پامال اسب ها نمودند، ده نفر بودند و همگی اهل شام بودند و هیچ یک از اهل کوفه نبودند.
6 . الطبقات الکبری: 58، سیر اعلام النبلاء: 3 / 199، مختصر تاریخ مدینة دمشق: 7 / 140، البدایة والنهایه: 8 / 163، تاریخ حلب: 116 ـ 120.
7 . تاریخ طبری: 5 / 286، الارشاد: 2 / 68، بحار الأنوار: 44 / 365، البدایة والنهایه: 8 / 166.
8 . الکامل فی التاریخ: 3 / 278، البدایة والنهایه: 8 / 169، تاریخ طبری: 5 / 399.
9 . کامل الزیارات: 151، حدیث 182.
10 . الفصول المهمّه: 189 (فصل فی ذکر مخرجه علیه السلام الی العراق).

نیرنگ نامه نگاران
حضرت سیّدالشهداء علیه السلام جز از آن دو مطلبی که همیشه بیان می فرمودند، مطلب دیگری را نیز بدین مضمون متذکّر می شدند که کسانی که برای من نامه نوشتند، خودشان مرا به قتل خواهند رسانید. حضرتش در سخنی فرمودند:
ما کتب إلیّ من کتب إلاّ مکیدةً لی وتقرّباً إلی ابن معاویة...;1
نامه ای برای من نوشته نشد مگر از روی حیله و نیرنگ زدن به من و نزدیک شدن به فرزند معاویه... .
از آن حضرت سؤال کردند که چرا اهل و عیال خود را همراه می برید؟ ایشان در جواب فرمودند:
ما أری إلاّ الخروج بالأهل والولد;2
من راهی جز خروج با اهل و فرزندانم در پیش راه خود نمی بینم.
حضرت سیّدالشهداء علیه السلام در جایی دیگر با تأکید می فرمایند:
أعلم علماً أنّ هناک مصرعی ومصارع أصحابی لا ینجو منهم إلاّ ولدی علی;3
من علم حتمی دارم که همانا، آن جا محل شهادت من و اصحاب من است و از ما کسی جز فرزندم علی باقی نمی ماند.
آری، به راستی امام حسین علیه السلام می دانستند که احدی جز امام سجّاد علیه السلام باقی نمی ماند. چرا با وجود این علم، آن حضرت زن ها و فرزندان را به همراه خود بردند؟ حضرتش در پاسخ این سؤال فرموده اند:
إنّ اللّه قد شاء أن یراهنّ سبایا;4
خداوند می خواهد آن ها را اسیر ببیند.
شاعر معروف، فرزدق در بین راه با آن حضرت ملاقات می کند و بعد از سلام و عرض ارادت، به حضرتش می گوید: وضع کوفه، وضع مناسبی نیست.
امام حسین علیه السلام در پاسخ می فرمایند:
صدقتَ، للّه الأمرُ یفعل ما یشاء وکلّ یوم ربّنا فی شأن;5
راست گفتی، همه امور به دست خداوند است، آن چه می خواهد انجام می دهد و پروردگار ما هر روز اراده ای دارد.
آری، امام حسین علیه السلام می دانستند و به همین جهت بود که به فرزدق این گونه فرمودند و به فردی دیگر آن گونه گفتند:
إنّی رأیت رؤیا ورأیت فیها رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله وأمرنی بأمر... .
امام حسین علیه السلام در بین راه نامه ای به واسطه «قیس بن مسهّر»

برای اهل کوفه فرستادند. در همین هنگام، همه بخش های شهر کوفه و تمام مسیرهایی که به آن شهر منتهی می شد، تحت مراقبت شدید مأموران حکومتی بود و هیچ کس نمی توانست وارد شهر و یا از آن خارج شود، مگر این که شناسایی گردد. در چنین شرایطی قیس بن مسهّر توسّط حصین بن نمیر ـ که یکی از بزرگان شام و از یاوران قوی و طرفداران معاویه و یزید است ـ دست گیر شد، ولی به هنگام بازرسی تا خواستند نامه را از او بگیرند، قیس آن را پاره کرد.

گفتند: چرا نامه را پاره کردی؟

گفت: نمی خواهم از مفاد نامه مطّلع شوید و این که نامه برای چه کسی نوشته شده است... .

او را به نزد ابن زیاد فرستادند. ابن زیاد به او دستور داد که باید بر فراز منبر و در حضور مردم امیرالمؤمنین و سیّدالشهداء را لعن کنی(!)

او قبول می کند! آن گاه بر فراز منبر می رود و چنین می گوید:

ای مردم! همانا حسین بن علی علیهما السلام فرزند فاطمه زهرا سلام اللّه علیها، بهترین مردم است و من فرستاده او هستم... .

او در ادامه زیاد و عبیداللّه زیاد را لعن می کند و بر امیرالمؤمنین علیه السلام درود می فرستد. از همان جا او را به دارالاماره می برند و از بام دارالاماره به پایین می اندازند و به این کیفیّت او را شهید می کنند.6

روشن است که داستان قیس بن مسهّر از وقایع مسلّم حادثه عاشوراست.

1 . انساب الاشراف: 3 / 185.

2 . الاخبار الطوال: 244.

3 . دلائل الامامه: 74، بحار الأنوار: 44 / 364.

4 . اثبات الوصیه: 126، اللهوف: 63، بحار الأنوار: 44 / 364.

5 . الکامل فی التاریخ: 4 / 40.

6 . الارشاد: 2 / 71.

مسیر کوفه و پیش گویی امام حسین
سیّدالشهداء علیه السلام در بین راه به منزلی می رسند که با فردی، سخن از رفتن به سوی کوفه به میان می آید، آن فرد دیدگاه خود را از رفتن به کوفه بیان می کند و حضرتش را از این کار منع می نماید.
حضرت می فرمایند: ای بنده خدا! کار صحیح بر من مخفی نیست و امر الهی تغییر نمی کند.
آن گاه در ادامه به قلب شریف خویش اشاره می کنند و می فرمایند:
واللّه! لا یدعونی حتّی یستخرجوا هذه العلقة ـ وأشار إلی قلبه الشریف ـ من جوفی فإذا فعلوا سلّط علیهم من یذلّهم... .
به خدا سوگند! اینان تا دل مرا بیرون نیاورند از من دست نخواهند کشید... .
و زمانی که مرتکب این کار (جنایت) بشوند، خداوند متعال در جزای آنان فردی را بر ایشان مسلّط می کند که آنان را ذلیل می کند... .
ابن قولویه رحمه اللّه در کامل الزیارات این گونه روایت می کند که وقتی حضرت سیّدالشهداء علیه السلام به مکانی به نام «عقبة البطن» رسید، به اصحابش فرمود:
ما أرانی إلاّ مقتولا.
قالوا: وماذاک یا أبا عبداللّه؟
قال: رؤیا رأیتها فی المنام.
قالوا: وما هی؟
قال: رأیت کلاباً تنهشنی أشدّها علیّ کلب أبقع.1
امام حسین علیه السلام در بین راه بارها از واقعه کربلا خبر دادند تا این که نزدیکی های کربلا این شعر را خواندند:
سأمضی وما بالموتِ عارٌ علی الفتی *** إذا مانوی خیراً وجاهد مسلماوواسی رجالا صالحین بنفسه *** وخالف مثبوراً وفارق مجرمافإن عشت لم أندم وإن متُّ لم اُلم *** کفی بک ذُلاًّ أن تعیش وترغما2
علامه مجلسی رحمه اللّه می گوید: وقتی امام حسین علیه السلام به کربلا رسیدند، پرسیدند:
أهذه کربلا؟فقالوا: نعم یا ابن رسول اللّه!
فقال: هذا موضع کرب وبلاء، هاهنا مناخ رکابنا، ومحط رحالنا، ومقتل رجالنا ومسفک دمائنا.3
آیا این جا کربلاست؟
گفتند: آری ای فرزند رسول خدا!

فرمود: این جا جایگاه سختی و بلاست، محل فرود مرکب های ما و منزلگاه و محل کشته شدن و ریختن خون مردان ماست.

1 . کامل الزیارات: 157.

2 . الکامل فی التاریخ: 4 / 45 ـ 49، الارشاد: 2 / 81 .

3 . بحار الأنوار: 44 / 383.

نگاهی به ساختار شهر کوفه

بنا بر تحقیقی که درباره تاریخ شهر کوفه و مردم آن انجام شده است، این نتایج به دست آمده که شهر کوفه دارای موقعیّتی حساس بوده است. این شهر و همه عراق در زمان عمر به واسطه سعد بن ابی وقّاص فتح شده است. کوفه هم از نظر تجاری و هم از نظر نظامی مورد توجّه بوده و مردم از نقاط مختلف عراق، حجاز و یمن به این شهر مهاجرت کرده و در آن جا اقامت گزیده بودند.

مجموعه ای از قبایل مختلف و گوناگون در کوفه زندگی می کردند، اما از جهت مذهب، تشیّع در آن جا به طور رسمی از قرن دوم و سوم شروع شد و تشیّع کنونی کوفه از آن زمان است و در قرن اوّل، شیعیانی که در آن جا بوده اند، مانند شیعیان امروزی نبوده اند.

اصطلاح شیعه و تشیّع

جالب توجّه این که برای واژه شیعه و تشیّع دو اصطلاح وجود دارد:
1 . در اصطلاح نخست شیعه کسی است که محب اهل بیت علیهم السلام باشد و در عین حال به خلافت شیخین نیز اعتقاد دارد.
بعضی از اهل کوفه آن زمان، امیرالمؤمنین علیه السلام را بر عثمان افضل و برتر می دانستند، اما به افضلیت آن حضرت بر شیخین، اعتقاد نداشتند.
2 . در اصطلاح دوم که همه ما برآنیم و اصطلاح معروف نیز همین است، شیعه عبارت از کسی است که به جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از رسول خدا صلی اللّه علیه وآله و امامت اهل بیت پیامبر علیهم السلام که دوازده نفر امام بعد از پیامبر هستند، اعتقاد داشته باشد.
تشیع مطابق اصطلاح اوّل در قرن اوّل رایج بوده است. شاهد این اصطلاح مسیب بن نجبه است. او از دعوت کنندگان حضرت سیّدالشهداء علیه السلام به کوفه است. در شرح حال او می نویسند: او شیعی بوده است.
راوی می گوید:
جالست مسیّب بن نجبة الفزاری فی هذا المسجد عشرین سنة وناس من الشیعة کثیر، فما سمعت أحداً منهم یتکلّم فی أحد من أصحاب رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله إلاّ بخیر، وما کان إلاّ فی علی علیه السلام وعثمان;1
من بیست سال با مسیّب و شیعیان زیادی در همین مسجد هم نشین بودم و ندیدم که شیعیان کوفه نسبت به صحابه ای از اصحاب رسول خدا صلی اللّه علیه وآله جز خیر سخنی بگویند، مگر درباره علی و عثمان.
آری، اگر شیعیان آن وقتِ کوفه سخنی درباره صحابه می گفتند، از حقّانیّت و برتری علی علیه السلام نسبت به عثمان بوده است و درباره خلافت و جانشینی شیخین هیچ اشکال و سخنی نداشته اند.
بر همین مبنا وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام خواستند در کوفه از نماز تراویح که یکی از بدعت های عمر است، ممانعت کنند، سر و صدایی به راه افتاد و ندای «واعمرا، واعمرا، واسنّة عمراه» طنین انداز شد.
در نتیجه، حتی در زمان حاکمیت امیرالمؤمنین علیه السلام و در حالی که مردم کوفه با آن حضرت بیعت کرده بودند، حاضر نشدند این بدعت را ترک کنند.
آیا اینان شیعیان راستین بودند؟ هرگز این طور نیست. اینان شیعه نبودند و اگر به آنان شیعه گفته می شود، بنا بر همان اصطلاح اوّل است.
داستان منع حضرت از نماز تراویح در کتاب الکافی نیز آمده است; امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده اند:

واللّه! لقد امرت الناس أن لا يجتمعوا فی شهر رمضان إلاّ فی فريضة وأعلمتهم أنّ اجتماعهم فی النوافل بدعة، فتنادی بعض أهل عسكری ممّن يقاتل معی: يا أهل الإسلام! غيّرت سنّة عمر...;2
به خدا سوگند! وقتی در ماه رمضان به مردم دستور دادم كه نماز جماعت فقط در نمازهای واجب امكان پذير است و نماز مستحب را به جماعت نمی توان خواند و اين بدعت است، در بعضی از لشكريان من سر و صدايی به پا شد كه وای ای اهل اسلام! سنّت عمر در حال تغيير است... (!)
بنابراين، معلوم شد كه شيعيان آن تاريخ در كوفه محبّ اهل بيت عليهم السلام بوده اند. با وجود اين، به خلافت شيخين نيز اعتقاد داشته اند و عدّه ای از آنان حتی با بنی اميّه نيز دشمنی داشته اند. امّا به آنان شيعه واقعی گفته نمی شود.
به راستی آمار شيعيان حقيقی در كوفه چند نفر بوده است؟ تعداد اندكی از مردم كوفه افرادی هم چون حبيب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و اصبغ بن نباتهجزء شيعيان راستين بوده اند كه عدّه ای از همين شيعيان توسّط معاويه و زياد بن ابيه به قتل رسيده بودند. پيش تر نام آن افراد كه قبل از واقعه كربلا به قتل رسيده بودند، ذكر شد.
از طرفی، در مقابل اين جمعيت اندک، ياران و پيروان بنواميّه در كوفه فراوان بوده اند. پيش تر نام افراد زيادی آمد كه حكم قتل حجر بن عدی رحمه اللّه تعالی را امضا كردند. در ميان آنان افرادی هم چون:
حصين بن نمير،
محمّد بن اشعث بن قيس،
كثير بن شهاب،
خالد بن عرفطه،
ابوبرده فرزند ابو موسی اشعری،
سمرة بن جندب،
يزيد بن حارث،
حجّار بن اَبجر و
شمر بن ذی الجوشنوجود دارند كه از زمره رجال بزرگ و اشراف كوفه بودند.
از سوی ديگر، افرادی كه از اين گروه در كوفه برای يزيد جاسوسی می كردند هم چون مسلم بن سعيد حضرمی، مسلم بن عمرو باهلی، عمارة بن عقبه و... هستند.3
مسلم بن عمرو باهلی كسی است كه به جناب مسلم عليه السلام می گويد:
أنا مَن عَرَف الحقّ إذا أنكرته، ونصح لإمامه إذ غششته، وسمع وأطاع إذ

عصیته وخالفته...;4
من کسی هستم که حق را شناختم، در حالی که تو او را انکار کردی و پیرو امامی هستم که تو با او مخالفت نمودی... .
ابن عساکر در تاریخ مدینة دمشق در شرح حال او چنین می نویسد:
کان عظیم القدر عند یزید;5
او نزد یزید بسیار محترم و ارجمند بود.
چنین فردی مقیم شهر کوفه و از شخصیت های بزرگ به شمار می رفته است.
در نتیجه، اگر شیعه نیز در شهر کوفه می زیسته، به همان معنای اوّل بوده، نه شیعه خاص و حقیقی. آن چه بر باقی ماندگان شیعیان حقیقی در کوفه آمده، در پی خواهد آمد. 1 . تاریخ مدینة دمشق: 58 / 198 شرح حال مسیب بن نجبه.
2 . الکافی: 8 / 50 .
3 . الاخبار الطوال: 231، سیر اعلام النبلاء: 3 / 201.
4 . مقتل الحسین علیه السلام: ابو مخنف ازدی: 52.
5 . تاریخ مدینة دمشق: 58 / 114 شرح حال مسلم بن عمرو بن حصین باهلی.

خوارج; گروه دیگری از ساکنان کوفه
خوارج، فرقه بزرگ دیگری بودند که در شهر کوفه مسکن گزیدند. سران این گروه افرادی مانند اشعث بن قیس، شبث بن ربعی، عمرو بن حریث و افراد دیگری بودند.
یکی از بزرگان خوارج اشعث پدر جعده، همسر امام حسن مجتبی علیه السلام است که آن حضرت را به شهادت رساند. اشعث درباره امیرالمؤمنین علیه السلامجسارت هایی دارد و شرح حال او در کتاب تنقیح المقال1 وجود دارد. عمرو بن حریث کسی است که در قتل میثم تمّار رحمه اللّه علیه دست داشته است.
عجیب این که خیلی از این افراد جزء صحابه رسول خدا صلی اللّه علیه وآله شمرده می شوند.
شبث بن ربعی، حجار بن ابجر، قیس بن اشعث و یزید بن الحارث از زمره کسانی هستند که برای سیّدالشهداء علیه السلام دعوت نامه فرستادند و آن حضرت را به کوفه دعوت کردند. با این حال، آنان از سران لشکر و فرماندهان سپاه عمر سعد بودند. حضرت سیّدالشهداء علیه السلام در روز عاشورا به آنان خطاب فرمود:
ألم تكتبوا إلىَّ؟2
آیا شما برای من نامه ننوشتید؟
بنا بر نقلی به شبث بن ربعی دستور داده شد که سر مبارک آن حضرت را از تن جدا کند. وی در پاسخ گفت:
أنا بايعته ثمّ غدرت به...;3
من با او بیعت کردم و الآن به او خیانت می کنم. حال به من دستور می دهید که سرش را هم جدا کنم؟ من این کار را نمی کنم.
عمرو بن حجّاج پدر همسر هانی بن عروه است. او از سران لشکر عمر سعد بود که در کربلا شط فرات را محاصره نمود و از رسیدن آب به خیمه های سیّدالشهداء علیه السلام جلوگیری کرد.4
عمر بن سعد، عروة بن قیس را احضار نمود و به او فرمان داد تا به نمایندگی پیامی را به امام حسین علیه السلام برساند.
وی در پاسخ گفت: من نامه نوشتم و امضا کردم و با این حال، توان دیدن و رو به رو شدن با او را ندارم.5 1 . تنقیح المقال: 1 / 149.
2 . الارشاد: 2 / 98.
3 . الدرّ النظيم: 551.

4 . تاریخ طبری: 5 / 412.
5 . همان: 5 / 353.

گروه های نویسنده دعوت نامه به امام حسین
با عنایت به آن چه مطرح شد، می توان گفت کسانی که برای سیّدالشهداء علیه السلام نامه نوشته اند سه دسته بوده اند.
1 . شیعیان خالص که در اقلیّت بودند.
2 . خوارجی که در کوفه زندگی می کردند.
3 . عمّال و پیروان بنوامیّه.
از طرفی افرادی وظیفه داشتند، نامه ها را به خدمت حضرت سیّدالشهداء علیه السلام برسانند و یا به صورت حضوری از آن حضرت دعوت کنند. اسامی آنان تا آن جا که یافتیم، عبارت است از:
عبداللّه بن مسمع،
عبداللّه بن وال،
قیس بن مُسَهر صیداوی،
عمارة بن عبداللّه سلولی،
هانی بن هانی سبیعی،
سعید بن عبداللّه حنفی و
عبدالرحمان بن عبداللّه بن کون ارحبی.
سعید بن عبداللّه حنفی به همراه عابس شاکری و حبیب بن مظاهر در خانه مختار ثقفی با حضرت مسلم علیه السلام، بیعت کردند و هر سه تن در کربلا در رکاب همایونی امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند.1
عبدالرحمان ارحبی نیز جزء شهدای کربلاست.2
پیش تر اشاره شد که قیس بن مسهّر حامل نامه امام حسین علیه السلام به اهل کوفه بود. وی دست گیر شد و چنان که ذکر شد، به شهادت رسید.
عبداللّه بن وال از کسانی بود که با حضرت سیّدالشهداء علیه السلام دیدار داشت و نامه ها را نزد آن حضرت می برد. او به همراه سلیمان بن صرد بعد از واقعه کربلا به شهادت رسید.3
نقش سلیمان بن صرد که بزرگان اشراف و شخصیت ها را در منزل خود دعوت کرد و با آنان اتمام حجّت نمود که اگر نمی توانید یا قصد ندارید امام حسین علیه السلام را یاری کنید، دعوتش ننمایید، جالب توجه است; بنا بر قولی او در لشکر عمر سعد بوده و همراه سیّدالشهداء علیه السلام نبوده است.
حبیب بن مظاهر نیز از جمله امضا کنندگان نامه و همراهان سلیمان بن صرداست. از او نیز در داستان حضرت مسلم علیه السلام خبری نیست، ولی بعد از مدت کوتاهی وارد کربلا می شود و در لشکر امام حسین علیه

السلام به شهادت می رسد.
گفتنی این که شخصیت ها و بزرگانی که جزء دعوت کنندگان بودند که می خواستند در خدمت حضرت سیّدالشهداء علیه السلام باشند، ولی نه در داستان حضرت مسلم علیه السلام که قبل از واقعه کربلا بوده، خبری از آنان وجود داشته و نه در حادثه کربلا.
به راستی چرا مسلم بن عوسجه که مأمور خرید اسلحه و جمع آوری پول برای حضرت مسلم علیه السلام بوده است، یک باره ناپدید می شود؟
چرا حضرت مسلم علیه السلام تنها می ماند؟
از طرفی، همین شیعیان خالص مانند حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجهپس از مدّتی در روز ششم یا هفتم محرّم خود را با زحمات فراوان به کربلا می رسانند.
از سوی دیگر، جمع فراوانی از کسانی که نامه به امام حسین علیه السلام نوشتند و آن حضرت را دعوت کردند، جزء سرلشکران و فرماندهان نظامی لشکر عمر سعد بودند. 1 . تاریخ طبری: 6 / 199.
2 . إبصار العین فی انصار الحسین علیه السلام: 78.
3 . الکامل فی التاریخ: 4 / 184.

برنامه های ابن زیاد در شهر کوفه
اکنون برای دست یابی به این مطلب مهم و پاسخ به پرسش های مطرح شده، یک بار دیگر وضعیت شهر کوفه را با ورود والی جدید یعنی ابن زیادبررسی می نماییم.

تهدید

ابن زیاد بنا بر حکمی که از جانب معاویه داشت و توسّط یزید ابلاغ شده، وارد شهر کوفه شد، کارهایی را در کوفه به اجرا گذارد و ماجراهای فراوانی پیش آورد. وی در نخستین خطبه اش در مسجد به مردم گفت:

أمّا بعد، فإنّ أمیرالمؤمنین ولاّنی مصرکم، وثغرکم وفیئکم، وأمرنی بإنصاف مظلومکم وإعطاء محرومکم والإحسان إلی سامعکم ومطیعکم کالوالد البرّ، وسوطی وسیفی علی من ترک أمری وخالف عهدی، فلیبق امرؤ نفسه... ;1

یزید سرپرستی شهر شما را به من سپرده و به من دستور داده با مظلومان، منصف باشم و به محرومان بخشش کنم و با کسانی که اطاعت و حرف شنوی دارند مهربان باشم، همانند پدری نیکوکار و امّا کسانی که مخالفت می کنند و عهد و پیمان را می شکنند با تازیانه و شمشیر جوابشان را خواهم داد... .

در این سخنرانی، هم به موافقان وعده داده شد و هم به کسانی که مخالفت می کنند، هشدار و تهدیدی صورت گرفت.

وی در نخستین اقدام خود مردم را تهدید کرد و دستور داد تمام قبایل، شخصیت ها و اشراف شهر کوفه را تک تک شناسایی کنند و به مرور آنان را به حضور طلبید و بعد از شناسایی و معرفی، از آنان تعهّد گرفت تا از او اطاعت کنند.

وی درباره کسانی که به حضورش نمی آمدند، این گونه گفت:

فمن لم یفعل برئت منه ذمّة وحلال لنا دمه وماله... ;2

اگر کسی نیاید و وفاداری اش را ثابت نکند، ریختن خون او و مصادره اموالش برای ما حلال شمرده می شود.

هر شخصیّتی، از هر قبیله ای که باشد اطاعت نکند، او در همان قبیله، به قتل خواهد رسید و در منزل خودش به دار کشیده خواهد شد. 1 . الکامل فی التاریخ: 4 / 24.

2 . الارشاد: 2 / 45، الکامل فی التاریخ: 4 / 25.

شایعه پراکنی

ابن زیاد در اقدام دیگری دستور داد عدّه ای در داخل شهر کوفه شایعاتی پخش کنند و مردم را از لشکر یزید و کسانی که از شام اعزام می شوند، بترسانند و آنان را به پراکنده شدن و پراکنده کردن یک دیگر از اطراف حضرت مسلم علیه السلام وادار کنند.1

در نتیجه این عمل حضرت مسلم علیه السلام از خانه مختار به منزل هانی بن عروه منتقل شد.

شهاب بن کثیر حارثی از جمله شایعه پراکنان است که در دست گیری حجر بن عدی دست داشته و در زمان معاویه والی شهر ری نیز بوده است.2

این شایعات تا حدّی در بین مردم اثرگذار بوده که مورّخان می نویسند: مردم هم دیگر را می ترساندند و وحشت زده به یک دیگر از سپاه اعزامی شام، خبر می دادند. 1 . بحار الأنوار: 44 / 349.

2 . مختصر تاریخ مدینة دمشق: 21 / 138.

عزل و نصب سران قبایل

بیشتر مردم کوفه اهل قبیله ها بودند. از این رو، حضرت مسلم علیه السلام برای هر قبیله ای رئیسی برگزید. ابن زیاد در اقدامی دیگر آن سران را عزل کرد و از هواداران خود، سرانی را برای قبیله ها مشخص نمود. در میان هر قبیله ای رابطی بین آن قبیله و والیان حکومت قرار داده شده بود.

در زمان های گذشته نیز برای شهرها و محلّه های آن افراد سرشناسی را معین می کردند که مشکلات مردم را حل کنند و گرفتاری های افراد را برطرف نمایند و یا اگر از طرف دولت هدایا و حقوقی در میان مردم تقسیم می شد، به واسطه این افراد صورت می گرفت و این اموال به دست مردم می رسید.

افراد قبیله زیر نظر این شخص بودند که به او «عِرّیف» یا «عَریف» گفته می شود و جمع آن «العُرَفاء» است. این کلمه در روایات هم آمده است.

در روایتی می خوانیم:

أهل القرآن عرفاء أهل الجنّة.1

کلمه «عرفاء» به معنای رؤسا، تفسیر شده است. بنابراین، معنای روایت این گونه می شود که اهل قرآن، شخصیّت ها و محترمان بهشت هستند.

ابن زیاد این عرفا را شناسایی کرد و دستورات لازم را به آنان رسانید و فرمان داد که آنان تک تک افراد قبیله خود را مواظب باشند:

یکم. عمرو بن حریث را به ریاست همه قبایلی گمارد که از حجاز و مدینه منوّره به شهر کوفه هجرت کرده و مقیم کوفه شده بودند. او را به جای عبّاس بن جعده جدلی که حضرت مسلم علیه السلام در این جایگاه گماشته بود، منصوب کرد و عباس بن جعده را برکنار کرد;

دوم. ابوثمامه صائدی را که او نیز رئیس قبائلی چون تمیم و هَمْدان بود، عزل کرد و به جای او خالد بن عرفطه را منصوب نمود;

سوم. رئیس قبیله های ربیعه، بکر و کنده عبیداللّه بن عمرو بن عزیز کندی را عزل و قیس بن ولید بن عبدالشمس را منصوب کرد;

چهارم. مسلم بن عوسجه سرکرده، قبایل معروفی چون بنی اسد، مذحج و قبایل دیگر را برکنار کرد و به جای او ابوبرده فرزند ابوموسی اشعری را گماشت. ابوبرده کسی بود که در داستان قتل حجر بن عدی رحمه اللّه علیه جزء امضا کنندگان سند جواز قتل بود. 1 . کشف الغمّه: 1 / 42، الجامع الصغیر: 1 / 424 شماره 2767، کنز العمّال: 1 / 514 شماره 2288.

ارسال جاسوس

ابن زیاد در برنامه دیگری جاسوس هایی را در میان مردم پراکنده نمود که در مسجد و غیر مسجد کاملا با مردم ارتباط داشتند و اخبار را برای ابن زیاد گزارش می کردند.

آن گاه که حضرت مسلم علیه السلام به طور مخفیانه از خانه مختار به خانه هانی بن عروه منتقل شد و بنا بود فردی متوجه این امر نشود، معقل غلام ابن زیاد مأموریت یافت تا با سه هزار درهم به سراغ مسلم بن عوسجه برود که برای حضرت مسلم پول جمع آوری می کرد. او می خواست با شیعه نشان دادن خود و با دادن پول به مسلم بن عوسجه اعتماد او را جلب کند و او را فریب دهد تا محل اقامت حضرت مسلم علیه السلام را که در خانه هانی بود، پیدا کند. این جریان در همه کتاب های تاریخی آمده است.1 1 . جمل من انساب الاشراف: 2 / 362، الفتوح: 5 / 69، تاریخ طبری: 5 / 348، تهذیب الکمال: 6 / 424، الاخبار الطوال: 326، سیر اعلام النبلاء: 3 / 206، البدایة والنهایه: 8 / 153، الکامل فی التاریخ: 4 / 25.

نظارت شدید

یکی دیگر از کارهای بسیار مهمی که ابن زیاد انجام داد، محاصره شهر کوفهبود. وی دستور داد تمام مسیرهایی که به این شهر منتهی می شود، به شدّت نظارت شوند. نظارت و کنترل شدید ورودی ها و خروجی های شهر در قضیه قیس بن مسهّر و کیفیت دست گیری او مشخص است.
یزید از روز نخست در نامه ای که به ابن زیاد نوشت، چنین دستور داد:
خذ علی التهمة.1
یعنی به هر کس که بدگمان شدی و با صرف احتمال، او را دست گیر کن!
این نظارت به گونه ای شدید بوده که وقتی برخی از کوفیان به سیّدالشهداء علیه السلام در بین راه برمی خوردند و درباره اوضاع کوفه سخن می گفتند، آنان به حضرت می گفتند:
واللّه ما ندری غیر أنّا لا نستطیع أن نلج ولا نخرج;2
به خدا سوگند! نظارت به قدری شدید است که نه می توانیم داخل شهر کوفه بشویم و نه می توانیم از شهر خارج شویم.
ابن زیاد، حصین بن نمیر را به ریاست پلیس شهر کوفه برگزید.3 وی دستور داد که تک تک خانه های کوفه را زیر نظر بگیرند. ابن زیاد در فرمانی به او گفت:
وقد سلّطتک علی دور أهل الکوفة;4
من تو را بر خانه های مردم کوفه مسلّط کردم.
نمونه ای از نظارت شدید در جریان عبداللّه بن یقطر به چشم می خورد، درباره او گفته اند که «کان رضیع الحسین علیه السلام; او با امام حسین علیه السلام، هم شیر بوده است».
البتّه ناگفته نماند که برحسب روایات، حضرت سیّدالشهداء علیه السلام از سینه هیچ زنی شیر نخورده، پس این که به این شخص «رضیع الحسین علیه السلام» گفته اند؟ از آن روی است که پدر عبداللّه، خادم پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله وسلم بوده و مادرش میمونه در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام زندگی می کرد. وی سه روز پیش از ولادت سیّدالشهداء علیه السلام به دنیا آمده و چون میمونه خدمتکار منزل امیر مؤمنان علی علیه السلام بود، بعد از ولادت سیّدالشهداء علیه السلام هم آن حضرت را و هم فرزند خودش را بغل می گرفت و هم زمان هم از فرزند خودش و هم از سیّدالشهداء علیه السلام نگهداری می کرد و چون حضرت به همراه عبداللّه در دامان این خانم بودند، مجازاً به او «رضیع الحسین علیه السلام» می گویند. گویا این امر، مقام و شرافتی برای عبداللّه بن یقطر به همراه

داشته است.
حال حضرت سیّدالشهداء علیه السلام این عبداللّه بن یقطر را به سوی مردم کوفه فرستادند، امّا با نظارت شدیدی که در اطراف کوفه بود، او را همانند قیس بن مسهر دست گیر کردند و نزد ابن زیاد بردند و به دستور ابن زیاد او را از بالای دارالاماره به زیر انداختند.5
عبداللّه از بالای دارالاماره سقوط نمود و استخوان هایش خُرد گردید، امّا هنوز رمقی در بدن داشت که نانجیبی به نام عبدالملک بن عمیر لخمی که از قاضیان شهر کوفه بود، پیش آمد و سر این بزرگوار را برید. وقتی علّت این کار را از او سؤال کردند، گفت: «أردتُ أن اریحه; می خواستم او را راحت کنم»(!)6
آری، به جای این که به او رسیدگی و معالجه ای کند و خدمتی نماید، ذبحش می کند(!) 1 . تاریخ طبری: 5 / 381، البدایة والنهایه: 8 / 168.
2 . تاریخ طبری: 5 / 392، الارشاد: 2 / 72.
3 . در برخی از کتاب ها آمده است: سمرة بن جندب به این سمت منصوب شد. همان سمره که از روز اوّل با اهل بیت علیهم السّلام دشمنی داشته است، البته بعضی می گویند او در آن تاریخ مرده بوده است.
4 . بحار الأنوار: 44 / 351 ـ 352.
5 . بحار الأنوار: 4 / 343.
6 . بحار الأنوار: همان، تاریخ طبری: 5 / 398.

قتل و کشتار

از دیگر برنامه های ابن زیاد در شهر کوفه، به شهادت رساندن بزرگان شیعیان واقعی و موالیان اهل بیت علیهم السلام بود، او همانند پدرش زیاد بن ابیه، این برنامه را اجرا می کرد.

1 . میثم تمّار
میثم تمّار از کسانی است که به دست ابن زیاد به شهادت رسیده است. جریان میثم و این که حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام کیفیت شهادتش را به او خبر داده بودند، از وقایع جالب، عجیب و شنیدنی است. نوشته اند: حبیب بن مظاهر از کیفیت شهادت میثم باخبر بوده و عجیب تر این که رشید هجری نیز از احوال هر دو نفر اطّلاع داشته است.
در کتاب رجال کشی این گونه آمده است:
روزی حبیب بن مظاهر و میثم تمّار با هم ملاقات می نمایند و به یک دیگر از اتّفاقاتی که برایشان در آینده پیش می آید، خبر می دهند. میثم به حبیب می گوید: تو را به این کیفیت به شهادت می رسانند.
حبیب هم به میثم می گوید: تو را به این صورت شهید می کنند.
وقتی این دو نفر از هم جدا می شوند، رشید هجری می رسد و از مردم می پرسد: این دو نفری که با هم صحبت می کردند، کجا رفتند؟
مردم گفتند: این دو نفر حرف های عجیبی می زدند.
پرسید: چه می گفتند؟
آنانی که شنیده بودند، به رشید منتقل کردند.
رشید در ادامه گفت: این دو نفر قسمتی از واقعه را که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند، نگفته اند و میثم این قسمت را فراموش کرده که برای آوردن سر حبیب به کوفه، فلان مقدار درهم جایزه قرار می دهند.1
آری، چنین افرادی در کوفه وجود داشتند، امّا تعدادشان به تعداد انگشتان دو دست هم نمی رسد; افرادی که اسراری این گونه را از امیرالمؤمنین علیه السلامشنیده اند و برای هم دیگر تعریف کرده اند و به هم بشارت داده اند.
آری، به راستی آن شیعیان واقعی این گونه برای شهادت آماده بودند. سؤال این جاست که شمار چنین افراد و جان برکفانی که به واسطه زیاد بن ابیهو عبیداللّه بن زیاد به قتل رسیدند، چه اندازه بوده است؟
ابن حجر عسقلانی درباره میثم تمّار می نویسد:
میثم در سال آخر عمرش به مکّه مشرف شد و در مدینه خدمت اُمّ سلمههمسر رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله رسید و گفت و گویی میان ایشان صورت گرفت. وقتی او به کوفه برگشت و دست گیر و زندانی شد، به مختار ثقفی که او نیز در زندان بود، این گونه می گوید:
إنّک ستفلت وتخرج ثائراً بدم الحسین فتقتل هذا الّذی یرید أن یقتلک;2
تو به زودی آزاد خواهی شد و از مرگ نجات می یابی و انتقام خون حسین

علیه السلام را از کسانی که قصد جان تو را کرده اند خواهی گرفت.
همین سخن به واقعیت پیوست. میثم به شهادت رسید و مختار تا بعد از واقعه کربلا در زندان بود. 1 . رجال کشی: 1 / 292.
2 . الارشاد: 1 / 324، الاصابه: 6 / 250.

2 . عبيداللّه بن عمرو بن عزيز كندى

از اين جا معلوم مى شود كه شخصيت هايى در كوفه زندانى بودند. از جمله آنان عبيداللّه بن عمرو بن عزيز كندى است كه او را به قتل رساندند.

در شرح حال عبيداللّه بن عمرو مى نويسند:

فارساً شجاعاً كوفياً من الشيعة، وشهد مع أميرالمومنين على عليه السلام مشاهده كلّها، وكان من الّذين بايعوا مسلماً ويأخذ البيعة من أهل الكوفة للحسين عليه السلام هو ومسلم بن عوسجة;1

او سواركارى شجاع و از شيعيان كوفه بود و در همه جنگ هاى اميرالمؤمنين عليه السلام ملازم ركاب آن حضرت بود. او از كسانى بود كه در كوفه، با مسلم بيعت نمود. وى براى سيّدالشهداء عليه السلام به همراه مسلم بن عوسجه از مردم بيعت مى گرفت.

پيش تر گذشت كه نعمان بن بشير والى كوفه طبق نقشه، پيروان حضرت مسلم عليه السلام را آزاد گذاشت و اين افراد به صورت علنى به فعاليت مشغول شدند تا اين كه بعد از نعمان و در زمان سرپرستى ابن زياد، حصين بن نمير رئيس پليس، عبيداللّه كندى را دست گير و به نزد ابن زياد برد. به او گفتند: تو رئيس قبيله «كُنده» و «ربيعه» هستى؟

گفت: آرى.

ابن زياد فرمان داد كه او را به قتل برسانند.2 1 . الاخبار الطوال: 238.

2 . تاريخ طبرى: 4 / 275، مقاتل الطالبيين: 70، الاخبار الطوال: 238.

3 . عبیداللّه بن حارث بن نوفل هَمْدانی
عبیداللّه بن حارث همدانی از شیعیانی است که به دستور ابن زیاد شهید شد. او از صحابه پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله بود و در جنگ صفّین همراه امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است. نقش او را در حادثه کربلا این گونه نگاشته اند:
کان یأخذ البیعة من أهل الکوفة للحسین علیه السلام;
او از مردم کوفه برای امام حسین علیه السلام بیعت می گرفت.
کثیر بن شهاب او را دست گیر و نزد ابن زیاد برد و از او سؤالاتی کردند که آیا تو با مسلم بیعت کرده ای؟
گفت: آری!
ـ برای حسین بیعت جمع می کردی؟
گفت: آری!
ابن زیاد دستور داد او را در مقابل چشمان قبیله اش گردن بزنند(!)1
وقتی رئیس قبیله ای را در برابر دیدگان افراد آن قبیله گردن بزنند و به قتل برسانند، با توجّه به این اختناق ها، شدّت ها و نظارت ها، آیا دیگر آن قبیله جایی برای حرکت کردن خواهند داشت؟
آری، این شیوه را خالد بن ولید نیز با مالک بن نُویره و قبیله او انجام داد. 1 . تاریخ طبری: 4 / 286، مقتل الحسین علیه السلام: 61.

4 . عبدالأعلی بن یزید کلبی علیمی
از افراد دیگری که در شهر کوفه به دست ابن زیاد به شهادت رسید، عبدالاعلی کلبی است. در توصیف او می نویسند:
کان فارساً شجاعاً قارئاً، من الشیعة کوفیاً، وکان هو وحبیب بن مظاهر الأسدی یأخذان البیعة من أهل الکوفة للحسین علیه السلام;1
او تک سوار شجاع و قاری قرآن از شیعیان کوفه بود; کسی که به همراه حبیب بن مظاهر، از اهل کوفه برای سیدالشهداء علیه السلام بیعت می گرفتند.
کثیر بن شهاب او را دست گیر کرد. وقتی حضرت مسلم علیه السلام را شهید کردند، ابن زیاد، عبدالاعلی را احضار و دستور قتل او را صادر نمود.
1 . تاریخ طبری: 4 / 284، مقتل الحسین علیه السلام: 57.

5 . عبّاس بن جعده جدلی

از جمله شخصیت هایی که حضرت مسلم علیه السلام در کوفه به ریاست چند قبیله منصوب نموده بود، عباس بن جعده است. تاریخ نگاران در شرح حال او می نویسند:

کان من الشیعة الّذین بایعوا مسلم بن عقیل رضی اللّه عنه فی الکوفة ومن المخلصین فی الولاء لأهل البیت علیهم السلام، وکان یأخذ البیعة من الناس للحسین بن علی علیهما السلام;

او از شیعیانی بود که در کوفه با مسلم بن عقیل بیعت کرد و جزء ارادتمندان واقعی اهل بیت علیهم السلام بود. او از مردم برای حسین بن علی علیهما السلام، بیعت می گرفت.

عبّاس جدلی توسّط محمد بن اشعث کندی که از خوارج و فرمانده‌هان لشکر عمر بن سعد در کربلا بود، دست گیر شد و پس از شهادت حضرت مسلم علیه السلام او را نیز به دستور ابن زیاد به شهادت رساندند.1 1 .

تاریخ طبری: 4 / 275، مقتل الحسین علیه السلام ابی مخنف: 42.

6 . عمارة بن صلخب ازدی

شخصیت دیگر از شیعیان کوفه، عمارة بن ازدی بود. او مردی شجاع و از بیعت کنندگان با جناب مسلم علیه السلام به شمار می رفت و از مردم کوفه برای امام حسین علیه السلام بیعت می گرفت.

محمّد بن اشعث او را دست گیر کرد. ابن زیاد فرمان داد تا او را در میان چشم اهل قبیله اش به قتل برسانند.1 1 . مقتل الحسین علیه السلام ابی مخنف: 44 و 58، تاریخ طبری: 4 / 276 و 285.

زندانی کردن شیعیان
یکی دیگر از اقدامات ابن زیاد در کوفه زندانی کردن شیعیان بود. در میان زندانیان افرادی چون مختار، حارث اعور همدانی، سلیمان بن صُرد و همراه او مثل مسیّب بن نجبه، رفاعة بن شداد بودند. در این اسامی دقت کنید!
طبری می نویسد: ابن زیاد در نامه ای به یزید می نویسد:
وما ترکت لکم ذا ظنّة أخافه علیکم إلاّ وهو فی سجنکم;1
کسی را که احتمال می دادم بر ضدّ شما حرکتی بکند و قیامی صورت دهد، باقی نگذاشتم، مگر این که در زندان شما به سر می برد.
با تمام این اوصاف، روشن می شود که بزرگان شیعیان کجا بودند و چه شدند. آیا با وجود این، می توان ادّعا کرد و گفت که سران شیعیان، خود در قتل سیّدالشهداء علیه السلام شریک بودند یا آن که خود شیعیان از آن حضرت دعوت کردند و بعد آن بزرگوار را به قتل رساندند؟
آری، ابن زیاد والی بصره بنا به دستور معاویه با حفظ سمت قبلی، والی کوفه شد. وی بعد از واقعه کربلا به سوی شام حرکت کرد، پس از گذشت چهار یا پنج سال حادثه کربلا گروهی به رهبری سلیمان بن صرد ظاهر شدند و حصین بن نمیر، ابن زیاد و یارانش را به قتل رساندند. نوشته اند: ابن زیاد در همان واقعه این گونه اظهار کرد:
کنت أقول: لیتنی کنت أخرجت أهل السجن فضربت أعناقهم;2
همیشه می گفتم: ای کاش در آن زمان زندانیان را از زندان بیرون می آوردم و گردن می زدم.
به راستی ابن زیاد آرزوی مرگ چه کسانی را داشت؟
آری، همان افرادی که در زندان بودند، اکنون به عنوان انتقام و خون خواهیِ داستان کربلا و عاشورا قیام کرده اند و ابن زیاد مأمور بود با آنان بجنگد.
ابن زیاد عدّه ای از زندانیان را به قتل رسانده بود; بعضی از آنان را آزاد کرد و افرادی را نیز که فرار کرده بودند، تعقیب کرد. او پس از گذشت چند سال که سلیمان بن صرد، مختار ثقفی و دیگران به جنگ با اهل شام و قاتلان سیّدالشهداء علیه السلام رفته اند، آرزو می کرد که ای کاش این زندانیان را در همان زندان می کشت.
بدین وسیله، چند سال پس از واقعه عاشورا ابن زیاد و یارانش به قتل رسیدند و عده ای را نیز خود مختار به قتل رسانید. 1 . تاریخ طبری: 5 /

.504
2 . تاريخ طبرى: 5 / 523.

نگاهی به شخصیت سلیمان بن صرد از دیدگاه اهل سنّت

سلیمان شخصیت والایی نزد اهل سنّت دارد. در کتاب هایی که به شرح حال صحابه رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله می پردازند، شرح حال سلیمان را بسیار با تجلیل یاد می کنند. ذهبی درباره او می نویسد:

او به همراه نزدیکان خود نامه ای به حسین بن علی نوشت. آن ها او را به کوفه دعوت کردند، ولی او موفق نشد و نتوانست او را یاری کند، چرا که او در زندان بود.1

البتّه ذهبی تصریح نمی کند که ابن زیاد او را زندانی کرده بود; چرا که باور به زندانی شدن شخصیتی هم چون سلیمان، به واسطه ابن زیاد والی یزید، برای آنان بسیار سخت است.

عجیب این است که برخی از علمای اهل سنّت درباره او فقط این گونه اظهار نظر می کنند:

... فلمّا عجز عن نصره نَدِم وحارب;2

... وقتی او از یاری حسین ناتوان شد پشیمان گشت و به جهاد پرداخت.

یعنی از این که به بیعتش وفادار باشد و همراه سیّدالشهداء علیه السلام قیام کند، عاجز و ناتوان شد و پشیمان گشت!

به راستی باید تأمّل کرد که چگونه عاجز شد که به پشیمانی اش انجامید؟ این ناتوانی و پشیمانی چگونه باهم جمع می شوند؟ (واللّه العالم)

آری، این شیطنت هایی است که بعضی از دانشمندان سنّی داشته اند; چرا که نمی خواهند به زندانی بودن چنین فردی تصریح کنند و حتّی می خواهند وانمود کنند که گناهی از او سر زده و او پشیمان شده و بعد به جنگ پرداخته است. آنان به همین معنا اشاره می کنند و می نویسند:

کان دیّناً عابداً خرج فی جیش تابوا إلی اللّه من خذلانهم الحسین الشهید، وساروا للطلب بدمه، وسمّوا جیش التوّابین;3

او مردی دیندار و عابد بود و به دلیل کوتاهی اش در مورد حسین علیه السلام با لشکری که به سوی خدا توبه کرده بودند، به خون خواهی حسین شهید علیه السلام قیام کرد و نام آن لشکر به توّابین (توبه کنندگان) معروف شد.

این لشکر همان سپاهی است که با لشکر شام رو به رو شدند و بزرگان لشکر ابن زیاد و شخصیت هایی را که کوفه آن روز را اداره می کردند و حال به شام رفته بودند، در حمله ای به قتل رساندند. گفتنی است که ماجرای توّابین خود تاریخی جداگانه دارد. 1 . سیر اعلام النبلاء: 3 / 395.

2 . تاريخ الاسلام: 5 / 123.
3 . تاريخ الاسلام: 5 / 122.

تعقیب فراریان

بعد از این که ابن زیاد عدّه ای از همراهان حضرت مسلم علیه السلام را به شهادت رسانید، از مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر و بعضی دیگر جست و جو کرد و آنان را تحت تعقیب قرار داد، ولی نتوانست دست گیرشان کند.

کوفه در کنترل ابن زیاد

با این اقدامات شهر کوفه به طور کامل در تحت قدرت ابن زیاد قرار گرفت و سیّدالشهداء علیه السلام نیز در کربلا به سر می بردند.

در چنین زمانی و بعد از اجرای این برنامه ها، ابن زیاد بر فراز منبر قرار گرفت و خطاب به مردم گفت:

أیّها الناس! إنّکم بلوتم آل أبی سفیان، فوجدتموهم کما تحبّون، وهذا أمیرالمؤمنین یزید، قد عرفتموه، حسن السیرة، محمود الطریقة، محسن للرعیّة، یعطی العطاء فی حقّه، قد أمنت السبل علی عهده...;

ای مردم! شما آل ابوسفیان را امتحان کردید و می شناسید... .

راه های شما امن شده است... .

یزید بعد از معاویه بهترین بندگان و بی نیاز کننده شما در اموال و روزی دنیاست(!) او به من دستور داده که رزق شما را تا صد درهم و یا صد دینار از بیت المال افزایش دهم و این پول را برایتان نگه دارم. به من دستور داده تا شما را از کوفه به جنگ دشمنش روانه کنم. پس گوش فرا دهید و اطاعت کنید... .

ابن زیاد در ادامه سخنان خود می گوید:

فلا یبقینّ رجلٌ من العرفاء والمناکب والتجّار والسکّان إلاّ خرج فعسکر معی، فأیّما رجل وجدناه بعد یومنا هذا متخلّفاً عن العسکر برئت منه الذمّة;1

از بزرگ و کوچک کسبه و دیگر مردم هیچ کس باقی نماند و همگی بایستی در لشکر با من همراه شوند و هر کس که از لشکر ما تخلّف کند، ما درباره حفظ خون او مسئولیّتی نداریم.

نگارنده تاریخ حلب می افزاید:

وکان ابن زیاد إذا وجّه الناس إلی قتال الحسین فی الجمع الکثیر، بعث رجاله فی خیل إلی الکوفة، وأمره أن یطّوّف بهما، فمن وجده قد تخلّف، أتاه به;2

بعد از آن که مردم را به جنگ با سیّدالشهداء علیه السلام متوجّه نمود، مأمورانی را به کوچه ها و محلّه ها فرستاد تا جست و جو کنند و اگر کسی را یافتند که از حکم او سرپیچی نموده است، او را نیز بیاورند.

بدین ترتیب، بعد از این که تهدیدها عملی شد و مأموران به جست و جو پرداختند، شهر کوفه به دل خواه ابن زیاد درآمد. او همه را به سوی کربلا حرکت داد، جز کسانی که در زندان ها بودند و یا به گونه ای از شهر خارج و در نخلستان ها پناه گرفته بودند.

وى همه مردم را به سركردگى عمر سعد از كوفه به جنگ با سيّدالشهداء عليه السلام حركت داد. آنان به دو گروه تقسيم مى شوند:
گروه اوّل: كسانى كه با ميل و رغبت و يا با اكراه و زور در آن جبهه حاضر شده بودند;
گروه دوم: افرادى كه براى رسيدن به كربلا راهى جز پيوستن به لشكر عمر سعد نداشتند; چرا كه تمام راه ها را بسته بودند. 1 . الفتوح: 5 / 89 .
2 . بحار الأنوار: 4 / 385، انساب الاشراف: 3 / 386، الفتوح: 5 / 157، الاخبار الطوال: 252، تاريخ حلب شرح حال امام حسين عليه السلام.

پیوستگان به لشکر امام حسین
گروه دوم برای پیوستن به سیّدالشهداء علیه السلام و همراهی با ایشان این کار را انجام دادند که نام و مشخصّات آنان در تاریخ آمده است. این گروه از تاریکی شب استفاده کردند و به لشکر سیّدالشهداء علیه السلام پیوستند. از همین جا می توان حدس زد که افراد دیگری نیز به همین قصد با لشکر عمر سعد همراه شده بودند، ولی موفّق نشدند. به یقین باید گفت که این گروه به قصد پیوستن به سیّدالشهداء علیه السلام همراه لشکر عمر سعد به کربلا آمده بودند و همراهی آنان از روی ناچاری بوده است. از این رو، شبانه خود را به لشکر حضرتش رساندند و این افراد از قبل هدایت شده بودند، نه این که شب یا روز عاشورا از ظلمت به نور منتقل گردند، البتّه حرّ بن یزید روز عاشورا به حق و نورانیت رسید.
یکی از کسانی که با لشکر ابن سعد همراه شد، آن گاه به لشکر سعادتمند سیّدالشهداء علیه السلام پیوست، قاسم بن حبیب بن ابی بشیر ازدی است. درباره او چنین نقل شده است:
مال إلی الحسین علیه السلام... وقتل بین یدیه;1
و به سوی امام حسین علیه السلام میل نمود... و در رکاب آن حضرت به شهادت رسید.
یکی دیگر از این سعادتمندان عمرو بن ضبیعة بن قیس است. درباره او می نویسند:
کان فارساً مقدماً فی الحروب، خرج مع ابن سعد ثمّ أزدلف إلی الإمام...;2
او تک سواری یگانه و پیش تاز در جنگ ها بود، به همراه ابن سعد از کوفهخارج شد، سپس به سوی امام حسین علیه السلام روانه شد.
یکی دیگر از این نیک بختان حلاس بن عمرو ازدی است. او در زمان امیر مؤمنان علی علیه السلام مسئول اداره امنیت شهر کوفه بود. وی به همراه برادرش نعمان در سپاه ابن سعد حاضر شد، سپس شبانه خود را به لشکر امام حسین علیه السلام رساند.3
از این سعادتمندان می توان پدر و فرزندی به نام مسعود بن حجّاج تمیمیو فرزندش عبدالرحمان را نام برد که هر دو به همین صورت در ابتدای امر با لشکر ابن سعد همراه شدند، ولی سرانجام به سوی لشکر امام حسین علیه السلام شتافتند و در رکاب آن حضرت به شهادت رسیدند.4 1 . إبصار العین فی انصار الحسین علیه السلام: 109.
2 . مناقب آل ابی طالب: 4 / 113.

3 . إبصار العين فى انصار الحسين عليه السلام: 109.
4 . همان: 112.

فرماندهان سپاه اعزامی از کوفه
1 . عمر بن سعد فرمانده کل
شناخت فرماندهان نظامی لشکر اعزامی ابن زیاد، بسیار اهمیت دارد. فرمانده کلّ این سپاه عمر سعد بوده است. فرماندهان دیگر چه کسانی بوده اند؟
پیش از پرداختن به این بحث، ذکر دو نکته جالب است:
1 . بنا بر نقل تاریخ نگاران، عمر سعد را فرمانده چهار هزار سرباز نمودند تا به فرماندهی او این لشکر به جنگ منطقه دیلم1 برود. در این زمینه در بسیاری از منابع تاریخی این گونه آمده است:
کانوا قد اُعدّوا للخروج معه إلی الری لقتال الدیلم;2
به این لشکر فرمان داده شد که نخست به قتال حسین بن علی بپردازید و آن گاه به سوی ری و جنگ دیلم بروید.
2 . عمر سعد از روز نخست هوادار بنو امیّه بوده و هرگز در کوفه ارتباطی با اهل بیت علیهم السلام نداشته است. پیش تر گفتیم که وقتی نعمان بن بشیر در برخورد با حضرت مسلم علیه السلام و یارانش، کندی و کوتاهی کرد، ابن سعد در نامه ای به یزید نوشت: «فکری بنما که کوفه از دست می رود». 1 . گفتنی است که این نکته جای تحقیق دارد که آیا واقعاً در آن روزگار در ری خبری از جنگ بوده و یا این یک بهانه ای برای جمع کردن مردم بوده است؟
2 . تاریخ طبری: 5 / 409، الاستیعاب: 1 / 377، جمل من انساب الاشراف: 3 / 385، الاخبار الطوال: 251، الفتوح: 5 / 151، تاریخ حلب شرح حال امام حسین علیه السلام ابن عدیم، لواعج الاشجان: 105. 2 . حصین بن نمیر
در منابع تاریخی، حصین بن نمیر به اختصار معرفی شده است. حصین بن نمیر اهل شهر حمص، یکی از شهرهای شام بوده است.1 مردم آن دیار ناصبی و دشمن امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام بوده اند2 و حصین بن نمیر هم پرورش یافته چنین شهری بوده است. وی مسئول امنیّت شهر کوفه بود و بر اطراف و جاده های منتهی به شهر نظارت داشت.
همان گونه که پیش تر اشاره شد، حصین در اجرای نظارت بر شهر افراد مختلفی را دست گیر نمود. برخی از جنایات او را می توان این گونه بیان کرد:
او کسی است که حبیب بن مظاهر را در کربلا شهید کرد;3 اوّلین فردی است که از جانب لشکر عمر سعد به طرف امام حسین علیه السلام و

خیمه های ایشان تیراندازی کرد; چرا که او رئیس تیراندازهای لشکر بوده است; او خبیثی است که سرهای مطهّر اهل بیت علیهم السلام را در اختیار گرفت و از کربلا به سوی شام برد(!)
یزید دستور داد سرها را نزد او حاضر کنند تا از آنان درباره کیفیت قتل آنان بپرسد. وقتی حاضر شدند و سرها را مقابل یزید قرار دادند، یزید از آنان سؤالاتی کرد تا نوبت به حصین بن نمیر رسید. یزید از او پرسید: برای من تعریف کن و بگو حسین چگونه به قتل رسید؟
حصین اوّل امان خواست و بعد از گرفتن امان، پاسخ داد:
اعلم ـ أیّها الأمیر! ـ أنّ الّذی عقد الرایات ووضع الأموال وجیّش الجیوش وأرسل الکتب وأوعد ووعد هو الّذی قتله;4
ای امیر! کسی که پرچم ها را برافراشت، اموال را در اختیار سپاه قرار داد و لشکریان را تجهیز کرد و در این زمینه نامه هایی ارسال کرد و وعده داد و تهدید کرد، کسی است که حسین را کشته است.
یزید از این پاسخ خشمگین شد و به درون خانه رفت.
حصین بن نمیر کسی است که برای خارج کردن ابن زبیر از خانه خدا و سرکوب نمودن او، منجنیق را نصب نمود تا خانه خدا را بکوبد و کعبه را ویران کند.
سرانجام حصین بن نمیر بعد از گذشت پنج یا شش سال از حادثه کربلا به همراه عدّه ای دیگر از اهل شام و شخصیت هایی که همراه ابن زیاد بودند، به دست سلیمان بن صرد و یارانش کشته شدند و به اسفل السافلین فرو افتادند.5 1 . الاصابه: 2 / 80 .
2 . معجم البلدان: 2 / 349، شماره 3914.
3 . مناقب آل ابی طالب: 4 / 103.
4 . نور العین فی مشهد الحسین علیه السلام: 70.
5 . امالی شیخ طوسی رحمه اللّه: 242.
3 . شبث بن ربعی1
او از بزرگان خوارج و دشمنان شدید امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام است. وی در حادثه کربلا فرماندهی هزار سرباز را به عهده داشت. او از نویسندگان نامه به امام حسین علیه السلام بود.2 گفتنی است که خوارج تا بعد از واقعه کربلا، همکاری نزدیکی با بنی امیّه بر ضد اهل بیت علیهم السلام داشته اند. آنان هم در شهادت امیرالمؤمنین و هم در قضیه امام مجتبی علیهما السلام و شهادت آن حضرت و هم در واقعه عاشورا با بنی امیّه همکاری کرده اند. البته بعدها به دلیل ریاست، دچار اختلاف های شدیدی شده اند و کشمکش های عجیبی بین آنان رخ داده است. 1 . سیر اعلام النبلاء: 4 / 150.
2 . الارشاد: 2 / 98، الفتوح: 5 / 29.

4 . حجار بن ابجر
حجّار بن ابجر از فرماندهان سپاه ابن زیاد است. او در کربلا فرمانده هزار سرباز بود. وی با شبث بن ربعی و افرادی دیگر، نامه دعوت برای امام حسین علیه السلام نوشتتند و امضا کردند.1
حجّار بعد از واقعه کربلا شخصی بزرگ بوده است که بر ضدّ مختار قیام می کند و در آخر سرکوب می شود.2 1 . التاریخ الکبیر: 3 / 130.
2 . جمل من انساب الاشراف: 6 / 358، الاخبار الطوال: 250 ـ 251، تاریخ طبری: 5 / 400، منتظم: 5 / 329.
5 . حر بن یزید ریاحی
حر بن یزید ریاحی یکی دیگر از فرماندهان سپاه اعزامی ابن زیاد بود که هزار سرباز از او فرمان می بردند. البتّه داستان بازگشت او عبرتی برای اوّلین و آخرین مردم شد که چگونه سیّدالشهداء علیه السلام و اهل بیت را قبل از ورود به کربلا آزار داد و مزاحم ایشان شد و آن گاه که متوجّه شد، تغییر کرد و رستگار گشت. 6 . شمر بن ذی الجوشن
شمر فرمانده چهار هزار سرباز بود.1 او از ابتدا هوادار بنو امیّه و در خدمت ابن زیاد بود، به طوری که وقتی ابن زیاد احساس کرد عمر سعد در اطاعت از دستورش کوتاهی می کند، نامه ای به شمر داد و گفت که به دست عمر سعدبرساند و مراقب و مواظب او باشد.
شمر در بنو امیّه ذوب شده بود. تاریخ نگاران شیعه و سنّی می نویسند: ابن زیاد به شمر گفت:
اذهب فإن جاء حسین علی حکمی وإلاّ فمر عمر بن سعد أن یقاتلهم، فإن تباطأ عن ذلک فاضرب عنقه، ثمّ أنت الأمیر علی الناس...;2
برو و اگر حسین تسلیم حکم ما شد که هیچ وگرنه به عمر سعد دستور بده که او را بکشد و اگر عمر سعد از این فرمان کوتاهی کرد، گردن او را بزن، سپس خودت بر همه لشکر امیر هستی.
درباره شمر گفتنی است که ابن حجر می نویسد: شمر در نماز جماعت حاضر می شد و بعد از نماز توسّل می کرد و می گفت:
اللهمّ إنّک تعلم إنّی شریفٌ فاغفرلی;
خدایا! تو می دانی که من فرد خوبی هستم، پس مرا بیامرز.
راوی می گوید: به او گفتم: چگونه از خدا انتظار داری که تو را ببخشد، در حالی که تو فرزند دختر رسول خدا صلی اللّه علیه وآله را به قتل رسانده ای؟
شمر در پاسخ گفت: تو چه می گویی؟ چه کار باید می کردم؟ آنان امیران هستند، به ما امر کردند و اگر ما مخالفت می کردیم، از این حیوانات هم بدتر بودیم، امیران ما واجب الاطاعه هستند(!)
ابن حجر عسقلانی به رغم این که خود نیز از متعصّبان است، بعد از نقل

این مطلب می گوید:
إنّ هذا لعذر قبیح، فإنّما الطاعة فی المعروف;3
این عذر بسیار ناپسند است; چرا که اطاعت فقط در امور پسندیده، وارد شده است. 1 . بحار الأنوار: 44 / 315.
2 . البدایة والنهایه: 8 / 175.
3 . لسان المیزان: 3 / 180.
7 و 8 . قیس و محمّد
از جمله فرماندهان اعزامی سپاه ابن زیاد دو برادر به نام های قیس و محمدهستند. اینان فرزند اشعث بن قیس به شمار می روند. اشعث پدر جعده که با سمِّ معاویه، به طمع رسیدن به پول و همسری یزید، امام مجتبی علیه السلام را مسموم کرد.
بنا بر تحقیقی که انجام شده، پدر این دو نفر یعنی اشعث در شهادت امیر مؤمنان علی علیه السلام دست داشته است1. قیس و محمّد از خوارج بوده اند.
محمّد بن اشعث هزار سرباز را فرماندهی می کرد; همو بود که با حضرت مسلم علیه السلام جنگید و سرانجام آن جناب را دست گیر کرد و به شهادت رساند.
محمّد بن اشعث جزء دعوت کنندگان حضرت سیّدالشهداء علیه السلام نبوده، ولی برادرش قیس، دعوت نامه را امضا نموده است. امام حسین علیه السلام در روز عاشورا سپاه دشمن را خطاب کرد و شبث بن ربعی، حجّار بن ابجر، قیس بن اشعث و یزید بن حارث را صدا زد و فرمود: مگر شما نبودید که نامه نوشتید؟
قیس بن اشعث در پاسخ گفت: بیا و با یزید بیعت کن!
حضرت در پاسخ فرمودند: تو برادر همان کسی هستی که مسلم بن عقیل را در کوفه به شهادت رساند و حال می خواهی در قتل من نیز شریک باشی؟
لا، واللّه، لا أعطیهم بیدی إعطاء الذلیل ولا أُقرّ لهم إقرار العبید;2
نه، سوگند به خدا! دستم را همانند افراد ذلیل (به جهت بیعت) عطا نمی کنم و مانند بندگانِ کوچک اقرار نمی نمایم. 1 . الارشاد: 1 / 19.
2 . البدایة والنهایه: 8 / 179، تاریخ طبری: 5 / 425.
9 . یزید بن حارث
یزید بن حارث فرمانده دو هزار تن و جزء دعوت کنندگان حضرت سیّدالشهداء علیه السلام بود. امام علیه السلام در روز عاشورا او را با نامش خطاب کرد. او از جاسوسانی بود که همراه عمر سعد و دیگران، در کوفه برای حکومت بنو امیّه فعالیت می نمود و بر ضدّ سلیمان بن صرد، مختار و دیگران می کوشید.1 1 . جمل من انساب الاشراف (داستان

توّابین): 6 / 367 و 381.
10 . عمرو بن حریث
عمرو نیز از فرماندهان سپاه ابن زیاد بود و آن قدر مرید و شیفته بنی امیّه بوده که در خروج ابن زیاد از کوفه، ولایت کوفه را به دست می گرفت.1 1 . همان: 6 / 376.
11 . عمرو بن حجّاج
عمرو بن حجّاج نیز یکی از فرماندهان لشکر ابن زیاد بود. وی در خطاب به سپاه می گوید:
... یا أهل الکوفة! إلزموا طاعتکم وجماعتکم، ولا ترتابوا فی قتل من مرق من الدین وخالف الإمام;1
ای اهل کوفه! اتّحاد و اجتماع خود را حفظ کنید و در کشتن کسی که از دین برگشته و به مخالفت امام خود خروج کرده است، شکی به خود راه ندهید(!)
به راستی، آیا می توان گفت کسانی که چنین اعتقادی دارند، شیعه هستند؟
عمرو بن حجّاج مسئول محاصره نهر فرات بود. وی به همراه سربازانش از رسیدن آب به خیمه های امام حسین علیه السلام جلوگیری کرد. همین فرد بی حیا و پست، با گستاخی تمام به سبط رسول خدا صلی اللّه علیه وآله رو کرد و گفت:
یا حسین! هذا الفرات تلغ فیه الکلاب وتشرب منه الحمیر والخنازیر، واللّه لا تذوق منه جرعةً حتّی تذوق الحمیم فی نار جهنّم;2
ای حسین! این آب فرات است که از آن سگ ها، الاغ ها و خوک ها آب می نوشند و سوگند به خدا! تو از آن جرعه ای هم نمی نوشی تا این که در آتش دوزخ از حمیم آن بنوشی(!)
آیا کسی می تواند بگوید چنین کسی شیعه بوده است؟
در این هنگام حضرت سیّدالشهداء علیه السلام او را نفرین کرد.
بلاذری می نویسد: سرانجام مختار و یارانش در تعقیب عمرو بن حجاجبودند و او را در بیابان در حالی که از تشنگی رمقی نداشت، یافتند و به دوزخ فرستادند.3 1 . جمل من انساب الاشراف (داستان توّابین): 6 / 376.
2 . حیاة الإمام الحسین علیه السلام مقرّم: 3 / 138، تاریخ طبری: 5 / 412.
3 . جمل من انساب الاشراف: 6 / 410.
12 . عزرة بن قیس
عزرة بن قیس نیز جزو فرماندهان سپاه ابن زیاد بود. در شرح حال او نوشته اند:

كان على خيل أهل الكوفة;1
او فرمانده سواره نظام اهل كوفه بود.
وقتى ابن زياد خواست او را براى ابلاغ پيامى نزد سيّدالشهداء عليه السلام بفرستد، او عذر خواست و گفت: من از كسانى هستم كه براى او نامه نوشتم و به او قول يارى دادم... .2
او در زمان خلافت عمر والى شهر حلوان (شهرى مرزى ميان شام و عراق) بود3 و موقعيت او از صدر اسلام مشخص بوده است.
اين فرماندهان لشكر ابن زياد، سربازان تحت امر خود را در كربلافرماندهى مى كردند. به راستى كسى مى تواند ادّعا كند كه اينان شيعه بوده اند؟ 1 . سفينة البحار ماده «شبث».
2 . الارشاد: 2 / 38، تاريخ طبرى: 5 / 353.
3 . مختصر تاريخ مدينة دمشق: 17 / 33.

حضور سپاهی از شام در کربلا

با نگاه به آن چه گذشت و جمع بندی مطالب به اطمینان می توان گفت که علاوه بر اهل کوفه، افرادی از شام و نه فقط افراد، بلکه لشکری در کربلا حضور داشتند. بر این مطلب شواهدی وجود دارد. از جمله در روایتی از امام صادق علیه السلام می پرسند: حکم روزه گرفتن در روز تاسوعا و عاشورا چگونه است؟

آن حضرت علیه السلام می فرماید:

تاسوعاء یوم حوصر فیه الحسین علیه السلام وأصحابه بکربلاء واجتمع علیه خیل أهل الشام وأناخوا علیه وفرح ابن مرجانة وعمر بن سعد بتوافر الخیل وکثرتها، واستضعفوا فیه الحسین علیه السلام وأصحابه وأیقنوا أنّه لا یأتی الحسین علیه السلام ناصرٌ ولا یمدُّه أهل العراق. بأبی المستضعف الغریب;1

تاسوعا روزی است که حسین و یارانش در کربلا به واسطه سپاهیان شاممحاصره شدند... ابن زیاد و عمر سعد از زیادی لشکر خویش خوش حال شدند، آنان در روز عاشورا بر سیّدالشهداء علیه السلام و اصحابشان مسلّط شدند و یقین کردند که دیگر یاوری از اهل عراق به یاری و نصرت آن حضرت نخواهد آمد.

با توجّه به این روایت چه زمانی این خوش حالی رخ داد؟ زمانی که سپاهی از اهل شام وارد کربلا شدند.

در این زمینه شیخ صدوق رحمه اللّه به سند خود این گونه روایت می کند:

ونظر الحسین علیه السلام یمیناً وشمالا ولا یری أحداً، فرفع رأسه إلی السماء فقال: اللهمّ إنّک تری ما یصنع بولد نبیّک... فأقبل عدوّ اللّه سنان بن أنس الأیادی وشمر بن ذی الجوشن العامری فی رجال من أهل الشام... ;2

امام حسین علیه السلام به سمت راست و چپ نگاهی کردند و هیچ کس را ندیدند، سپس سر را به آسمان بلند کردند و فرمودند: خداوندا! تو می بینی که با فرزند پیامبرت چگونه رفتار می کنند... .

در این هنگام سنان بن انس، شمر بن ذی الجوشن و افرادی از شام به آن حضرت هجوم آوردند.

این روایت نیز بیان گر آن است که لشکری از اهل شام به جهت از بین بردن سیّدالشهداء علیه السلام حضور داشتند.

آری، بنی امیّه روز عاشورا روزه می گرفتند و به همین جهت هم اکنون بعضی از وهّابیان می گویند:

ذاک یوم قتل الحسین، فإن کنت شامتاً فَصُم;

روز عاشورا روز قتل حسین است، اگر می خواهی شماتت کنی و با اهل بیت دشمنی نمایی، آن روز را روزه بگیر.
اگر می خواهید اظهار خوش حالی کنید، آن روز را روزه بگیرید.
این روزه داری در روز عاشورا از بنی امیّه است; چرا که شیخ طوسی رحمه اللّه به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود:
إنّ آل امیّة لعنهم اللّه ومن أعانهم علی قتل الحسین علیه السلام من أهل الشام نذروا نذراً; إن قتل الحسین وسلم من خرج إلی الحسین وصارت الخلافة فی آل أبی سفیان أن یتّخذوا ذلک الیوم عیداً لهم، وأن یصوموا فیه شکراً ویفرّحون أولادهم، فصارت فی آل أبی سفیان سنّةً إلی الیوم فی الناس;3
همانا آل امیّه و کسانی از شامیان که آنان را در کشتن امام حسین علیه السلام یاری کرده اند، نذر نموده اند، که اگر بر حسین پیروز شدند (و او را به قتل رساندند) و خلافت را به دست آوردند، این روز را عید بگیرند و به جهت شکرانه آن، روزه بگیرند و این برای آل ابی سفیان تا به امروز به عنوان سنّتی قرار داده شد. 1 . الکافی: 4 / 147.
2 . امالی شیخ صدوق رحمه اللّه: 226.
3 . امالی شیخ طوسی رحمه اللّه: 61.

برخی از جنایت های سربازان شامی در کربلا
بنا بر شواهدی که نقل شد، اثبات گردید که سپاهی از شام در کربلا حضور داشتند که در نبرد روز عاشورا شرکت کردند، هر چند تعداد دقیق آنان مشخص نیست; ولی اسامی عدّه ای از آنان به دست آمده است. البتّه این افراد، از اهل شام نبوده اند که در کوفه اقامت داشته اند، بلکه نیروهایی از شام بوده اند که برای شرکت در قتل سیّدالشهداء علیه السلام به کربلا اعزام شده بودند.
کوتاه سخن این که حتی یک درصد هم احتمال نمی رود که قاتلان حضرت سیّدالشهداء علیه السلام، شیعیان کوفه باشند; چرا که از هیچ شیعه ای به هر معنایی که باشد و در نهایت فسق و قساوت قلب و بی دینی هم باشد، چنین جنایاتی سر نمی زند. برخی از آن جنایات عبارتند از:
1 . قطع آب;
2 . آتش زدن خیمه ها;
3 . کشتن کودکان;
4 . کشتن بانوان;
5 . تاراج اموال;
6 . لگدمال کردن جسم مبارک و بدن مطهّر فرزند دختر رسول خدا صلی اللّه علیه وآله با سم اسبان.
بدیهی است که هیچ کدام از این اعمال ننگین، هرگز از شیعیان صادر نمی شود و بر فرض اگر آن شیعه، از سران و فرماندهان لشکر عمر سعد بوده و در قساوت و بی دینی معروف هم باشد، نمی تواند به جنایاتی هم چون قطع آب، حرق خیام... مرتکب شود.
این که سخنرانان به هنگام بیان جنایاتی که در کربلا رخ داده، می گویند: «از گوش دختران اهل بیت علیهم السلام گوشواره می کشیدند»، حقیقت دارد و از حقایق عاشوراست. آری، نباید در پی آن بود که حتماً سنّی ها این وقایع را روایت کرده باشند تا باورپذیر گردند. نباید انتظار داشت که متعصّبی از اهل سنّت این قضایا را نقل کرده باشد. کسی حق ندارد بگوید که این جنایت ها و ستم کاری های دشمنان اهل بیت علیهم السلام خرافات است و چنین اموری واقع نشده است(!)
چنان که در تاریخ آمده است، جسد مبارک حضرت سیّدالشهداء علیه السلام را ده نفر اسب سوار با سم اسبان خود لگدمال کردند و این حقیقت دارد و بنا بر تحقیقی، اسامی آنان در کتاب های معتبر اهل سنّت

وجود دارد. آیا به راستی می توان ادّعا کرد که این وقایع و جنایت های روز عاشورا را شیعیان انجام داده اند؟

نگاهی به اعتقاد قاتلان سیّدالشهداء
به راستی عقیده آنان که در کربلا بوده اند و با سیّدالشهداء علیه السلامجنگیده اند، چه بوده است؟ به نمونه ای از باورهای شیطانی قاتلان امام حسین علیه السلام توجه کنید!
تاریخ نگار اهل سنّت طبری به سند خود این گونه روایت می کند: روز عاشورا یکی از افراد سپاه ابن زیاد به نام یزید بن معقل از دشمنان سیّدالشهداء علیه السلام، به بریر بن خضیر ـ که از علمای قرآن شهر کوفه و از یاران حضرت بود ـ می گوید: می بینی که خدا چه روزگاری را برای تو رقم زده است؟
بریر پاسخ داد: آن چه خدا برای من پیش آورد، سعادت و نیک بختی است و آن چه برای تو پیش آمده، شقاوت و بدبختی است.
یزید بن معقل گفت: دروغ می گویی! تو پیش از این نیز دروغ گو بودی. آیا به یاد داری زمانی که در قبیله بنی لوذان این دروغ ها را به عثمان می گفتی و معاویه را گمراه و گمراه کننده و علی بن ابی طالب را پیشوای حق و هدایت می پنداشتی؟
بریر گفت: گواهی می دهم که اعتقاد و نظر من همین است که تو گفتی.
یزید بن معقل چون می دانست او به ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام ایمان دارد، گفت: من نیز گواهی می دهم تو از زمره گمراهان هستی.
بریر گفت: آیا حاضری مباهله کنی و بعد مبارزه کنیم؟
یزید بن معقل گفت: آری!
آن گاه هر دو حرکت کردند و قبل از مبارزه دست به دعا برداشتند و دروغ گو را لعنت کردند و از خدا خواستند که کسی را که بر حق است، بر دیگری که باطل است، چیره گرداند و بعد مبارزه آغاز شد و بریر، یزید بن معقل را کشت.1
سخن این است که در روز عاشورا سخن از حقانیت امیر مؤمنان علی علیه السلام و یا عثمان مطرح است. هواداری از علی علیه السلام و پیروی از عثمان محل اختلاف و منشأ جنگ است.
نتیجه مباهله بین بریر و یزید بن معقل، با پیروزی پیرو امام هدایت و شیعه علی بن ابی طالب علیهم السلام یعنی بریر بن خضیر پایان یافت.
طبری در مورد دیگری می نویسد: هنگامی که نافع بن هلال از یاوران امام حسین علیه السلام پا به میدان رزم نهاد، رجز خواند و گفت: من معتقد به دین علی علیه السلام هستم.
فردی از سپاه ابن زیاد به نام مزاحم بن حریث برای مبارزه با او به میدان

رفت و در جواب نافع گفت: من هم معتقد به دين عثمان هستم.2
ابن اثير جزرى در كتاب الكامل فى التاريخ همين رجزخوانى نافع را نقل مى كند،3 ولى نمى گويد كه طرف مقابل او در پاسخ گفت:
أنا على دين عثمان;
من معتقد به دين عثمان هستم!!
چرا؟ چون بايد مخفى بماند تا كسى قاتلان سيّدالشهداء عليه السلام را نشناسد تا در قرن ها بعد افرادى بتوانند بگويند كه خود شيعيان حسين بن على را به شهادت رساندند.
تاريخ نگاران نوشته اند كه ابن زياد در نامه اى به عمر سعد نوشت:
حسين و يارانش را از آب منع كن تا قطره اى به آن ها آب نرسد، همان طورى كه با خليفه مظلوم عثمان بن عفان اين كار را كردند(!)4
با توجّه به اين موارد معلوم مى شود كه در كربلا چه جبهه اى در مقابل چه گروهى قرار گرفته بودند.
وقتى اسيران اهل بيت عليهم السلام را به مدينه منوره برگرداندند و بانوان بنى هاشم شيون و ناله زدند و به عزادارى پرداختند، راوى گويد: در آن هنگام نزد عمرو بن سعيد اشدق رفتم.
عمرو با ديدن آن صحنه خنديد و شعرى را به دشمنى اهل بيت عليهم السلام خواند و بعد از آن گفت:
هذه واعية بواعية عثمان بن عفّان(!);5
اين عزا و مصيبت در مقابل مصيبت عثمان ابن عفّان است(!)
آرى، از آغاز جنگ پاى عثمان در كار بوده و تا پايان كه ورود اهل بيت عليهم السلام به مدينه بود، باز هم سخن از عثمان به ميان مى آيد. 1 . تاريخ طبرى: 5 / 431 ـ 433.
2 . تاريخ طبرى: 5 / 435، مقتل الحسين خوارزمى: 2 / 15 و منابع ديگر.
3 . الكامل فى التاريخ: 3 / 290.
4 . تاريخ طبرى: 5 / 412.
5 . همان: 5 / 466.

چهره دشمنان اهل بيت در سخنان امام حسين
حضرت سيّدالشهداء عليه السلام در روز عاشورا در ضمن سخنانی، دشمنان اهل بيت عليهم السلام را اين گونه توصيف نمود و فرمود:
فإنّما أنتم من طواغيت الاُمّة وشذّاذ الأحزاب ونبذة الكتاب، ونفثة الشيطان، وعُصبة الآثام، ومحرّفی الكتاب، ومطفئی السنن، وقتلة أولاد الأنبياء ومبيری عترة الأوصياء... وأنتم ابن حرب وأشياعه تعتمدون وإيّانا تخذلون...;1
شما سركشان امت ها، پشت كنندگان به قرآن، هم دم های شيطان، گروهی معصيت كار، تحريف كنندگان قرآن، از بين برنده سنّت ها، قاتلان فرزندان انبيا و... هستيد. شما فرزندان ابن حرب و پيروان (معاويه) هستيد و هدف شما فقط از بين بردن ماست.
اين سخنان بر چه كسی منطبق است؟ اين كلمات حتّی بر يک شيعی كه در پايين ترين درجه تشيّع و در بالاترين درجه فسق و گناه باشد، صدق نمی كند.
آن حضرت در ادامه از آنان می پرسد كه به چه دليل، قصد جان مرا كرده ايد؟
در پاسخ گفتند: ما تو را به جهت دشمنی با پدرت می كشيم.2
امام حسين عليه السلام در مورد ديگری با صدايی بلند خطاب به سپاه دشمن می كند و می فرمايد:
يا شيعة آل أبی سفيان! إن لم يكن لكم دين وكنتم لا تخافون المعاد، فكونوا أحراراً فی دنياكم هذه;3
ای پيروان آل ابوسفيان! اگر دين نداريد و از قيامت نمی ترسيد، پس در دنيا آزاد باشيد.
آری، اساساً دشمنان و قاتلان سيّدالشهداء عليه السلام از پيروان خاندان ابوسفيان بودند، نه اين كه شيعيان اهل بيت عليهم السلام باشند و از جهت فسق و فجور در عمل ظاهری پيرو خاندان ابوسفيان باشند. نه، قاتلان آن حضرت در حقيقت از رهروان آل ابوسفيان بودند.
بنابراين، همان گونه كه پيش تر گفتيم با توجه به اين كه بزرگان كوفه از شيعيان اميرالمؤمنين عليه السلام يا در زندان بودند، يا آنان را كشته بودند و يا فرار كرده بودند، چه قبل از ابن زياد و چه پس از روی كار آمدن او. با اين حال، آيا می شود شيعه در هر معنايی، مرتكب جناياتی چون آتش زدن خيمه زنان و كودكان بی پناه و... بشود؟
تمام اين جنايت ها در مدارک معتبر سنّی وجود دارد. ابن اثير جزريمی نويسد:

... در نبرد با حسین علیه السلام، عمر سعد به لشکریان دستور داد تا خیمه ها را آتش بزنند و حسین علیه السلام او را از این کار منع کرد، ولی آنان خیمه ها را به آتش کشیدند... .
وی در ادامه می نویسد:
وخرجت امرأة الکلبی تمشی إلی زوجها فجلستْ عند رأسه تمسح التراب عن وجهه وتقول: هنیئاً لک الجنّة. فأمر شمر غلاماً اسمه رستم فضرب رأسها بالعمود فشدخه فماتت مکانها;4
زنی از قبیله کلبی به سمت جنازه شوهرِ شهیدش رفت و در کنار سر او نشست و خاک را از روی او پاک کرد و گفت: بهشت بر تو گوارا باشد.
در این هنگام شمر به غلامش که رستم نام داشت، دستور داد آن زن را بزند. ضربه ای به سر آن بانوی ستم دیده و داغ دیده وارد کرد که در دم جان داد.
بلاذری در این زمینه می نویسد:
... بعد از آتش زدن خیمه ها، زن ها فریاد کشیدند و صدای شیون آن ها بلند شد و از خیمه ها خارج شدند... .5
در منبع معتبر دیگری آمده است: کودکی در لحظات آخر عُمر سیّدالشهداء علیه السلام در دامنش نشست که آن کودک را نیز بی رحمانه به قتل رساندند.6
پستی به جایی می رسد که وقتی آن مرد خبیث گوشواره فاطمه دختر سیّدالشهداء علیه السلام را از گوش او می کشد، در همین حال گریه می کند.
فاطمه به او می فرماید: چرا گریه می کنی؟ رهایم کن!
آن خبیث در جواب می گوید: اگر من این کار را نکنم، فرد دیگری گوشواره را می برد.7
آیا شیعه، هر قدر فاسق باشد، می تواند از این قبیل کارها انجام دهد؟
پیش تر اشاره شد که اسامی آن ده نفری که بدن مطَهر سیّدالشهداء علیه السلام را با پای اسب ها مورد جسارت قرار دادند، در منابع معتبری آمده است. آنان عبارتند از:
اسحاق بن حویه،
اخنس بن مرثد،
حکیم بن طفیل سنبسی،
صالح بن وهب جعفی،
واحظ بن ناعم،
عمرو بن صبیح صیداوی،
رجاء بن منقذ عبدی،
سالم بن خیثمه جعفی،

هانی بن ثبیت حضرمی و
اسید بن مالک.
ابوعمرو زاهد که از نظر اهل سنّت بسیار معتبر است، گوید: ما این ده نفر را بررسی کردیم، تمام آنان را ولدالزّنا یافتیم.8 1 . ترجمة الامام الحسین علیه السلام ابن عساکر: 318 (پاورقی)، بحار الأنوار: 45 / 8 .
2 . نور العین فی مشهد الحسین علیه السلام: 47 و منابع دیگر.
3 . الفتوح: 5 / 117، الفصول المهمّه: 2 / 827 و منابع دیگر.
4 . الکامل فی التاریخ: 4 / 69 ـ 70، تاریخ طبری: 4 / 333 ـ 335، المنتظم: 5 / 340، نهایة الارب: 8 / 451.
5 . انساب الاشراف: 808 ـ 809 .
6 . المنتظم: 5 / 340.
7 . سیر اعلام النبلاء: 3 / 204.
8 . اللهوف: 182.

احادیث ساختگی در دفاع از یزید و معاویه
آن گروه متعصب و تندرو نتوانستند به اهداف شوم خود نایل گردند. در مراحل بعد، دست به توجیه و دفاع از کارهای یزید زدند و برای کسب آبروی رفته او و پدرش معاویه تلاش های نافرجامی انجام دادند و احادیثی در این زمینه جعل کردند; مانند آن که فتح قسطنطنیه را به دست لشکری از مؤمنان و خوبان، نوید دادند و آن گاه، آن فتح و پیروزی را به یزید نسبت دادند که پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله فرمود: فرمانده آن لشکر یزید است(!)1
آنان پا را فراتر می گذارند و می گویند: زیر پرچم یزید و در لشکر او حسین بن علی نیز بوده است(!)
ابن تیمیّه در دفاع از یزید و توجیه جنایات او می نویسد: بر فرض اگر یزید حسین بن علی را به قتل رسانده، از آن طرف کارهای خوبی نیز انجام داده است; چرا که (إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ);2 «خوبی ها، بدی ها را از بین می برند». بنابراین، یزید جرمی مرتکب نشده است!
غزالی و امثال او در توجیه جنایات یزید گفته اند: شاید یزید توبه کرده است(!) چرا او را لعن می کنید؟
به نظر شما آیا این دروغ ها بر اهل تحقیق مخفی می ماند؟ مگر اهل تحقیق مرده اند و از بین رفته اند؟ گرچه ممکن است تعداد آنان اندک باشد; ولی به هر حال هستند.
طبق تحقیقاتی که در سند، دلالت و موضع گیری علمای اهل سنّت در برابر چنین یاوه هایی انجام داده ام، جز ساختگی بودن این احادیث و تعصّب ورزی آن عدّه خاص در دشمنی با شیعه، دلیل دیگری نیافتم.
آنان از زبان خود سیّدالشهداء علیه السلام حدیث جعل می کنند که آن حضرت در مدح و فضایل معاویه بر بالای منبر چنین و چنان فرمود...(!)
تمام این دروغ ها دردی را دوا نمی کند; چرا که بی گمان یزید و معاویه تا ابد روسیاهان تاریخ هستند.
حال اگر در این زمان افرادی پیدا می شوند و در مقالات و سایت های اینترنتی سخنان پیروان مکتب ابن تیمّیه را می زنند، مسلم است که وضع فکری آنان از کجا سرچشمه می گیرد.
ما دیدگاه علمای اهل سنّت را درباره این گروه تندرو بیان کردیم. وقتی حدیث جعل می کنند که «روز عاشورا روز عید و شادی است» بزرگان آنان همانند ابن جوزی، ابن کثیر و عینی تصریح می کنند که این احادیث ساخته نواصب و پیروان قاتلان حسین بن علی علیه السلام برای آزار و

اذیّت شیعیان بوده است.
گاهی برخی از آن تندروان بی حیایی را از حدّ می گذرانند و می گویند: «روزه گرفتن در روز عاشورا مستحب است». آن گاه در این باره نیز حدیث جعل می کنند که روزی پرنده ای به نام صرد3 بر روی دست پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآلهنشسته بود و ایشان فرمودند: این نخستین پرنده ای است که روزه گرفت و آن روز، روز عاشورا بود(!)
حاکم نیشابوری می گوید: این از احادیثی است که قاتلان حسین علیه السلامجعل کرده اند.4
کلام حاکم و امثال آن غیرت و همّتی را نشان می دهد که علمای اهل سنّت درباره تندروی های این فرقه و گروه متعصّب نشان داده اند.
شاهد بر این که این احادیث کاملا جعلی هستند، همان مطلبی است که در نکوهش معاویه گفتیم. در این راستا، دانشمندان به تألیف کتاب ها و جمع آوری احادیثی از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله درباره ذم و سرزنش معاویه، ابوسفیانو خاندان بنی امیه پرداخته اند.5
آری، بزرگان علم حدیث و حافظان اهل سنّت تصریح دارند که حدیثی از رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله وسلم بر فضلیت معاویه وجود ندارد.
بُخاری در کتاب صحیح خود مناقب صحابه را یک به یک روایت می کند و می گوید: باب «مناقب فلان»، باب «مناقب فلان». وقتی نوبت به معاویه می رسد، می گوید: «باب ذکر معاویة ابن أبی سفیان».
همان طور که پیش تر اشاره کردیم، شرح کنندگان صحیح بُخاری علّت نیاوردن کلمه مناقب را در عنوان باب معاویه، نبودن حدیثی از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله در فضیلت و منقبت معاویه می دانند و به این جهت تصریح می کنند.6
بنابراین، تمام تلاش های آنان برای حفظ آبروی رفته معاویه و یزید ناتمام ماند. 1 . منهاج السنّه: 4 / 571.
2 . سوره هود: آیه 114.
3 . حیاة الحیوان دمیری: ماده «صُرَدْ».
4 . ر.ک: بحار الأنوار: 61 / 291.
5 . در این اخیر کتابی کوچک به دستم رسید که مؤلّف آن روایاتی را به سندهای معتبر از دیدگاه علما در نکوهش و ذمّ معاویه، نقل نموده است.
6 . ر.ک: فتح الباری: 7 / 83 .

دست برد در حقایق عاشورا
وقتی متعصبان تندرو نتوانستند به هدف خود یعنی ساختن آبرو برای یزید و بنی امیه موفق شوند، در اقدامی دیگر دست بردی به حقایق در مورد عاشورا زدند و در این زمینه تحریفاتی کردند.
شما در موارد ذیل دقّت کنید:
1 . پیش گویی سیّدالشهداء علیه السلام از شهادتشان و تکلیف الهی بودن این سفر;
2 . سخنان پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله درباره شهادت امام حسین علیه السلام.
این امر به قدری روشن بود و به گوش همه مردم رسیده بود که حتی زنان داخل خانه ها نیز می دانستند. با تمام این اوصاف، برخی می گویند: وقتی در بین راه خبر شهادت جناب مسلم علیه السلام به سیّدالشهداء علیه السلام رسید، حضرت تصمیم گرفتند از همان جا برگردند، ولی برادران مسلم از برگشتن او جلوگیری کردند.
ابن کثیر در این مورد چنین می نویسد:
فَهَمَّ أن یرجع قالوا: لا ترجع;1
امام حسین علیه السلام تصمیم گرفت برگردد، ولی گفتند: تو نباید برگردی.
در حالی که احمد بن داوود دینوری (درگذشته 282)، طبری، ذهبی و شیخ مفید رحمه اللّه تعالی2 و دیگران در این مورد چنین می نگارند: امام حسین علیه السلام به برادران حضرت مسلم علیه السلام فرمود:
ما ترون، فقد قتل مسلم؟قالوا: واللّه ما نرجع حتّی نصیب ثأرنا، أو نذوق ماذاق.
فقال علیه السلام: لا خیر فی العیش بعد هؤلاء;3
مسلم دیگر به شهادت رسیده است، نظر شما چیست؟
آن ها گفتند: سوگند به خدا! ما هرگز بر نمی گردیم تا این که یا انتقام او را بگیریم و یا طعم شهادت را بچشیم.
امام علیه السلام فرمود: دیگر خیری در زندگی دنیا بعد از شهادت آن ها وجود ندارد.
این مطلب قطعی و ثابت شده است که مورّخان آن را نقل کرده اند، امّا با این وجود، ابن کثیر و عدّه ای دیگر سخنی را به آن حضرت نسبت می دهند که غرض و هدف آنان را نشان می دهد.
برخی از آنان می گویند: حسین بن علی در شب عاشورا از آمدنشان

پشیمان شدند(!)4
دست برد در حقایق این حادثه تاریخی کار را به جایی می رساند که برخی از آنان این گونه روایت می سازند که شب یا روز عاشورا حسین بن علی آماده شد به شام برود و با یزید بیعت کند و یا به شکلی با او به تفاهم برسد(!)
ساختن چنین روایاتی که به جهت کم رنگ کردن واقعه عاشورا و به خیال خودشان، کسب آبرویی برای یزید و بنی امیّه است، هیچ گاه حقایق آن واقعه را مخفی نمی کند.
طبری مورّخ نامی اهل سنّت این سخن را رد می کند و به سند خود از عقبة بن سمعان روایت می کند که او گوید:
صحبت حسیناً، فخرجت معه من المدینة إلی مکّة ومن مکّة إلی العراق، ولم أفارقه حتّی قتل، ولیس فی مخاطبته الناس کلمة بالمدینة ولا بمکّة ولا فی الطریق ولا بالعراق ولا فی عسکر إلی یوم مقتله إلاّ وقد سمعتها: ألا واللّه ما أعطاهم ما یتذاکر الناس وما یزعمون من أن یضع یده فی ید یزید بن معاویة...;5
من از آغاز حرکت امام حسین علیه السلام با او همراه بودم، هیچ گاه از او جدا نشدم، در هر شرایطی چه در سخنرانی های آن حضرت با مردم مدینه و یا مکّه، چه در راه ها و چه در عراق و چه نزد لشکریان، در همه جا با ایشان بودم تا روزی که او را به شهادت رساندند.
سوگند به خدا! هرگز این گونه نبود که مردم گمان دارند و به هم می گویند که او می خواست دستش را برای بیعت در دست یزید بن معاویه قرار دهد... .
آری، عقبة بن سمعان سوگند یاد می کند که چنین حرفی نبوده و نباید هم باشد. امام حسین علیه السلام تصمیم به بیعت با یزید گرفته باشد؟ هرگز!
این دروغ ها برای چیست؟ همه این ها برای کم رنگ نمودن حادثه عظیم عاشورا و خنثا کردن آثار بی نظیر این واقعه، در بین مسلمانان است; چرا که آنان می خواهند به این بهانه حمایتی از یزید و بنی امیه کرده باشند. 1 . ر.ک المنتظم: 4 / 145.
2 . الارشاد: 2 / 75، الاخبار الطوال: 247، إعلام الوری: 1 / 447، تاریخ طبری: 5 / 397، تاریخ الاسلام: 4 / 171.
3 . مروج الذهب: 3 / 61، مثیر الاحزان: 45.
4 . الصواعق المحرقه: 83 .
5 . تاریخ طبری: 5 / 413.

تلاش های نافرجام دیگر
بعد از همه این تلاش های بی فایده و این که نتوانستند هیچ نقطه ضعفی از سیّدالشهداء علیه السلام و حرکت باعظمت آن حضرت بگیرند، مبارزه را به شکلی دیگر ادامه دادند و سعی کردند یزید را از قاتل بودن دور کنند و در این مسئله شک بیندازند(!) اما این شیوه نیز ناکام ماند.
دیگر بار با روش جدیدی آمدند و گفتند: حسین بن علی علیه یزید خلیفه شرعی قیام کرده و در این راستا می نویسند: عدّه بسیاری از صحابه از جمله عبداللّه بن عمر1 با یزید بیعت کردند.2 اما حال که حسین علیه حکومت شرعی قیام نموده، پس او خارجی است و باید او را به قتل می رساندند و این کشتار به حق صورت گرفته است(!)
این تلاش نیز، ناکام ماند و فایده ای نبخشید. از طرفی، طبق بررسی تاریخی در مدارک معتبر، عبداللّه بن عمر با گرفتن پول خود را به معاویهفروخت. این جریان کاملا بر عکس است; یعنی هر که با یزید بیعت کرد، حتی اگر از صحابه باشد، در اعمال یزید شریک است، نه این که بیعت آنان به حکومت یزید شرعیّت می بخشد.
بیعت با یزید یعنی شراکت در جرم و جنایت های او و عدم عدالت و بی عدالتی کسانی که با یزید بیعت کرده اند، هم چنان که پدرش معاویه در تمامی اعمال او شریک است.
عدّه ای دیگر سخن را تغییر دادند و با اقرار به قاتل بودن یزید گفتند: شاید یزید توبه کرده، پس او را لعن نکنید(!) این سخن نیز فایده نداشته است.
باز از راه دیگر وارد شدند و گفتند: عاشورا، روز عید است.
این همان کلام رئیس فرقه صوفیه است که الآن قبر او در بغداد، زیارت گاه عارفان است و ما پیش تر این مطلب را آوردیم.
آنان باز دست از مبارزه برنداشتند و گفتند: امام حسین علیه السلام با رسیدن به شهادت به مقام والا و بالایی نایل شده، پس چرا برای او عزاداری می کنید؟ شما باید خوش حال باشید(!)
حتی از شدّت ناراحتی، مقتل خوانی آن حضرت را تحریم کردند تا جریان و اتّفاقات کربلا برای مردم گفته نشود. امّا این شیوه نیز فایده نکرد و کاری از پیش نبرد.
آری، آنان متحیّر و درمانده شدند که چه باید بکنند؟
تکذیب، مؤثّر نشد.
تشکیک، کاری صورت نداد.
دفاع، کاری را از پیش نبرد.

توجیه، بی تأثیر بود.
برخی دیگر، شیوه دیگری در پیش گرفته و می نویسند: چون یزید از صحابه نبود، ما نمی توانیم از او دفاع کنیم و کارهای او را توجیه نماییم.
این سخن یعنی چه؟ این سخن اشاره به مبنایی است که باید طبق آن تمام کارهای صحابه را توجیه کرد; چرا که اهل سنّت همه صحابه رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله را مجتهد می پندارند. از این رو، می گویند: آنانی که جنگ جمل را به راه انداختند، اجتهاد کرده اند. آنانی که به صفّین رفتند و آن جنگ را به راه انداختند، اجتهاد کرده اند. اگر یزید هم از صحابه بود، مسلّماً می گفتند: او اجتهاد کرده و تقصیری ندارد(!)
یزید، سیّدالشهداء علیه السلام فرزندِ دخترِ رسول خدا صلی اللّه علیه وآله را با آن ویژگی ها و خصوصیّات، به شهادت رسانده است. بنابراین مبنا نهایت حرفی که می زدند، می گفتند: او اشتباه و خطا کرده و چون مجتهد بوده، معذور است و شاید اجری هم به او داد شود(!)
آری، آنان طبق این مبنا کارهای خلافی که از صحابه سر زده است، توجیه می کنند. 1 . گفتنی است که از این عدّه بسیار فقط به نام عبداللّه بن عمر اکتفا می کنند و نامی از دیگر صحابی در آن منبع نیامده است، البته پیش تر به بیعت عبداللّه بن عمر با یزید اشاره کردیم.
2 . شرح قصیده همزیه: 271.

گريزناپذيرى تكفير و لعن يزيد
سرانجام همه شيوه ها در دفاع از يزيد ناكام ماند. از اين، رو برخى از بزرگان اهل سنّت، طبق تحقيقى كه انجام يافته، نه تنها به طور صريح يزيد را لعن مى كنند، بلكه او را تكفير هم مى نمايند.
احمد بن حنبل، يزيد را تكفير كرده است. نظر او را ابن جوزى، شهاب الدين آلوسى در تفسيرش، ابن حجر مكّى و عدّه اى ديگر نقل كرده اند.
ابن حجر در اين باره مى نويسد:
إنّ يزيد بلغ من قبائح الفسق والانحلال عن التقوى مبلغاً لا يستكثر عليه صدور تلك القبائح منه، بل قال الإمام أحمد بن حنبل بكفره. وناهيك به علماً وورعاً بأنّه لم يقل ذلك إلاّ لقضايا وقعت منه صريحة فى ذلك ثبتت عنده مقام أحمد بن حنبل... .1
بنا به قول ابن حجر مقام احمد بن حنبل مقام بلندى از جهت ورع و تقواست. با اين اوصاف اگر احمد كسى را به طور صريح تكفير كند، لابد به علت امور و كارهايى است كه از آن فرد سرزده است.
پس معلوم مى شود كه صدور اين كارها و جنايت ها از يزيد، نزد احمد بن حنبل ثابت بوده است. از اين رو، حكم به كفر يزيد بن معاويه مى كند. 1 . شرح قصيده همزيّه: 270 ـ 271، چاپ مصر.

دانشمندان معتقد به لعن یزید

گروهی از علمای اهل سنّت به طور صریح یزید را لعن می کنند. حتّی برخی از آنان او را تکفیر هم می نمایند، از جمله:

قاضی ابویعلی فرّاء،

حافظ ابوالفرج ابن جوزی،

حافظ ابوالحسن هیثمی،

سعدالدین تفتازانی،

حافظ شیخ عبدالصمد بن حسن شیرازی،1

حافظ جلال الدین سیوطی،

شهاب الدین آلوسی بغدادی،

شهاب الدین ابن حجر مکّی،

علامه برزنجی2 و

شیخ محمد عبده.3

البتّه افراد دیگری غیر از ابن حجر نیز تکفیر احمد بن حنبل یا امر او به لعن یزید بن معاویه را روایت کرده اند. حال با این وجود اگر بعضی ها کلام احمد را تکذیب کنند و بگویند: این مطلب از احمد بن حنبل ثابت نیست و معلوم نیست که احمد چنین گفته باشد، ما در پاسخ آنان می گوییم که اگر احمد یزید را تکفیر نکرده باشد، همانند کسانی خواهد شد که از قول حق، اقرار به واقع و بیان حقیقت، خودداری کرده و در ظلم های یزید شریک شده اند. 1 . انساب الاشراف: 3 / 493. سمعانی در کتاب انساب الاشراف خود درباره حافظ شیخ عبدالصمد شیرازی بعد از تعریفاتی می نویسد: «... او با تمام اوصاف که فردی فهمیده و عالمی تواناست فقط یزید بن معاویه، عبدالملک مروان و همه بنوامیه را لعن می کند».

2 . روح المعانی: 26 / 71. شهاب الدین آلوسی اسم او و عبارت او را در این باره آورده است.

3 . او اهل مصر و از متأخّران دانشمندان اهل سنّت است.

دیدگاه تفتازانی
سعدالدین تفتازانی در شرح مقاصد می نویسد:
إنّ ما وقع بین الصحابة من المحاربات والمشاجرات علی الوجه المسطور فی کتب التواریخ، والمذکور علی ألسنة الثقات، یدلّ بظاهره علی أنّ بعضهم قد حاد عن طریق الحق وبلغ حدّ الظلم والفسق.
آن چه از جنگ ها و درگیری ها بین صحابه اتّفاق افتاده است و بر صفحات تاریخ نوشته و بر زبان راست گویان جاری است، دلالت دارد بر این که بعضی از صحابه از مسیر حق خارج شده و دچار ظلم و فسق شده اند.
بنابراین سخن، فسق بعضی از صحابه و خروج آنان از مسیر حق به اقرار سعدالدین تفتازانی مسلّم است.
وی در پاسخ به چرایی سر زدن این کارها از صحابه، می افزاید:
وکان الباعث له الحقد والعناد والحسد وللداد وطلب الملک والرئاسة والمیل إلی اللذات والشهوات، إذ لیس کلّ صحابیّ معصوماً ولا کلّ من لقی النبی صلی اللّه علیه وآله بالخیر موسوماً، إلاّ أنّ العلماء لحسن ظنّهم بأصحاب رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله ذکروا لها محامل وتأویلات بها تلیق... ;
آن چه باعث این ظلم و فسق شده، کینه، عناد، حسادت، خصومت، دنیاخواهی، حبّ ریاست و تمایل به هوای نفس و لذّات شهوانی است; چرا که هر صحابه ای معصوم نیست و این طور نیست که هرکس رسول خدا صلی اللّه علیه وآله را ببیند، فردی نیکوکار باشد، مگر این که علما با حسن ظنّی که به صحابه دارند، کارهای آنان را حمل بر صحّت کرده اند.
پس بنابراین سخن تفتازانی، ارتکاب فسق از صحابه یقینی است. شاهد بر این ادعا سخن زیر است:
وأمّا ما جری بعدهم من الظلم علی أهل البیت النبیّ صلی اللّه علیه وآله، فمن الظهور بحیث لا مجال للإخفاء ومن الشناعة بحیث لا اشتباه علی الآراء، إذ تکاد تشهد بها الجماد والعجماء ویبکی له من فی الأرض والسماء وتنهّد منه الجبال وتنشق الصخور، ویبقی سوء عمله علی کرّ الشهور ومرّ الدهور، فلعنة علی من باشر أو رضی أو سعی (وَلَعَذابُ ٱلْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقی) ;1
اما آن حوادثی که بر اهل بیت پیامبر علیهم السلام رخ داد، از ظلم و جنایتی که آن چنان ظاهر و از پلیدی آشکار بود که بر هیچ کس مخفی نماند و نزدیک بود که زمین ها و شن زارها بر آن گواهی دهند و آن چه در زمین و آسمان ها بود، بر آن جنایت گریه کرد. کوه ها از آن ظلم، آهی

اندوه ناک کشیده و صخره ها شکافته می شود و زشتی این جنایت بر پیشانی ماه ها و مرور زمان ها باقی ماند، پس لعنت خداوند بر هر کسی که با آن ها همراه شود، یا تلاشی در مسیر ایشان انجام داده و یا به کار آن ها رضایت داشته باشد. «هر آینه عذاب جهان آخرت شدیدتر و بقای آن بیشتر است».
تفتازانی در ادامه سؤالی را مطرح می کند و می گوید:
فإن قیل: فمن علماء المذهب من لم یُجَوّزِ اللعن علی یزید مع علمهم بأن یستحق ما یربوا علی ذلک ویزید.
قلنا: تحامیاً عن أن یرتقی إلی الأعلی فالأعلی...;2
پس اگر کسی بگوید: دانشمندان مذهب با وجودی که علم به استحقاق لعن بر یزید را دارند، چرا لعن او را جایز نمی دانند.
در پاسخ باید گفت: به جهت پیشرفت نکردن لعن به خلفای پیشین... .
آری، اگر یزید لعن شود، لعن او بالاتر می رود و به پدرش سرایت می کند. آن گاه به بالاتر از معاویه هم سرایت می کند.
به همین جهت، وقتی از حافظ عبدالمغیث بن زهیر حنبلی بغدادی، پرسیدند: چرا از لعن یزید منع می کنی؟
پاسخ داد:
لئلا یُلْعَنُ الخلفاء;3
تا خلفا مورد لعن قرار نگیرند.
پس با این بیان، هدف کسانی که از لعن یزید جلوگیری می کنند، روشن شد. شاید آنان هم یزید را مستحق لعن بدانند ولکن برای این که لعن ترّقی نکند و بالاتر نرود، مانع لعن یزید می شوند. 1 . سوره طه: آیه 127.
2 . شرح مقاصد: 5 / 310 ـ 311.
3 . ر.ک: سیر اعلام النبلاء: 21 / 161.

طبری و لعن یزید
طبری در تاریخ خود، بخش نامه ای از معتضد عبّاسی، روایت می کند. معتضد از خلفای بنی العبّاس بود. او بخش نامه ای در نکوهش بنی امیّه و معاویهو یزید این گونه صادر می نماید:
... ومنه إیثاره بدین اللّه ودعاؤه عباد اللّه إلی إبنه المتکبّر الخمّیر، صاحب الدیوک والفهود والقرود، وأخذه البیعة له علی خیار المسلمین بالقهر والسطوة والتوعید والإخافة والتهدید والرهبة، وهو یعلم سفهه ویطّلع علی خبثه ورهقه، ویعاین سکرانه وفجوره وکفره،...;
... معاویه بندگان خدا را به سوی فرزندش فرا خواند; فرزندی متکبّر و شراب خوار که با شرارت و غفلت و بی حالی همراه است و از بهترینِ مسلمانان به واسطه زور، وعده و وعید، ترساندن، تهدید و تبعید برای او بیعت گرفت و حال آن که خود او به سفاهت (نادانی و بی خردی) و پستی و خباثت فرزندش آگاهی داشت و شراب خواری، گناه و کفر او را با چشم خود دیده بود.
در این عبارت دقت کنید! او می گوید: «وهو یعلم سَفَهه; معاویه از سفاهت یزید آگاهی داشت».
این نکته خوبی است; چرا که بعضی از دانشمندان سنّی ـ از جمله ابن خلدون ـ می گوید: ما عمل معاویه را حمل بر صحّت می کنیم و این که او یزید را این چنین به زور و ارعاب و تهدید و قتل بر سر کار آورد، شاید فرزندش را نمی شناخته و از احوال او اطّلاعی نداشته است(!)
معتضد عباسی در ادامه آن بخش نامه، می افزاید:
فلمّا تمکّن منه ما مکّنه منه وطّأه له، وعصی اللّه ورسوله، طلب بثأرات المشرکین وطوائلهم عند المسلمین، فأوقع بأهل الحرّة الوقیعة الّتی لم یکن فی الإسلام أشنع منها ولا أفحش، ممّا ارتکب من الصالحین فیها...، فقال مجاهراً بکفره مظهراً لشرکه:
لیت أشیاخی ببدر شهدوا *** جزع الخزرج من وقع الأسل;
... زمانی که یزید به قدرت رسید و همه چیز برای او مهیّا شد و از فرمان خدا و رسول او سرپیچی نمود، به خون خواهی مشرکان و قدرت نمایی در نزد مسلمانان پرداخت و حادثه ای را برای اهل مکّه به وجود آورد که زشت تر و فاحش تر از آن در اسلام رخ نداده بود...، و در حالی که کفرش آشکار و شرک او ظاهر بود گفت:
ای کاش بزرگان (کشته شده در جنگ بدر) از طائفه ما بودند و بی تابی خزرج را از شمشیر زدن ما مشاهده می کردند.

آری، بعد از گذشت قرن ها از این حقایق تاریخی، امروزه در سایت های اینترنتی، شاگردان مکتب بنوامیّه و ابن تیمیّه درباره واقعه اسف بار حرّه، مناقشه می کنند و می خواهند آن لکه ننگ را از جنایت های یزید و خاندان امیّه پاک کنند.
معتضد عبّاسی در این بخش نامه به معرفی شخصیت یزید می پردازد و می نویسد:
هذا هو المروق من الدین وقول من لا یرجع إلی اللّه ولا إلی دینه ولا إلی کتابه ولا إلی رسوله ولا یؤمن باللّه ولا بما جاء من عنداللّه;
(یزید) همان کسی است که از دین روی برگردانده و سخن او، کلام کسی است که نه به خدا، نه به دین و قرآن و رسول خدا بازگشتی ندارد. او به خدا و هر آن چه از جانب اوست، ایمان ندارد.
سپس در ادامه این بخش نامه به داستان عاشورا اشاره می کند و می نویسد:
ثمّ من أغلظ ما انتهک وأعظم ما اخترم، سفکه دم الحسین بن علی وابن فاطمة بنت رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله مع موقعه من رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله ومکانه منه ومنزلته من الدین والفضل، وشهادة رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله له ولأخیه بسیادة شباب أهل الجنّة، اجتراءً علی اللّه، وکفراً بدینه، وعداوة لرسوله، ومجاهدة لعترته، واستهانةً بحرمته. فکأنّما یقتل به وبأهل بیته قوماً من کفّار أهل الترک والدیلم، لا یخاف من اللّه نقمةً ولا یرقب منه سطوة، فبتر اللّه عمره واجتث أصله وفرعه، وسلبه ما تحت یده، وأعدّ له من عذابه وعقوبته ما استحقّه من اللّه بمعصیته;1
سپس با بی رحمی حرمت شکست و بزرگ ترین نابودی را به بار آورد; خون فرزندِ علی و فاطمه (دختر رسول خدا صلی اللّه علیه وآله) یعنی حسین را ریخت; حسینی که نزد رسول خدا منزلتی فراوان و از جهت دین داری و فضیلت جایگاهی والا داشت و رسول خدا صلی اللّه علیه وآله گواهی داد که او و برادرش سیّد و سرور جوانان بهشتند. تمام این اعمال از بی پروایی بر خدا، کفر به دین و دشمنی با فرستاده او و اهل بیت رسول خدا صلی اللّه علیه وآله و اهانت به حریم الهی، صورت گرفت. آن ها چنان با اهل بیت جنگیدند و آن ها را از میان برداشتند که گویی با کافرانی از دیار دیلم و ترک مبارزه می کنند و در این حال، از عذاب الهی نترسیدند... .
معتضد عباسی در پایان این بخش نامه، آنان را مورد نفرین قرار می دهد.
البته در فضل و برتری امام حسین علیه السلام مطالب زیادی از قرآن و روایات داریم، ولی برای اثبات فضایل و مناقب سیّدالشهداء و اهل بیت علیهم السلام آیه مودّت کافی است. 1 . تاریخ طبری: 10 / 60.

دیدگاه آلوسی

یکی دیگر از دانشمندان اهل سنت که به طور صریح یزید را لعن می کند، آلوسی است. وی در این زمینه عبارات جالبی دارد. او در ذیل آیه مبارکه: (فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِى ٱلْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحامَكُمْ)1 می نویسد که علماً طبق این آیه شریفه بر جواز لعن یزید استدلال کرده اند. برزنجی در الاشاعه و ابن حجر مکّی در الصواعق المحرقه از امام احمد، نقل می کنند که وقتی عبداللّه فرزند احمد بن حنبل از پدرش درباره لعن یزید سؤال کرد، احمد گفت: چگونه لعن نشود کسی که در قرآن، خداوند او را لعن کرده است.

عبداللّه می گوید: به پدرم گفتم: من قرآن را خوانده ام، ولی در آن لعنی بر یزید ندیده ام. امام احمد بن حنبل گفت:

إنّ اللّه تعالی یقول: (فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِى ٱلْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحامَكُمْ)2 وأی فساد وقطیعة أشدَّ ممّا فعله یزید؟

خداوند متعال می فرماید: «پس اگر حکومت را به دست گیرید آیا جز این انتظار می رود که در زمین فساد نمایید و پیوند خویشاوندی را قطع کنید؟» و به راستی کدام فساد و گناه بالاتر از اعمالی است که یزید مرتکب شد؟

آلوسی در ادامه می افزاید: بنابراین، نباید در لعن یزید توقّف کرد; چرا که او دارای صفات ناپسند بوده و در طول دوران تکلیف مرتکب گناهان بزرگی شده است.

آلوسی بعد از نقل این سخنان، لعنت خدا، فرشتگان و جمیع مردم را برای آنان، از خداوند متعال طلب می نماید و می گوید:

والطامة الکبری ما فعله بأهل البیت ورضاه بقتل الحسین ـ علی جدّه وعلیه الصلاة والسلام ـ واستبشاره وإهانته لأهل بیته ممّا تواتر معناه... .

بلای بزرگی که بر اهل بیت آوردند و راضی به قتل حسین ـ سلام و صلوات خداوند بر خود او و جدّش باد ـ شدند و به یک دیگر بشارت دادند و اهل بیت او را مورد اهانت قرار دادند، همه این ها (اخبار شهادت سیّدالشهداء علیه السلام) مسائلی است که به تواتر معنوی به ما رسیده است.

به راستی، با تمام این اوصاف، افرادی در داخل حوزه پیدا می شوند و می گویند: سند این مطلب کجاست؟ نکند این مطلب تحریف شده باشد؟

شهاب الدین آلوسی که از نظر فکر و عقیده هیچ ارتباطی با اهل بیت علیهم السلام، ندارد، می گوید:

وقد جزم بکفره وصرّح بلعنه جماعة من العلماء، منهم: الحافظ ناصر السنّة ابن الجوزی، وسبقه القاضی أبو یعلی، وقال العلاّمة التفتازانی: لا نتوقّف

فی شأنه بل فی إیمانه، لعنة اللّه تعالی علیه وعلی أنصاره وأعوانه.
وممّن صرّح بلعنه: الجلال السیوطی.
وفی تاریخ ابن الوردی وکتاب الوافی بالوفیات: إنّ السبّی لمّا ورد من العراق علی یزید خرج فلقی الأطفال والنساء من ذریّة علیّ والحسین رضی اللّه عنهما والرؤوس علی أطراف الرماح وقد أشرفوا علی ثنیّة جیرون، فلمّا رآهم نعب غراب فأنشأ یقول...;
جماعتی از بزرگان علما به کفر یزید اعتقاد دارند و به لعن او تصریح می کنند، آن ها عبارتند از: یاری دهنده سنت حافظ ابن جوزی و پیش تر از او، قاضی ابویعلی است. و علامه تفتازانی می گوید: در بدگویی او بلکه در ایمان او توقف نداریم، لعنت خدای تعالی بر او و بر یاران و یاوران او باد.
و از جمله عالمانی که تصریح به لعن او کرده اند، جلال الدین سیوطی است.
در تاریخ ابن وردی و در کتاب الوافی بالوفیات این گونه آمده است: زمانی که از عراق اسیران را به نزد یزید بردند، او کودکان و زنانی را از خاندان علی و حسین رضی اللّه عنهما و سرهایی را که بر نیزه ها زده شده بود، مشاهده کرد و در حالی که صدای کلاغی می آمد، اشعاری را خواند... .
قاضی ابویعلی از شخصیت های بزرگ اهل سنّت است. ابن تیمیّه خیلی به سخنان او اعتماد می کند و در کتاب منهاج السنّه از او فراوان نقل می کند، ولی در این موضوع حاضر نیست از ابویعلی تبعیت کند و سخن او را بپذیرد; چرا که دشمنی او با اهل بیت اجازه چنین پیروی را نمی دهد.
آلوسی در ادامه می افزاید:
خواندن این اشعار، حکایت از کفری آشکار می کند و به اعتقاد و گمانی که من دارم، یزید خبیثی است که اصلاً به پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله ایمان نداشته و کارهایی که او درباره اهل مکّه و حرم الهی و اهل حرم پیامبر صلی اللّه علیه وآله و اهل بیت رسول گرامی، در دوران حیات انجام داده یا بعد از مرگ او انجام شده کمتر از انداختن یک برگ از قرآن کریم در میان نجاست نیست; چرا که اگر کسی از روی عمد چنین کاری را انجام دهد، همه علما به کفر او فتوا می دهند و من گمان نمی کنم حالات و رفتارهای یزید بر بزرگان مسلمانان پوشیده باشد و در طول تاریخ از دید آن ها مخفی مانده باشد، ولی تنها علّتی که بزرگان مسلمانان علیه او قیام نکرده اند و با او مخالفت ننموده اند، اختناق شدید و غلبه حکومت بر آن ها بوده است.3
آلوسی با این سخن می خواهد برای کسانی از صحابه، غیر صحابه و تابعین که در برابر این جنایات سکوت کرده اند و در مقابل یزید قیام نکرده اند، عذر و بهانه ای بتراشد.
آیا به راستی این عذر و بهانه پذیرفتنی است؟ 1 . سوره محمّد صلی اللّه

علیه وآله: آیه 22.
2 . سوره محمّد صلی اللّه علیه وآله: آیه 22.
3 . روح المعانی: 26 / 73.

دیدگاه ابن حزم اندلسی

ابن حزم اندلسی درباره یزید می نویسد:

قیام یزید بن معاویة لغرض الدّنیا فلا تأویل له وهو بغی مجرد;1

یزید به جهت دنیا و ریاست دنیوی قیام نمود و هیچ توجیهی نمی توان کرد و این فقط یک سرکشی و طغیان است.

ذکر این نکته جالب است که همین ابن حزم از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بوده است و این نکته را در شرح حال او نوشته اند. 1 . ر.ک: المحلی: 11 / 98.

دیدگاه قاضی شوکانی

قاضی شوکانی نیز درباره یزید چنین می گوید:

لقد أفرط بعض أهل العلم، فحکموا بأنّ الحسین السبط رضی اللّه عنه باغ علی الخمّیر السکّیر، الهاتک لحرمة الشریعة المطهّرة، یزید بن معاویة فیا للعجب من مقالات تقشعرّ منها الجلود...;1

کسانی از اهل علم که به شورشی بودن حسین (فرزند دختر رسول خدا صلی اللّه علیه وآله) حکم کرده اند، زیاده روی نموده اند، او بر شراب خوار و کسی که حرمت خانه الهی را هتک نمود; یعنی یزید، قیام کرد. پس جای شگفتی است از گفتارهایی که بدن را به لرزه می اندازد.

قاضی شوکانی با این سخن اشاره ای دارد به دیدگاه افرادی مثل عبدالمغیث زهیر حنبلی بغدادی یا ابن عربی مالکی که پیش تر دیدگاه آن ها را بیان کردیم. 1 .ر.ک: نیل الاوطار: 7 / 147.

موضع گیری های ضد و نقیض
نکته قابل ذکر اختلاف نظر و موضع گیری های ضد و نقیضی است که از برخی از علمای اهل سنّت سر زده است. برای مثال، آن سان که نقل کردیم، ابن حجر مکّی در شرح قصیده همزیه یزید را ملامت و سرزنش می کند، ولی در کتابی دیگر به نام الفتوی الحدیثیه1 در قاتل بودن یزید و این که شهادت سیّدالشهداء علیه السلام به دستور او باشد، تردید می کند، بلکه می خواهد منکر آن نیز بشود.
ذهبی نیز به این تناقض گویی دچار شده است. وی در جایی با نوعی بی طرفی می گوید: ما نه یزید را دوست می داریم و نه سبّ و سرزنشش می کنیم. در جایی دیگر می گوید:
کان یزید بن معاویة ناصبیاً فظّاً غلیظاً جلفاً یتناول المسکر ویفعل المنکر، افتتح دولته بقتل الشهید الحسین وخَتَمَها بوقعة الحرّة، فمقته الناس فلم یبارک فی عمره...;2
یزید از دین خارج شده، او سنگ دل و فردی بی عقل است که همواره مست بود و مرتکب اعمال زشت می شد، دولت او با کشتن حسین آغاز و با واقعه حرّه پایان یافت و به نفرین مردم عمر او برکت پیدا نکرد... .
غزالی نیز آن سان که ما از احیاء علوم الدین، نقل کردیم، با تناقض گویی اظهار می کند: شما یزید را لعن نکنید و ذکر گفتن، از لعن کردن بهتر است; چرا که شاید یزید دستور به قتل سیّدالشهداء علیه السلام نداده و شاید توبه کرده باشد، برای او طلب بخشش کنید...(!)
غزالی در کتاب دیگر خود به نام سرّ العالمین وکشف ما فی الدارین که در اواخر زندگی اش نوشته است، خلاف چنین حرفی را می زند و یزید را مورد سرزنش قرار می دهد.3
البتّه برخی می گویند: این کتاب برای ابوحامد غزالی نیست و در انتساب این کتاب به غزالی تردید نموده اند، همان طوری که درباره انتساب کتاب الامامة والسیاسه به ابن قتیبه تردید وجود دارد.
پیش تر اشاره شد که کتاب الطبقات الکبری ابن سعد را چاپ کرده اند، ولی بخشی را که درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام است، چاپ نکرده اند.
آری، افرادی که به حقایق دست بردی می زنند، از شیوه های مختلفی استفاده می کنند: گاهی کتاب را چاپ نمی کنند، گاهی منکر کتاب می شوند و گاهی منکر وجود عالمان و دانشمندانی می شوند که در این دنیا شصت یا هفتاد سال زندگی کرده اند و اینان می گویند که اصلا چنین آدمی

نبوده است(!)
برای نمونه، شیخ احمد امین انطاکی صاحب کتاب لماذا اخترتُ مذهب الشیعة الامامیة است که درباره او می گویند: چنین فردی وجود نداشته و این فرد ساخته دست شیعیان است(!)
گفتنی است که شیخ محمّد امین و شیخ احمد امین دو برادر بودند. آنان در سفری که به عراق داشتند، در منزل ما سکونت گزیدند. من بارها از ایشان به شام و ناهار پذیرایی کردم، و رخت خواب آن ها را پهن کردم.
حال برخی از بچه وهّابی ها می نویسند: چنین کسی را شیعه ها درست کرده اند و فردی به این اسم وجود ندارد، در حالی که ما با آنان در منزلمان عکس هم گرفته ایم.
صاحب کتاب گران سنگ عبقات الانوار با شواهدی به اثبات می رساند که کتاب سرّ العالمین برای غزالی است و در این زمینه از خود ذهبی که در کتاب میزان الاعتدال از سرّ العالمین مطلبی را نقل می کند، بر این مطلب شاهد می آورد; هم چنانی که ذهبی از کتاب الامامة والسیاسه ابن قتیبه مطالبی را می آورد.
او با این نقل وجود این کتاب را نیز ثابت و استنادش به ابن قتیبه را مستند می کند. این کتاب طبق گفته اهل فن و تشخیص آنان نسخه ای دارد که به قرن سوم برمی گردد که هم اکنون در تهران در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می شود. من این نسخه را دیده ام و مُهر برخی از بزرگان اهل سنّت، روی آن وجود دارد. در تطبیق این کتاب با کتابی که اکنون به عنوان الامامة والسیاسه وجود دارد، به خصوص در موارد مورد نیاز، مشاهده می کنیم که هیچ فرقی بین این دو نسخه وجود ندارد.
بنابراین، هیچ کدام از این روش ها فایده ندارد و همه آنان ناکام مانده و کاری از پیش نبرده اند.4 1 .الفتوی الحدیثیه: 193.
2 .سیر اعلام النبلاء: 4 / 38.
3 .سر العالمین: 23. گفتنی است این کتاب مطالبی در بیان حدیث غدیر و این که بعضی از صحابه نقض بیعت کرده اند، مطالبی را بیان می کند و همه چیز را بر ملا می نماید. برخی از علما احتمال می دهند که این شخص در اواخر عمرش مستبصر شده باشد.
4 .در این شرایط، بزرگی هم چون آقا عبدالعزیز طباطبائی رحمه اللّه تعالی با مشقّت های فراوان و خون جگر خوردن، با جست و جو در کتاب خانه ها نسخه هایی را استنساخ کرده و آن ها را چاپ نموده است.
هم چنین آقای محمودی رحمه اللّه نیز به بعضی از نسخه های خطّی مانند انساب الاشراف بلاذری دست یافته و چاپ کرده است.

چکیده

آن چه تا کنون مطرح شد، این گونه خلاصه می گردد:

1 . وصیّت معاویه به یزید درباره امام حسین علیه السلام به دلیل محبّت نبوده، بلکه برنامه و نقشه ای از پیش تنظیم شده بوده است;

2 . برنامه والیان حکومت در حجاز بیرون نمودن حضرت سیّدالشهداء علیه السلام از مکه بوده است:

یکم. برخورد والی مدینه ولید بن عتبه با سیّدالشهداء علیه السلام;

دوم. رفتار والی مکه عمرو بن سعید، اتفاقی نبوده و از روی برنامه قبلی صورت گرفته است;

سوم. رفتارها و گفتارهای والی کوفه نعمان بن بشیر با جناب مسلم و یارانش در کوفه.

3 . نامه های ارسالی برای سیّدالشهداء علیه السلام حساب شده بوده است;

4 . آگاهی امام حسین علیه السلام از شهادت خویش و شناخت آن حضرت نسبت به قاتلان خود;

5 . پیش گویی حضرت سیّدالشهداء علیه السلام از هدف شوم یزیدیان;

6 . روشن شدن نقش معاویه در شهادت حضرت سیّدالشهداء علیه السلام;

7 . چگونگی نقش یزید در حادثه عاشورا;

8 . روشن شدن سهم مردم کوفه در واقعه عاشورا;

9 . دعوت کنندگان امام حسین علیه السلام همان قاتلان آن حضرت بوده اند.

با توجّه به آن چه گفته شد، قاتلان سیّدالشهداء علیه السلام یا از گروه بنی امیّه بوده اند که در کوفه حضور داشته اند، یا از خوارج و یا کسانی که به عنوان نیرو از شام به کربلا اعزام شده اند.

ما در بررسی و تحقیق در شناسایی فرماندهان سپاه عمر سعد کسی را نیافتیم که شیعه باشد. کسانی که ادعا دارند که قاتلان سیّدالشهداء علیه السلام شیعیان هستند، باید مشخص کنند و افرادی را نام ببرند که قائل به امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام بوده اند و نام آنان جزء قاتلان سیّدالشهداء ثبت شده است.

آنان هرگز چنین ادعایی را نمی توانند ثابت کنند و برخلاف ادّعایشان، در یاران سیّدالشهداء علیه السلام بزرگانی از قاریان قرآن و پرهیزکارانی حضور داشته اند که در آن زمان نزد مردم محترم و معروف بودند.

بخش پایانی: نگاهی کوتاه به مواردی پیرامون حادثه ی عاشورا

بخش پایانی نگاهی کوتاه به مواردی پیرامون حادثه عاشورا حوادث و دگرگونی در عالم
مباحث مطرح شده درباره اصل اتّفاق و واقعه تاریخی عاشورا در سه بخش به پایان رسید. در بخش پایانی، لازم است نکاتی را درباره وقایع بعد از عاشورا یادآور شویم.
حوادثی بعد از واقعه کربلا در عالم هستی رخ داده که ذکر آن مطالب، ایمانِ مؤمنان را تقویت می کند و تشکیک منافقان را برطرف می سازد.
البته در بحث با اهل سنّت، نقل این قضایا از کتاب های معتبر آنان و ذکر سند آن، جای هیچ حرفی را برای آنان باقی نمی گذارد. منابع زیر برای این بررسی به کار می آیند:
دلائل النبوه ابوبکر بیهقی،
معرفة الصحابه ابونعیم اصفهانی،
سیر اعلام النبلاء شمس الدین ذهبی،
البدایة والنهایه ابن کثیر دمشقی،
مجمع الزوائد ابوبکر هیثمی،
تاریخ الخلفاء جلال الدین سیوطی،
تاریخ مدینة دمشق ابن عساکر دمشقی و کتاب ها و منابع معتبر دیگر.
پس از واقعه کربلا و شهادت سیّدالشهداء علیه السلام حوادثی در جهان هستی پدیدار شد که از جمله آن ها کسوف خورشید بود. حادثه دیگر این که هر سنگی که از زمین برداشته می شد، زیر آن سنگ خون بود و... .
به چند روایت صحیح السند از کتاب های اهل سنّت در این زمینه توجّه کنید که تمام این روایت ها از دیدگاه آنان صحیح هستند. طبرانی می نویسد: اُمّ حکیم می گوید:
قتل الحسین علیه السلام وأنا یومئذ جویریة، فمکثت السماء أیّاماً مثل العلقة;1
زمانی که حسین علیه السلام کشته شد، من زن جوانی بودم. در آن روز آسمان مدّتی سرخ بود.
ابوبکر هیثمی بعد از نقل این روایت از طبرانی می گوید: راویان سند این حدیث صحیح هستند.
آن گاه ابوبکر هیثمی می افزاید: ابوقبیل گوید:
لمّا قتل الحسین بن علی علیهما السلام انکسفت الشمس کسفةً حتّی بدت الکواکب نصف النهار، حتّی ظننا أنّها هی;
زمانی که حسین بن علی علیهما السلام به شهادت رسید، خورشید گرفت

و به گونه ای آسمان تاریک شد که ستارگان پدیدار شدند تا این که گمان کردیم قیامت فرا رسید.2
هیثمی در ذیل این روایت می گوید: راویان این حدیث معتبر هستند.
هیثمی روایت دیگری از زهری که از دیدگاه اهل سنّت فرد بزرگی است، نقل می کند. محمّد بن شهاب زهری می گوید:
عبدالملک بن مروان از من پرسید: چه حوادثی در روز قتل حسین پیدا شد؟
در پاسخ به او گفتم:
لم ترفع حصاة ببیت المقدس إلاّ وجد تحتها دم عبیط;
در بیت المقدس سنگی از روی زمین برداشته نشد، مگر آن که خون تازه از زیر آن پدیدار می شد.
عبدالملک در تأیید زهری پاسخ داد:
إنّی وإیّاک فی هذا الحدیث لقرینان;
من هم مثل تو از این قضیّه خبر دارم.
هیثمی ضمن تأیید این روایت از حیث سند می گوید: تمام سلسله راویان این حدیث، راست گو هستند.3
در این مورد طبرانی حدیث دیگری را به سند از زهری این گونه روایت می کند:
ما رُفِعَ بالشامِ حَجَرٌ یوم قتل الحسین بن علی علیهما السلام إلاّ عن دم;
در روز شهادت حسین بن علی علیهما السلام هیچ سنگی را در شام برنداشتند، مگر زیر آن سنگ خون بود.
راویان سند این حدیث نیز صحیح هستند.
هیثمی از فرد دیگری چنین روایت می کند:
لمّا قتل الحسین علیه السلام انتبهت جزور من عسکره، فلمّا طبخت إذا هی دمٌ;
آن گاه که حسین علیه السلام کشته شد، شتری را از لشکر آن حضرت به سرقت بردند، زمانی که آن حیوان را (ذبح کردند و) پختند، گوشت آن به خون تبدیل شد.
هیثمی و دیگران درباره سند این روایت می گویند:
رجاله ثقاتٌ;4
راویان این حدیث راست گو هستند.
ابن کثیر دمشقی نیز در این زمینه سخنی دارد. در عبارات او خوب دقّت کنید; چرا که او هیچ ارتباطی با اهل بیت علیهم السلام ندارد و شاگرد ابن تیمیّه است. وی در تاریخ خود می گوید:
وأمّا ما روی من الأحادیث والفتن الّتی أصابت مَن قَتَلَهُ، فأکثرها صحیح، فإنّه قلّ من نجی من اولئک الّذین قتِلوه من آفة وعاهة فی الدنیا، فلم

يخرج منها حتّى اَصيب بمرض وأكثرهم أصابه الجنون;5
بيشتر رواياتى درباره فتنه ها و بلاهايى كه بر قاتلان حسين عليه السلام واقع شد، صحيح هستند. آن ها دچار آفت و بيمارى شدند و بيشتر آن ها مبتلا به ديوانگى شدند. 1 .مجمع الزوائد: 9 / 196.
2 .همان: 197.
3 .مجمع الزوائد: 9 / 169.
4 .مجمع الزوائد: 9 / 169.
5 .البداية والنهايه: 8 / 220.

عزاداری و گریستن بر سیّدالشهداء
درباره اصل گریه کردن بر مصیبت سیّدالشهداء علیه السلام، آن قدر روایت وجود دارد که از شمارش خارج است و در کتاب های شیعه و سنّی آمده است که در این جا فقط به چند روایت از مصادر اهل سنّت که از دیدگاه علمای اهل تسنّن صحیح هستند، بسنده می کنیم:
احمد بن حنبل از شخصی که با امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین بوده، چنین روایت می کند که وی می گوید: در راه بازگشت به کوفه وقتی امیر مؤمنان علی علیه السلام به کربلا رسید:
فنادی علی علیه السلام: اصبر یا أبا عبداللّه! اصبر یا أبا عبداللّه! بشطّ الفرات.
قلت: وماذا؟
قال: دخلت علی النبی صلی اللّه علیه وآله ذات یوم وعیناه تفیضان...;1
علی علیه السلام به امام حسین علیه السلام ندا می کند: ای ابا عبداللّه! صبر کن، ای ابا عبداللّه! صبر کن در کنار شط فرات.
راوی می گوید: علّت این سخن را پرسیدم. آن حضرت فرمود: روزی خدمت رسول خدا صلی اللّه علیه وآله شرف یاب شدم در حالی که چشمان آن حضرت از اشک پر بود، خبر شهادت حسین را در کربلا و شط فرات به من دادند.
خود سیّدالشهداء سلام اللّه علیه نیز در جنگ صفّین و در طول مسیر با پدر بزرگوارش حضرت علی علیه السلام بودند.
حافظ ابوبکر هیثمی پس از نقل این روایت می گوید: این روایت را احمد، ابویعلی، بزّار و طبرانی نقل کرده اند و راویان آن همگی راست گو هستند.2
طبرانی نیز در این مورد روایتی در معجم الکبیر نقل می کند که اُمّ سلمهمی گوید:
کان رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله جالساً ذات یوم فی بیتی فقال: لا یدخل علیَّ أحد.
فانتظرت فدخل الحسین رضی اللّه عنه، فسمعت نشیج رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله یبکی، فاطلعت فإذا حسین رضی اللّه عنه فی حجره والنبی صلی اللّه علیه وآله یمسح جبینه وهو یبکی. فقلت: واللّه ما علمت حین دخل.
فقال: إنّ جبرئیل کان معنا فی البیت.
قال: تحبّه؟

قلت: أمّا من الدنيا فنعم.
قال: إنّ اُمّتک ستقتل هذا بأرض يقال لها: کربلاء. فتناول جبرئيل عليه السلام من تربتها فأراها النبی صلی اللّه عليه وآله;3
روزی رسول خدا صلی اللّه عليه وآله در خانه من نشسته بودند و فرمودند: هيچ کس بر من وارد نشود.
من در حالی که انتظار می کشيدم و چشم انتظار ورود کسی بودم، حسين عليه السلام بر او وارد شد و بعد صدای بلند گريه (های های) رسول خدا صلی اللّه عليه وآله را شنيدم، پس داخل اتاق را نگاه کردم و ديدم حسين در دامن رسول خدا صلی اللّه عليه وآله است و پيشانی آن حضرت را پاک می کند و او نيز اشک می ريزد، داخل شدم و گفتم: به خدا سوگند، من از ورود او آگاه نشدم.
رسول خدا صلی اللّه عليه وآله فرمود: همانا جبرئيل در اين خانه با ما بود.
جبرئيل گفت: آيا (اين حسين) را دوست داری؟
گفتم: آری!
گفت: همانا امّت تو به زودی حسين را در زمينی که کربلا نام دارد، به شهادت می رسانند.
آن گاه جبرئيل خاکی را از محل شهادت امام حسين عليه السلام بر پيامبر اکرم صلی اللّه عليه وآله نشان داد.
از اين حديث چند مطلب فهميده می شود:
1 . گريه رسول خدا صلی اللّه عليه وآله در زمانی است که سيّدالشهداء عليه السلام در سنين کودکی بودند; مگر سيّدالشهداء عليه السلام چند ساله بودند که پيامبر اکرم صلی اللّه عليه وآله از دار دنيا رفتند؟ پس اين گريه، هدف و پيام دارد.
2 . خبر دهنده، جبرئيل است;
3 . گريه کننده، رسول اللّه صلی اللّه عليه وآله است.
آن حضرت به اُمّ سلمه خبر می دهند و خاک محل شهادت را هم می بينند.
همه اين مطالب حکايت از اهميت موضوع دارد.
هيثمی در بيان صحّت اين احاديث می گويد: اين حديث را طبرانی به سندهای مختلفی نقل نموده است و تمام راويان آن از راست گويان هستند.4
گفتنی است که حاکم نيشابوری نيز همين حديث را در کتاب المستدرک علی الصحيحين نقل کرده است.5 1 .مسند احمد: 2 / 78.
2 .مجمع الزوائد: 9 / 187.
3 .المعجم الکبير: 3 / 108.
4 .مجمع الزوائد: 9 / 189.
5 .المستدرک علی الصحيحين: 3 / 176.

هدف ما از ذکر روایات اهل سنّت

ما در نقل روایات اهل سنّت دو هدف داریم:

نخست این که برای نمونه، احادیث آنان را به سندهای صحیح ذکر می کنیم;

دوم این که اگر اهل سنّت روایاتی را در این باره ذکر می کنند و بر آن ها مهر صحّت می زنند، دیگر حساب افرادی که خود را اهل ولایت می دانند و به اهل بیت علیهم السلام محبّت دارند، ولی با این حال در این گونه امور تشکیک می کنند، مشخّص خواهد شد; یعنی معرفت و شناخت آنان از طبرانی، احمد بن حنبل، ابوبکر هیثمی، بزّار و ابویعلی موصلی کمتر خواهد بود.

به راستی خداوند متعال با چنین افرادی چگونه رفتار خواهد کرد؟

استمرار بر بکاء و گریستن

گاهی اصل گریه در مورد حادثه عظیم کربلا مطرح است و گاهی همیشگی بودن و استمرار بر آن و این استمرار، مطلب دیگری است.

ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیة الاولیاء درباره استمرار گریه و اشک ریختن روایتی را از امام سجّاد علیه السلام نقل می کند; همان روایتی که در محافل و مجالس می شنوید که از امام سجّاد علیه السلام سؤال شد: چرا این قدر گریه می کنید؟

ایشان فرمودند: چرا گریه نکنم؟ من به چشم خود این حادثه را دیدم.

آن گاه حضرتش به داستان حضرت یعقوب علیه السلام اشاره می فرمایند که حضرت یوسف علیه السلام مدّتی از حضرت یعقوب علیه السلام جدا شد. با این که یعقوب می دانست یوسف زنده است، ولی به تصریح قرآن مجید آن قدر گریه کرد تا آن که بینایی او از بین رفت یا نزدیک از بین رفتن بود، پس من چگونه گریه نکنم؟1

امام سجّاد زین العابدین علیه السلام درباره حادثه کربلا آن قدر گریه کردند که یکی از پنج نفری شدند که در عالم به گریستن معروفند. از جمله ایشان حضرت صدّیقه طاهره سلام اللّه علیها هستند. روایات این مطلب در وسائل الشیعه آمده است.2

بنابراین روایات، افزون بر گریه بر مصایب حضرت سیّدالشهداء علیه السلامبایستی استمرار بر آن نیز باشد. البتّه اقامه عزا و مراسم عزاداری حضرت سیّدالشهداء علیه السلام تنها به گریه ختم نمی شود و باید مراسم های دیگری نیز وجود داشته باشد. 1 .حلیة الاولیاء: 3 / 162.

2 .وسائل الشیعه: 3 / 282، حدیث 3655.

نگاهی به انواع عزاداری و سوگواری
گفتیم که اقامه عزا و سوگواری سیّدالشهداء علیه السلام به گریه ختم نمی شود، بلکه انواع دیگری از عزاداری وجود دارد که از جمله آن ها جزع و نوحه گری است. اکنون این سؤال مطرح است که جَزَعْ و نوحه گری چه حکمی دارد و معنای آن چیست؟
در روایتی آمده که جابر گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: جزع چیست؟
حضرت فرمودند:
أشدّ الجزع: الصُّراخ بالویل والعویل ولطم الوجه والصدر وجزّ الشعر من النواصی... ;1
شدیدترین فریادها: واویلا گفتن، زدن به صورت و سینه و کندن مو از سر است... .
در روایت معتبر دیگری آمده که حضرتش فرمود:
کلّ الجزع والبکاء مکروه سِوی الجزع والبکاء علی الحسین علیه السلام;2
هر جزع و نوحه گری و گریستن ناپسند است مگر جزع و گریستن بر شهادت امام حسین علیه السلام.
از انواع دیگر عزاداری لطمه زدن به صورت، سینه زدن و وایلا وایلا گفتن است که همه این موارد نزد خداوند متعال و در مکتب اهل بیت علیهم السلام، امری پسندیده به شمار می رود و همه این ها باید برگزار شود.
البتّه بایستی در محدوده شرع باشند که مراجع تقلید حدود شرعی آن ها را همانند حدود دیگر امور تعیین می کنند و احکام شرع را برای ما معیّن می نمایند و ما نیز باید مطیع آنان باشیم. گرچه افرادی هستند که بی مدرک و از روی جهل سخن پراکنی می کنند که حساب آنان جداست.
از انواع دیگر سوگواری، نوحه سرایی، پیراهن چاک کردن، لباس مشکی پوشیدن و در این راستا طعام دادن، تعطیل کردن بازارها، مغازه ها، مدارس و درس هاست. همه این موارد، مدرک دارد، حتّی در مواردی از منابع اهل سنّت مدرک معتبری وجود دارد. حال اگر این موارد گفته نشده است، چه باید کرد؟ 1 . همان: 271، حدیث 3625.
2 . همان: 282، حدیث 3657.

شرکت در محافل عزاداری
راوی می گوید: به امام کاظم علیه السلام گفتم:
إنّ امرأتی وامرأة ابن مارد تخرجان فی المآتم فأنْهاهما، فتقول لی امرأتی: إن کان حراماً فانْهنا عنه حتّی نترکه وإن لم یکن حراماً فلأیّ شیء تمنعناه؟ فإذا مات لنا میّت لم یجئنا أحد;
همسر من و همسر ابن مارد برای شرکت در مجالس عزا از خانه خارج می شوند و من آن دو را نهی می کنم. همسرم در پاسخ می گوید: اگر رفتن ما حرام است، بگو تا ما نرویم و اگر حرام نیست، پس چرا ما را منع می کنی؟ پس اگر کسی از ما از دنیا برود، دیگر کسی در مجلس عزای ما شرکت نمی کند!
در پاسخ امام کاظم علیه السلام دقّت کنید. حضرتش در پاسخ فرمودند:
عن الحقوق تسألنی؟ کان أبی علیه السلام یبعث أمّی وأمّ فروة تقضیان حقوقأهل المدینة;1
تو درباره حقوق اجتماعی از من سؤال کردی. پدرم (امام صادق علیه السلام) مادر و همسرشان را به (خانه های مردم مدینه جهت شرکت در عزای آن ها) می فرستادند تا حقوق ایشان را ادا کنند.
بنابراین، از این روایت می توان این گونه استفاده کرد:
1 . شرکت در مجالس دیگران از حقوق اجتماعی است و از باب ادای حق و دین باید در مراسم عزای دیگران شرکت کنیم و رفت و آمدها و تسلیت گفتن ها نوعی حق محسوب می شود;
2 . در مراسم عزاداری دیگران شرکت کنیم تا دیگران نیز در مراسم ما شرکت کنند و این جزء آداب مکتب اهل بیت علیهم السلام است;
3 . این ادای حق برنامه ای مستمر بوده; چرا که حضرتش فرمود: «کان أبی یبعث» همیشه پدرم می فرستادند;
4 . مردها نباید مانع شرکت زن هایشان در عزای مؤمنان دیگر شوند.
در روایتی دیگر امام باقر علیه السلام می فرمایند:
إنّما تحتاج المرأة فی المأتم إلی النوح لتسیل دمعتها...;2
همانا زن در مجالس عزاداری به نوحه سرایی احتیاج دارد، تا اشک بریزد.
به این نکته دقّت کنید! امام صادق علیه السلام نمی فرمودند که خادمه من برود و در فلان مجلس عزا شرکت کند، بلکه مادرشان را با آن مقام عالی به مجالس عزای اهل مدینه می فرستادند. این بیان گر اهمیّت مطلب و نشان دهنده وجود حق و حقوقی اجتماعی است که این آداب بایستی در میان مردم مراعات شود.

حال اگر در میان مردم چنین حق و حقوقی وجود داشته که ائمّه علیهم السلام، تشویق به ادای آن ها می کرده اند، درباره مراسم عزاداری خود اهل بیت علیهم السلام چه حقوقی بر گردن ماست؟ ما که بر آنیم حقوق اهل بیت علیهم السلام را ادا کنیم، چگونه باید رفتار کنیم؟
وقتی ابراهیم فرزند پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله از دنیا رفت، حضرتش در عزای او گریه کرد.3 این حدیث را عامّه نیز روایت کرده اند که وقتی رقیّه ـ دختر رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله و خواهر صدیقه طاهره سلام اللّه علیها از دنیا رفت، فاطمه سلام اللّه علیها به گونه ای گریه کردند که اشک های ایشان به داخل قبر می ریخت.4 وقتی رسول خدا صلی اللّه علیه وآله خبر شهادت جعفر بن ابی طالبو زید بن حارثه را شنیدند، به شدّت گریه کردند... .5
در این روایت دقّت کنید! امام باقر علیه السلام، مبلغی پول را کنار گذاشتند تا بعد از ایشان بر آن حضرت اقامه عزا شود و این سنّت پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله است که درباره خانواده جعفر طیّار دستور دادند که برای آنان غذا ببرند; چرا که ایشان مشغول عزاداری هستند.6
این ها دستورها و روایت های ما امامیّه است و اگر ما عمل نکنیم، چه کسی می خواهد عمل کند؟
در روایت دیگری آمده است که دختری از فرزندان امام صادق علیه السلام از دنیا می رود، وقتی خبر به امام صادق علیه السلام می رسد، «فناح علیها سنةً». سپس فرزند دیگری از دنیا می رود، بر او نیز نوحه سرایی می کنند.
و آن گاه که اسماعیل بن جعفر در زمان خود امام صادق علیه السلام از دنیا می رود، ایشان در مرگ او جزع شدیدی می کنند. آن گاه از آن حضرت سؤال شد: چرا این قدر جزع و عزاداری در خانه شما وجود دارد؟
ایشان فرمودند:
إنّ رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله قال ـ لمّا مات حمزة ـ : لکن حمزة لابواکی له;7
هنگامی که حمزه به شهادت رسید رسول خدا صلی اللّه علیه وآله فرمودند: حمزه از دنیا رفت، ولی گریه کنندگانی (از خانواده خویش) برای او وجود ندارد. 1 . وسائل الشیعه: 3 / 239، حدیث 3510.
2 . همان: 242، حدیث 3519.
3 . وسائل الشیعه: 3 / 280، حدیث 3651.
4 . همان: 279، حدیث 3649.
5 . همان: 280، حدیث 3654.
6 . همان: 238، حدیث 3509.
7 . وسائل الشیعه: 3 / 241، حدیث 3516.

غذا دادن به عزاداران
پذیرایی از عزاداران نیز از آموزه های اسلام است. امام صادق علیه السلام در روایتی فرمودند:
وقتی جعفر طیّار به شهادت رسید، خانواده او مشغول عزاداری بودند و رسول خدا صلی اللّه علیه وآله دستور دادند برای آن ها غذا پخته شود و از آن ها تا سه روز پذیرایی کنند تا ایشان به عزاداری مشغول باشند و این روش، سنّتی شده است که برای اهل مصیبت تا سه روز غذا می برند.1
هم چنین در سخنی دیگر امام صادق علیه السلام فرمودند:
ینبغی لجیران صاحب المصیبة أن یطعموا الطعام عنه ثلاثة أیّام;2
سزاوار است که همسایگان فرد مصیبت زده برای خانه میّت تا سه روز غذا بفرستند. 1 . همان: 235، حدیث 3499.
2 . وسائل الشیعه: 3 / 237، حدیث 2503.

لباس مشکی
پوشیدن لباس مشکی در عزاداری نیز در روایات آمده است. در روایتی آمده است که حضرتش فرمود:
لمّا قُتِلَ الحسین بن علی علیهما السلام لبس نساء بنی هاشم السواد والمسوح وکنّ لا یشتکین من حرّ ولا برد، وکان علی بن الحسین علیهما السلام یعمل لهنّ الطعام للمأتم;1
زمانی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، زنان بنی هاشم لباس سیاه به تن کردند و اقدام به برگزاری مجلس عزاداری نمودند و امام سجّاد علیه السلام برای آن ها غذا درست می کردند.
ابن ابی الحدید معتزلی می نویسد:
فخرج الحسن علیه السلام... إلی الناس بعد استشهاد أمیرالمؤمنین علیه السلاموعلیه ثیاب سُود;2
وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسیدند، امام حسن مجتبی علیه السلامدر حالی که لباس سیاه به تن داشتند از منزل خارج شدند.
هم چنین در منابع کهن اهل سنّت، درباره شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام این گونه روایت شده است:
فلمّا مات أقام نساء بنی هاشم علیه النوح شهراً;3
هنگامی که امام حسن مجتبی علیه السلام، به شهادت رسید زنان بنی هاشم یک ماه نوحه سرایی کردند.
نکته عجیب این که در روایت دیگری آمده است:
حَدَّ نساءُ بنی هاشم علیه سَنةً;
زنان بنی هاشم تا یک سال حداد نگه داشتند.
واژه «حِداد» به معنای آرایش نکردن است. آنان لباس مشکی می پوشند، اقامه عزا و نوحه سرایی می کنند، حتّی آرایش را هم کنار می گذارند و سر را نیز شانه نمی کنند.4 1 . همان: 238، حدیث 3508.
2 . ر.ک: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: 16 / 22.
3 . الطبقات الکبری (شرح حال امام حسن مجتبی علیه السلام): 90، تهذیب الکمال: 6 / 252 و مدارک دیگر.
4 . تاریخ مدینة دمشق: 13 / 295، البدایة والنهایه: 8 / 44.

تعطیلی بازارها

تعطیلی بازارها نیز در عزاداری مرسوم بوده است. در این زمینه در ذیل تاریخ طبری این گونه آمده است:

ومکث الناس یبکون علی الحسن بن علی علیهما السلام سبعاً، ما تقوم الأسواق;1

مردم تا یک هفته بازارها را به جهت عزاداری و گریه بر امام حسن علیه السلامتعطیل کردند.

هم اکنون اعلان عزای عمومی برای وفات دانشمندی بزرگ، سنّت و شایع است.

البته این مطالب را برای شیعیان می گوییم و کاری به نواصب (دشمنان اهل بیت علیهم السلام) نداریم و ما باید به وظیفه خودمان عمل کنیم. 1 . الطبقات الکبری (ترجمة الإمام الحسین علیه السلام): 90.

چکیده کتاب

با عنایت به آن چه در بخش های این کتاب مطرح و بررسی شد و مطالبی که از آغاز این تحقیق بیان کردیم، چکیده آن را در چند مطلب ارائه می نماییم:

مطلب نخست: اقامه و برگزاری مراسم عاشورا در حدود شرع; یعنی حفظ و نگهداری حقوق اهل بیت علیهم السلام و همان حقی که بنوامیّه آن را پامال نمودند. پس باید بفهمیم که ارزش برپایی مراسم سیّدالشهداء علیه السلام چه اندازه است.

مطلب دوم: شهادت سیّدالشهداء علیه السلام از دو طریق به معاویه می انجامد:

1 . معاویه پسرش یزید را بر مردم مسلّط کرد و همه آن هایی که با یزید بیعت کردند و همکاری نمودند، در تمام کارهای خِلاف او شریک هستند;

2 . تحقیقات انجام یافته از مجموع داستان ها و جریان هایی که از مدینه آغاز شده تا حرکت امام حسین علیه السلام به مکّه و رسیدن به عراق و کربلا و تا روز عاشورا، حکایت از طرح و نقشه ای دارد که جز معاویه نمی تواند آن را طرح کند. البتّه یزید اجراکننده این نقشه بوده و به وصیت پدرش عمل کرده است.

این نکته ای ارزنده و تأمّل پذیر است. اگر چه کسانی که پیش تر نشنیده اند، زود قبول نمی کنند، امّا باید روی این جهت تأمّل بیشتری کرد و مطالب ارائه شده، بیشتر بررسی شود. ما در مقام استفاده از دیدگاه های دیگران هستیم.

مطلب سوم: کسانی از مردم کوفه که در به شهادت رساندن سیّدالشهداء علیه السلام با یزید همکاری کرده اند، شیعه نبوده اند، بلکه کسانی که مباشرت در قتل سیّدالشهداء علیه السلام داشته اند با آن خصوصیاتی که گفتیم و شواهدی که بر وجود پیروان بنی امیّه و آل ابی سفیان در آن بخش اقامه کردیم، همگی شان یا اهل شام بوده اند و یا از غیر شیعیان. پس کسانی که متصدی این جنایت بوده اند و به اجرای این جنایت کمک کرده اند یا به دستشان انجام شده، هرگز شیعه نبوده اند.

ما با تحقیقات علمی تمام سران و فرماندهان ارتش یزید را شناسایی کردیم که هرگز فردی شیعی در میانشان نیافتیم.

مطلب چهارم: علما و بزرگان اهل سنّت در طول تاریخ درباره موضع گیری در قضیّه عاشورا به چند گروه تقسیم می شوند:

گروه اوّل: کسانی که به حکومت یزید و شرعیت آن اعتقاد دارند و او را

امیرالمؤمنین می دانند. در نتیجه، آنان سیّدالشهداء علیه السلام را فردی شورشی و خارجی می دانند(!) و قتل آن حضرت را به جا و درست می پندارند(!)
گروه دوم: گروهی که شاید بیشتر اهل سنّت باشند، به ناحق بودن شهادت آن حضرت تصریح دارند، ولی در کلماتشان اختلافاتی دیده می شود، همان طور که گفتیم بعضی در این که یزید امر کرده باشد، شکّ دارند و بعضی می گویند: شاید توبه کرده است. به هر ترتیب، گروه دوم که اکثریت هم هستند، با دسته اوّل که طرف داران بنی امیّه هستند، مخالفند.
گروه سوم: کسانی هستند که تصریح می کنند که این کار از یزید سرزده و به امر او صورت گرفته است و با توجّه به کارهایی که در شام از او صادر شد، او را مجرم می دانند و حتی به اقرار علمای این گروه، یزید مستحق لعن است و در مواردی او را تکفیر نیز می کنند.
مطلب پنجم: وظیفه شیعیان، اقامه عزا بر سیّدالشهداء علیه السلام است; ما بایستی به هر طریق ممکن و با حفظ موازین شرعی و به قدر توانمان در این زمینه تلاش کنیم; چرا که برگشت قضیه عاشورا به مسأله مهم امامت است و امامت از اصول دین است. در نتیجه قضیّه عاشورا با اصل دین ارتباط دارد. کوشش و خدمت در این راه، خدمت به اصل دین و تقویت اساس و بنیه دینی است. این برنامه فقط جنبه عاطفی و احساسی ندارد، بلکه جنبه اعتقادی و عبادی نیز دارد.
فراوان در فقه مسئله ای فقهی مطرح می شود که با دقّت می یابیم که همان مسئله به اصل دین نیز برمی گردد.
عزای سیّدالشهداء و برگزاری مراسم آن حضرت نیز از شعائر دین است و یک شعاری الهی محسوب می شود. البتّه این شعار نیست; واقعیّت است و عین حقیقت است. با دقّت در مسائلی که از ابتدا بیان شد، این معنا روشن خواهد گشت.
مطلب ششم: جز عدّه اندکی که با یزید همکاری کردند و اعمال او را توجیه نمودند و به سیّدالشهداء علیه السلام کلمات ناپسندی نسبت دادند، همه ساله مذاهب مختلف اسلامی، در مراسم سیّدالشهداء علیه السلام شرکت می کنند و با شیعیان در این باره همکاری می نمایند و به اهل بیت علیهم السلام اظهار محبّت می کنند و به گونه ای هم دردی خود را به شیعیان نشان می دهند;
پس آنان در این زمینه به گونه ای با ما وحدت دارند و اگر کسی به دنبال حقیقت باشد، با بررسی این مطالب حق برای او معلوم خواهد شد.
با چنین اوصافی همه مذاهب اهل سنّت بایستی نسبت به آن گروه متعصّب و دشمن اهل بیت علیهم السلام، موضعی شفاف داشته باشند و اظهار نظر کنند; یعنی در واقع آنان نیز مثل ما باید بر ردّ آن گروه تندرو و متعصّب،

حرف ها و نقدهایی داشته باشند و حق را اثبات و باطل را نفی کنند تا مبادا حرف های متعصبان، به همه اهل سنّت نسبت داده شود; چرا که در شهرهای مختلف، اهل سنّت نیز در مراسم عزاداری سیّدالشهداء علیه السلام شرکت فعّال دارند. پس باید آن ها با ما همکار و همفکر باشند و به همراهی یک دیگر (شیعه و سنّی)، از چند آخوندی که در زمان های گذشته درباره سیّدالشهداء علیه السلام و مراسم آن حضرت، سخنان بیهوده بر زبان رانده اند، اظهار تنفّر و بیزاری کنند.

در حقیقت داستان سیّدالشهداء علیه السلام واقعه ای اسلامی است و اگر حرکت آن حضرت و داستان عاشورا نبوده، از دین نیز خبری نبود; چرا که بنی امیّه آمده بودند تا دین را از اساس بر کَنند. پس باید دیگر فرقه های اسلامی نیز قدردانی کنند و حقِ زحمات و سختی هایی را که اهل بیت علیهم السلام و اصحابشان در راه دین تحمّل کردند، به جا آورند.

فهرست ها

فهرست ها آیه ها، روایت ها، شعرها، مکان ها، و نام ها

آیه ها «الف»

روایت ها

«الف»

«ب»

شعرها

مکان ها

نام ها

نام های معصومین علیهم السلام

نام ها

«الف»

کتاب نامه

1. قرآن کریم.
«الف»
2. إبصار العین فی انصار الحسین علیه السلام: محمّد بن طاهر سماوی، کتاب فروشی بصیرتی.
3. اثبات الوصیه: علی بن حسین هذلی مسعودی، نجف اشرف.
4. اجتماع الجیوش الاسلامیه: محمّد بن ابی بکر معروف به ابن قیّم جوزیه حنبلی.
5. احیاء علوم الدین: ابوحامد غزالی، دار المعرفه، بیروت، چاپ یکم.
6. الاحتجاج: ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، تحقیق محمّد باقر خراسانی، انتشارات مرتضی، سال 1403.
7. الاخبار الطوال: احمد بن داوود دینوری، مکتبه حیدریه، چاپ دوم، سال 1379 ش.
8. الارشاد فی معرفة حجج اللّه علی العباد: محمّد بن نعمان عکبری بغدادی، معروف به شیخ مفید، مؤسسه آل البیت، چاپ یکم، سال 1413.
9. الاستیعاب فی معرفة الاصحاب: یوسف بن عبداللّه بن محمّد بن عبدالبرّ، مکتبه نهضت مصر، قاهره.
10. اسد الغابه: عزّالدین ابن اثیر جزری، دار احیاء التراث عربی، لبنان، بیروت.
11. الاصابة فی تمییز الصحابة: ابن حجر عسقلانی، دار صادر، چاپ یکم، سال 1328.
12. الامالی صدوق: ابوجعفر محمّد بن علی بن بابویه معروف به شیخ صدوق، مرکز چاپ و نشر مؤسسه بعثت، چاپ یکم، سال 1417.
13. الامالی شیخ طوسی: محمّد بن حسن طوسی، تحقیق مؤسسه بعثت، نشر دار الثقافه، سال 1414.
14. إعلام الوری: فضل بن حسن طبرسی، تحقیق و نشر مؤسسه آل البیت، چاپ یکم، سال 1417.
15. الامامة والسیاسه: عبداللّه بن مسلم بن قتیبه دینوری، انتشارات شریف رضی، چاپ یکم، سال 1413.
16. انساب الاشراف: احمد بن یحیی بلاذری، تحقیق محمودی، دار التعارف، چاپ یکم، سال 1397.
17. انساب الاشراف (شرح حال امام حسن و امام حسین علیهما السلام): احمد بن یحیی بلاذری، تحقیق محمودی، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیه، چاپ

دوم، سال 1419. «ب»
18. البحر المحيط: ابوحيان محمّد بن يوسف اندلسى، دار الفكر، سال 1413.
19. بحار الانوار: محمّد باقر مجلسى، مؤسسه وفا، بيروت، چاپ دوم، سال 1403.
20. البداية والنهايه: اسماعيل بن عمر قرشى بصرى، معروف به ابن كثير، مكتبه المعارف، بيروت، چاپ ششم، سال 1405.
21. بصائر الدرجات الكبرى: محمّد بن حسن بن فرّوخ صفّار، مكتبه حيدريه، چاپ يكم، سال 1426. «ت»
22. تاريخ ابن خلدون: عبدالرحمان بن خلدون مغربى، دار الكتاب لبنانى ـ مكتبة المدرسه، سال 1986 م.
23. تاريخ الاسلام: محمّد بن احمد بن عثمان ذهبى، دار الكتاب العربى، چاپ يكم، سال 1410.
24. تاريخ بغداد: احمد بن على خطيب بغدادى، دار الكتب العلميه، بيروت.
25. تاريخ الخلفاء: جلال الدين سيوطى، انتشارات شريف رضى، چاپ يكم، سال 1411.
26. تاريخ طبرى: محمّد بن جرير طبرى، مؤسسه اعلمى، بيروت، چاپ چهارم، سال 1403 و دار التراث.
27. تاريخ مدينة دمشق: على بن حسين بن عساكر، دار الفكر، بيروت، سال 1421.
28. تاريخ يعقوبى: احمد بن ابى يعقوب، انتشارات شريف رضى، چاپ يكم، سال 1414.
29. تذكرة الخواص: سبط ابن جوزى، مكتبه نينوى الحديث.
30. ترجمة الامام الحسين عليه السلام ومقتله من طبقات الكبرى: محمّد بن سعد هاشمى، تحقيق سيد عبدالعزيز طباطبائى، مؤسسه آل البيت، چاپ يكم، سال 1415.
31. تنقيح المقال: عبداللّه مامقانى، تحقيق محيى الدين مامقانى، مؤسسه آل البيت، چاپ يكم، سال 1423.
32. تهذيب التهذيب: احمد بن على بن حجر عسقلانى، دار الفكر، بيروت، سال 1404.
33. تهذيب الكمال: يوسف بن عبدالرحمان مزّى، مؤسسه الرساله، بيروت، سال 1403.
«ج»
34. جامع البيان (تفسير طبرى): محمّد بن جرير طبرى، دار المعرفه، بيروت، سال 1412.
35. الجامع الصغير: جلال الدين سيوطى، دار الكتب علميه، بيروت.

36. جمل من انساب الاشراف: احمد بن يحيى بلاذرى، دار الفكر، چاپ يكم، سال 1417. «ح»
37. حلية الاوليا وطبقات الأصفياء: ابونعيم احمد بن عبداللّه اصبهانى، دار الكتب العربى، چاپ پنجم، سال 1407.
38. حياة الامام الحسين عليه السلام من تاريخ حلب: ابن عديم حلبى، تحقيق سيد عبدالعزيز طباطبايى، قم.
39. حياة الحيوان الكبرى: كمال الدين محمّد بن موسى دميرى، مكتبه حيدريه، چاپ يكم، سال 1378. «خ»
40. الخصائص الكبرى: جلال الدين سيوطى، دار الكتب علميّه، بيروت، چاپ سوم، سال 1426. «د»
41. الدر المنثور: جلال الدين سيوطى، دار الفكر، بيروت.
42. الدرّ النظيم: يوسف بن ابى حاتم شامى، تحقيق مؤسسه نشر اسلامى، قم.
43. دلائل الامامه: محمّد بن جرير طبرى امامى، مؤسسه بعثت، قم، چاپ يكم، سال 1413.
«ذ»
44. ذخائر العقبى: محب الدين احمد بن محمّد بن طبرى مكّى، مكتبه قدسى، قاهره، مصر، انتشارات جهان، تهران. «ر»
45. ربيع الابرار: محمود بن عمر زمخشرى، انتشارات شريف رضى، چاپ يكم، سال 1410.
46. رجال كشى: ابوعمرو محمّد بن عمر بن عبدالعزيز كشى، مؤسسه اعلمى.
47. الردّ على المتعصّب العنيد: ابوالفرج عبدالرحمان بن جوزى، دار الكتب علميه، بيروت، سال 1426.
48. روح المعانى: محمود آلوسى بغدادى، دار احياء التراث عربى، چاپ چهارم، سال 1405. «س»
49. سرّ العالمين وكشف ما فى الدارين: ابوحامد غزالى، مطبعه نعمانى، نجف اشرف، چاپ چهارم، سال 1385 هـ .
50. سفينة البحار: شيخ عباس قمى، دار الاسوه، چاپ يكم، سال 1414.
51. السنن الكبرى: ابوبكر احمد بن حسين بن على بيهقى، دار المعرفه، بيروت، چاپ دوم، سال 1408.
52. سنن ترمذى: ترمذى، دار الفكر، بيروت، چاپ دوم، سال 1403.
53. سيرتنا وسنتنا: علامه شيخ عبدالحسين امينى، دار الغدير، دار الكتاب اسلامى، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال 1412.
54. السيرة النبويه واخبار الخلفاء: ابوحاتم محمّد بن حبان بن احمد تميمى بستى، دار الفكر علميه، چاپ سوم، سال 1417.

55. سیر اعلام النبلاء: شمس الدین محمّد بن احمد بن عثمان ذهبی، مؤسسه الرساله، چاپ هفتم، سال 1413. «ش»
56. شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید معتزلی، دار احیاء الکتب العربیه، چاپ دوم، سال 1385.
57. شذرات الذهب: ابوالفلاح عبدالحیّ بن عماد حنبلی، دار الفکر، سال 1414.
58. شرح قصیده حمزیه: احمد ابن حجر هیتمی مکی، دار الرشاد الحدیث.
59. شرح المقاصد: سعدالدین تفتازانی، تحقیق دکتر عبدالرحمان عمیره، انتشارات شریف رضی، چاپ یکم، سال 1370. «ص»
60. صحیح بخاری: محمّد بن اسماعیل بخاری، دار القلم، بیروت، چاپ یکم، سال 1407.
61. صحیح مسلم: مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری، دار الکتب علمیه، چاپ یکم، سال 1415.
62. الصراط المستقیم: علی بن یونس عاملی، انتشارات مرتضی، سال 1425.
63. الصواعق المحرقه: احمد بن حجر هیتمی مکی، تحقیق عبدالرحمان بن عبداللّه ترکی وکامل محمّد خراط، مؤسسه الرساله، چاپ یکم، سال 1417.
64. صلح الحسن علیه السلام: شیخ راضی آل یاسین، انتشارات شریف رضی، چاپ یکم، سال 1414.
«ض»
65. الضوء اللامع لاهل القرن التاسع: شمس الدین محمّد بن عبدالرحمان سخاوی، دار مکتبة الحیاة. «ط»
66. الطبقات الکبری: محمّد بن سعد هاشمی، دار بیروت، چاپ یکم، سال 1405. «ع»
67. العقد الفرید: احمد بن محمّد بن عبدربّه اندلسی، نشر دار اندلس، بیروت.
68. عمدة القاری بشرح صحیح البخاری: بدرالدین ابومحمّد محمود بن احمد عینی، دار الفکر، بیروت.
69. العواصم من القواصم: قاضی ابوبکر بن عربی، مکتبه علمیه، بیروت.
«ف»
70. فتح الباری فی شرح صحیح البخاری: ابن حجر عسقلانی، دار احیاء التراث عربی، بیروت، چاپ دوم، سال 1402.
71. الفتوح: ابومحمّد احمد بن اعثم کوفی، دار الکتب علمیه، چاپ یکم، سال 1406.
72. الفتاوی الحدیثیه: ابن حجر مکّی.

73. الفصول المهمّة فی معرفة الأئمة: ابن صبّاغ مالکی، دار الحدیث، چاپ یکم، سال 1422.
74. فضائل الصحابه: نسائی، دار الکتب علمیه، بیروت.
75. فیض القدیر بشرح الجامع الصغیر: محمّد بن عبدالرؤوف مناوی، دار الفکر، چاپ دوم، سال 1391 هـ .
«ک»
76. الکافی: محمّد بن یعقوب کلینی، دار الکتب اسلامیه، چاپ سوم، سال 1367 ش.
77. کامل الزیارات: جعفر بن محمّد بن قولویه قمی، نشر الفقاهه، چاپ یکم، سال 1417.
78. الکامل فی التاریخ: علی بن محمّد بن اثیر جزری، دار صادر، دار بیروت، سال 1385.
79. کشف الغمّه: علی بن عیسی اربلی، انتشارات شریف رضی، چاپ یکم، سال 1421.
80. کنز العمال: علی بن حسام الدین متّقی هندی، مؤسسه الرساله، چاپ پنجم، سال 1405.
81. کمال الدین وتمام النعمه: محمّد بن بابویه معروف به شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، نشر اسلامی، سال 1405. «ل»
82. لسان المیزان: ابن حجر عسقلانی، مؤسسه اعلمی، بیروت، چاپ سوم، سال 1406.
83. لواعج الاشجان: سید محسن امین عاملی، مکتبه بصیرتی، قم، سال 1331 ش.
84. اللهوف علی قتلی الطفوف: سید بن طاووس، تحقیق شیخ فارس تبریزیان (الحسون)، دار الاسوه، چاپ یکم، سال 1414. «م»
85. مثیر الاحزان: نجم الدین ابن نما حلّی، مطبعه حیدریه، نجف اشرف، سال 1369.
86. المحلی: ابن حزم اندلسی، دار الفکر، بیروت، لبنان.
87. مختصر تاریخ مدینة دمشق: ابن منظور محمّد بن مکرم، دار الفکر، سال 1404.
88. المختصر فی اخبار البشر: ابوالفداء عماد الدین اسماعیل بن علی، حسینیه مصریه، چاپ یکم.
89. المجالس الفاخره: سید عبدالحسین شرف الدین عاملی، مؤسسة الذکر، چاپ یکم، سال 1368.
90. مجمع الزوائد: ابن حجر هیثمی، دار الکتب عربی، بیروت، چاپ سوم، سال 1402.
91. مروج الذهب: علی بن حسین مسعودی، شرکت عالمیّه کتاب، چاپ

یکم، سال 1989 م.
92. مقاتل الطالبیین: ابوالفرج اصفهانی، انتشارات شریف رضی، چاپ یکم، سال 1414.
93. مقتل الحسین علیه السلام: ابومخنف ازدی، مطبعه علمیه، قم.
94. مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی: ابومؤیّد موفّق بن احمد مکّی اخطب خوارزم.
95. مقتل الحسین علیه السلام: سید عبدالرزاق موسوی مقرّم، مؤسسه نور، چاپ یکم، سال 1423.
96. مقدمه ابن خلدون: عبدالرحمان بن محمّد بن خلدون حضرمی، دار الفکر، بیروت، سال 1424.
97. مناقب آل ابی طالب: محمّد بن علی بن شهرآشوب، تحقیق یوسف بقاعی، ذوی القربی، چاپ یکم، سال 1421.
98. المناقب: ابومؤیّد موفّق بن احمد مکّی اخطب خوارزم (خوارزمی)، مکتبه نینوی الحدیثه، تهران.
99. المستدرک علی الصحیحین: محمّد بن عبداللّه حاکم نیشابوری، دار الفکر، سال 1397.
100. مسند احمد: احمد بن حنبل شیبانی، دار الفکر، بیروت.
101. معجم البلدان: یاقوت بن عبداللّه حموی رومی بغدادی، دار احیاء التراث عربی، سال 1399.
102. المعجم الکبیر: ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی، مکتبه ابن تیمیه، مصر، قاهره، سال 1404.
103. المنتظم فی تاریخ الملوک والامم: عبدالرحمان بن علی بن جوزی، دار الکتب علمیه، لبنان، چاپ یکم، سال 1413.
104. منهاج السنة النبویه: احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه حرّانی، مکتبه سلفیه، چاپ یکم، سال 1396.
105. الموضوعات: ابوالفرج عبدالرحمان بن علی بن جوزی، مکتبه سلفیه.
«ن»
106. النصایح الکافیه لمن یتولّی معاویه: محمد بن عقیل، نجف اشرف.
107. نهایة الإرب فی فنون الأدب: احمد بن عبدالوهّاب نویری، طبع مصر.
108. نیل الأوطار: محمّد بن علی بن شوکانی، دار احیاء التراث عربی، بیروت.
109. نور العین فی مشهد الحسین علیه السلام: ابواسحاق اسفراینی. «و»
110. وسائل الشیعه: شیخ حرّ عاملی، مؤسسه آل البیت، چاپ یکم، سال 1412.
111. وفیات الاعیان: شمس الدین احمد بن محمّد بن ابی بکر بن خلّکان، مکتبه نهضت مصریه.

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَيْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

